

نشریه دانشجویان هوادار سازمان چریکهای فدایی خلق ایران در خارج از کشور

شماره ۴۷

مهر ۶۵ اکتبر ۸۶

سال پنجم



ننین : درباره اهمیت ماتریالیسم مبارز



قیام مسلحانه ،

راه حل انقلابی

پایان دادن به جنگ

کارگران ! دهقانان ! سربازان ! روشنفکران انقلابی ! شش سال از هنگامیکه جنگ همه جانبه دولتهای ایران و عراق آغاز گردید، گذشت. جنگی که جز سیه‌روزی و بدبختی، کشتار و ویرانی، فقر و خانه‌خوابی، و دعوا مصیبت اجتماعی دیگر نتایج‌ای برای توده‌های مردم ایران و عراق در پی نداشته‌است. آنچه که طی این شش سال بر مردم دو کشور ایران و عراق گذشته است، عمق فاجعه‌ای را که این جنگ ارتجاعی ببار آورده است، نشان می‌دهد. تعداد کشته شدگان، مفقودین و معلولین از مرز یک میلیون گذشته است. میلیونها تن از توده‌های مردم این دو کشور بعلت ادامه جنگ، خانه و کاشانه خود را از دست داده، از شهرها و روستاهای خود رانده شده و آواره و دریدر کشته‌اند. بخش عظیمی از این مردم از غستی سافط شده، بصورت آوارگان جنگی، در اردوگاههای فقر و بدبختی تلنبار شده و در بدترین شرایط معیشتی و بهداشتی بسر می‌برند. صدها هزار خانواده داغدار و مصیبت دیده، به سوگ عزیزان از دست رفته خود نشسته‌اند. جنگ تعداد زیادی از شهرها و روستاها، مراکز اقتصادی و بخش عظیمی از ثروتهای ملی دو کشور را که ارزش آنها به حدود ۵۰۰ میلیارد دلار تخمین زده شده است، بکلی ویران و نابود کرده است. این جنگ عمه ساله میلیاردها دلار هزینه، به مردم ستمدیده این دو کشور تحمیل نموده و طی شش سال گذشته این هزینه‌ها متجاوز از ۴۰۰ میلیارد دلار ننده است.

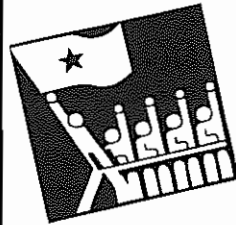
جنگ، شش سال تمام، عموم توده‌های مردم ایران و عراق را در تشویش و بیم، دلهره و اضطراب قرار داده است. هر لحظه اضطراب و تشویش ناشی از بیماران، موشک باران و گلوله باران، هر لحظه بیم و دلهره ناشی از، از دست دادن فرزند، شوهر، برادر و پدري که در جبهه‌های جنگ است، چون کابوسی وحشتناک بر فراز سر مردم ایران و عراق فرار داشته است.

اما، نتایج فاجعه‌بار این جنگ به آنچه که گفته شد، محدود نیست. جنگ اقتصاد ایران را به ویرانی تمام و کمال سوق داده است. طی شش سال گذشته بیوسته وضعیت اقتصادی جامعه به وخامت گرانیده و بحران اقتصادی تشدید شده است. بسیاری از کارخانه‌ها و موسسات تولیدی بکلی تعطیل شده و در تعدادی دیگر تولید بحد اقل ممکن

در این شماره

۰۱ اخبار ایران

۰۱۳ اخبار جهان



۰۱۹ اخبار

جنبش دانشجویی

۰۲۰ درباره اهمیت ماتریالیسم مبارز

۰۲۱ پای صحبت

میخائیل شولوخوف

۰۲۰ گزارشی از جزیره لارک



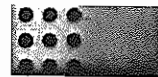
۰۲۲

بیمار

۰۲۱ نامه‌ای از حمید مؤمنی

دنباله‌ای بر مقاله

شاعر بودن، شاعر شدن ۲



۰۲۸



۰۴۷ از هم‌اندیشان

پایان دادن به جنگ

مواد غذایی دیگر نیستند. این فشارهای عظیم ناشی از بحران اقتصادی، بهمراه تحمیل هزینه‌های ناشی از جنگ بر کرده زحمتکشان، زندگی را بحد غیرقابل تحملی رسانده است. رژیم ارتجاعی و جنگ طلب جمهوری اسلامی هزینه‌های سرسام آور جنگ را مستقیم و غیرمستقیم بر دوش توده‌های مردم ایران قرار داده است. بخشی از این هزینه‌ها از طریق ارزش اضافی ناشی از تولید نفت، که کارگران آفریننده آن هستند و بخشی دیگر بویژه از طریق مالیاتهای غیرمستقیم اخذ می‌شود. طی شش سال گذشته، مداوماً بر میزان مالیاتها افزوده شده است و بنا به اعتراف خود سران رژیم، پرداخت کنندگان اصلی این مالیات کارگران، دهقانان، خرده تولید کنندگان و کسبه جزء، و حقوق بگیران دون پایه‌اند. اما دولت تنها به اخذ مالیات اکتفا نکرده بلکه مالیاتی نیز مستقیم و غیرمستقیم، با زور و تهدید و فشار از مردم گرفته است. مرتباً بخشی از دستمزد کارگران بعنوان کمک به جبهه‌های جنگ کسر شده، مزایای مختلف آنها حذف شده و بر شدت استثمار کارگران افزوده گشته است. با عمه این فشارهایی که به مردم ایران وارد شده است و انبوه فجایع و مصائبی که جنگ ببار آورده است، هنوز هم رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی، این پاسدار نظام سرمایه‌داری و ارتجاع مدعی، این مظهر ستمگری، جهل، خرافات و جنگ، بر ادامه جنگ پای می‌فشارد و شعار ادامه جنگ تا پیروزی را سر می‌دهد.

جنگ، زندگی را بر مردم ایران تباه کرده است، اما مترجعین حاکم بر ایران، بخاطر مقاصد جاه طلبانه و توسعه طلبانه، و منافعی که از

کاعش یافته است. کشاورزی با وضعیت وخیمی روبروست و تولید محصولات کشاورزی، در بسیاری موارد کاعش یافته است. وضع چنان وخیم است که حتی ابتدائی‌ترین نیازهای مردم از طریق واردات تامین می‌گردد. کمبود کالاها و مایحتاج عمومی مردم در عمه جا محسوس است. فشار بار این بحران اقتصادی و وخیم‌تر شدن روزافزون آن، بر دوش توده‌های مردم ایران قرار دارد. با تعطیل روز افزون کارخانه‌ها و موسسات مختلف، مداوماً تعداد بیشتری از کارگران بیکار شده و به ارتش عظیم بیکاران پیوسته‌اند. دهقانان نیز که تحت تاثیر تشدید بحران اقتصادی پنحو روزافزونی خانه خراب شده‌اند، به این ارتش بیکاران پیوسته‌اند. هم‌اکنون تعداد بیکاران از مرز ۴ میلیون تن گذشته است. این جمعیت چند میلیونی در زمره کسانی هستند که حتی از تامین حداقل معیشت خود و خانواده‌شان محروم‌اند و با فقر و سیه‌روزی عولناکی دست بگریبانند. قیمت کالاها طی چند سال ادامه جنگ، مداوماً افزایش یافته است. عمر روز و عمر ساعت، بر قیمت کالاها افزوده شده است. روزی نمی‌گذرد که بر قیمت مایحتاج عمومی مردم افزوده نگردد. فشار این تورم افسار گسیخته نیز قبل از عمه بر دوش توده‌های مردم ایران، بویژه کارگران قرار دارد، که دستمزد ناچیز آنها ثابت مانده است. این فشار بحدی است که دیگر توده‌های مردم قادر نیستند با دستمزد و حقوق ناچیزی که دریافت می‌کنند، حداقل مایحتاجی را که برای گذران یک زندگی معمولی لازم است، تامین کنند. بسیاری از خانواده‌های زحمتکشان حتی قادر به خریدن گوشت و برخی

این جنگ ارتجاعی عایدشان شده است، به ادامه جنگ کمر بسته‌اند. فجایع چند سال گذشته کافی نیست. رژیم جنگ طلب جمهوری اسلامی در تدارک یک حمله نظامی دیگر و فجایعی عظیم‌تر از گذشته است. جمهوری اسلامی تدارک کشتار عظیم توده‌های مردم ایران و عراق را می‌بیند و برای تحقق این نقشه شوم خود، از هم‌اکنون بر شدت فشار بر مردم افزوده است.

فشار هزینه‌های جنگ را هرچه بیشتر و مستقیم‌تر بر دوش توده‌ها انداخته است. هزینه‌های جنگ را افزایش داده است و با زور و تهدید مردم را گروه گروه به جبهه‌های مرگ و نیستی می‌فرستد و هر کسی را که از رفتن به جبهه‌های جنگ سر باز زند، به زندان می‌افکند.

این سیاست جنگ طلبانه و ددمشانه، ذاتی رژیمی است که در عمه عرصه‌ها، سیاستهای ضد خلقی، ارتجاعی و ضدانقلابی خود را بنمایش گذاشته است. رژیمی که با سلب ابتدائی‌ترین حقوق مردم گوی سبقت را از عمه رژیم‌های ارتجاعی و فاشیستی رپوده است و با برقراری یک دیکتاتوری عربیان و عنان گسیخته و سرکوب بیرحمانه، حقوق دمکراتیک و آزادیهای سیاسی را بکلی از مردم ایران سلب نموده، دهها هزار تن از انقلابیون ایران را بجرم دفاع از سوسیالیسم، دمکراسی و آزادی بچوخه اعدام سیرده و یا در سیاه چالهای قرون وسطایی خود به بند کشیده است.

این رژیم، اقلیت‌های ملی، مدعی و قومی را از حقوق ابتدائی‌شان محروم نموده و به آزار و سرکوب بی‌مهابای آنها دست زده است. زنان ایران را حتی از حقوق انسانی محروم نموده و ستم و تبعیض بر پایه جنسیت را بحدی رسانده که با زنان بمثابه برده و انسان ناقص‌العقل برخورد می‌کند. جمهوری اسلامی، مراکز آموزشی، مدارس و دانشگاهها را به مرکز آموزش

قیام مسلحانه، راه حل انقلابی

پایان دادن به جنگ

اسلامی، دوباره قدرت را بدست بگیرند. روشن‌ترین نمونه آن، سازمان مجاهدین خلق ایران است که می‌خواهد درست همان نقشی را بازی کند که خمینی و دار و دسته او در حین سرنگونی رژیم شاه برعهده گرفتند. سازمان مجاهدین که به دروغ خود را مدافع مردم و انقلاب معرفی می‌کند، در واقع امر مدافع حفظ قدرت سیاسی در دست سرمایه‌داران است. علاوه بر این، علیرغم اینکه جمهوری اسلامی ماعیت ارتجاعی و ضددمکراتیک عر حکومت مذهبی را به عمکلان نشان داد، باز هم: این سازمان خواستار ایجاد يك حکومت مذهبی دیگر بنام "جمهوری دمکراتیک اسلامی" در ایران است.

سازمان چریکهای فدایی خلق ایران بالعکس، از استقرار يك حکومت انقلابی - دمکراتیک در ایران دفاع می‌کند که در آن قدرت سیاسی در دست کارگران، دهقانان و عموم زحمتکشان قرار داشته باشد. دمکراسی شورایی اعمال شود و مردم از طریق شوراهایی که هم بمثابة قوه مقننه و هم اجرائیه عمل می‌کنند، اعمال حاکمیت نمایند. سازمان ما با هر شکل حکومت مذهبی مخالف است و خواهان جدایی کامل دستگاه دولت از مذهب می‌باشد. ما از حکومتی دفاع می‌کنیم که حقوق دمکراتیک و آزادیهای سیاسی مردم را برسمیت بشناسد. عرگونه ستم و تبعیض بر پایه جنسیت، ملیت و قومیت را ملنی سازد، حقوق اجتماعی برابر زنان بامردان را برسمیت بشناسد و حق ملیتهای تحت ستم کرد، ترک، بلوچ، ترکمن و عرب را در تعیین سرنوشت خویش بپذیرد. ما از يك حکومت انقلابی - دمکراتیک کارگران و زحمتکشان ایران دفاع می‌کنیم که

ایران، ستمگران حاکم را سرنگون سازند، جنگ پایان بخشند و يك حکومت دمکراتیک و انقلابی را در ایران برپا دارند. این یگانه راهی است که در برابر زحمتکشان مردم ایران فرار گرفته است.

سازمان ما، بعنوان سازمانی که از منافع طبقه کارگر، و از موضع این طبقه از منافع عموم توده‌های زحمتکش و ستمدیده ایران دفاع می‌کند، از همان نخستین روز آغاز جنگ بر فاهیت ارتجاعی این جنگ تاکید نمود و در هر کلام مغایرت آن را با منافع توده‌های مردم ایران و عراق نشان داد. امروز نیز پس از گذشت شش سال از آغاز جنگ خطاب به شما توده‌های مردم ایران تاکید می‌کنیم که تنها راه نجات از شرفقر و بدبختی، ستم و سرکوب، دیکتاتوری و اختناق، جنگ و ویرانی، قیام مسلحانه علیه رژیم جمهوری اسلامی و ایجاد يك حکومت دمکراتیک و انقلابی است که در آن، قدرت سیاسی در دست کارگران و دهقانان و عموم زحمتکشان قرار داشته باشد. تجربه چند سال گذشته، بویژه بقدرت رسیدن رژیم جمهوری اسلامی نشان داد که مادام قدرت سیاسی در دست توده‌های مردم قرار نداشته باشد، وضع روز بروز وخیم‌تر خواهد شد.

تجربه نشان داد که تنها سرنگونی رژیم کافی نیست، بلکه مهم‌تر از آن قدرت سیاسی است که باید در دست توده‌های مردم قرار بگیرد تا بار دیگر مرتجعین زمام امور را در دست نگیرند و بر مقدرات مردم حاکم نشوند. ما بر این مسئله بهمان اندازه سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی تاکید می‌کنیم، چراکه از هم‌اکنون مرتجعین در کمین نشسته‌اند تا با سرنگونی جمهوری

قدرت کام‌های اساسی در جهت برانداختن سلطه امپریالیسم و وابستگی اقتصادی بر دارد، يك حکومت انقلابی - دمکراتیک کلیه صنایع و موسسات متعلق به سرمایه‌داران بزرگ و انحصارات بین‌المللی را مصادره و ملی خواهد کرد. کلیه قراردادهای اسارت‌بار امپریالیستی را ملغی خواهد نمود. مطالبات فوری کارگران از جمله حق ۴۰ ساعت کار و دو روز تعطیل پی در پی در هفته و يك ماه مرخصی سالانه را متحقق خواهد ساخت. کنترل کارگری بر تولید و کنترل توده‌ای بر توزیع را عملی خواهد نمود، کلیه اراضی و املاک زمینداران بزرگ را بنفع دهقانان مصادره خواهد کرد. کلیه بدسی‌های دهقانان به دولت، بانک‌ها، موسسات مالی، ملاکین و رباخواران را ملغی خواهد نمود و اقدامات جدی در جهت رفاه عمومی زحمتکشان معمول خواهد داشت.

بنابراین توده‌های مردم ایران، باید تجارب گذشته خود را بکار بندند. تنها سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و برقراری يك حکومت انقلابی - دمکراتیک می‌تواند صلح دمکراتیک و تحقق درخواست‌های انقلابی - دمکراتیک مردم را عملی سازد.

کارگران ! دهقانان ! سربازان !
روشنفکران انقلابی !

برای پایان بخشیدن به جنگ و دست یابی به صلح دمکراتیک، برای پایان بخشیدن به تمام مصائبی که رژیم جمهوری اسلامی بار آورده است، يك راه در برابر شما قرار گرفته است. قیام مسلحانه.

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی
برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق
زننده باد سوسیالیسم

سازمان چریکهای فدایی خلق ایران
شهریور ماه ۱۳۶۵

گزارشی از وضعیت معدنچیان ایران

از زبان گزارشگر روزنامه جمهوری اسلامی

روزنامه‌ی "جمهوری اسلامی" که یکی از روزنامه‌های چیره‌خوار رژیم است در شماره‌های ۵ و ۶ شهریور ماه خود به تشریح وضعیت معدن در ایران و وضعیت کاری کارگران می‌پردازد. هدف گرداندگان روزنامه خاطر نشان ساختن اهمیت معدن در وضعیت کنونی کاهش درآمدی رژیم از فروش نفت است. و در کنار آن با پرداختن به گوشه‌های تعدیل یافته‌ای از وضعیت کارگران می‌خواهد به سران رژیم بفهماند که با توجه به اهمیت قضیه باید به وضعیت ترمیم نیروی کار از دست رفته‌ی کارگران معدن جهت تداوم استثمار عرجه بیشتر نیروی کار توجه شود.

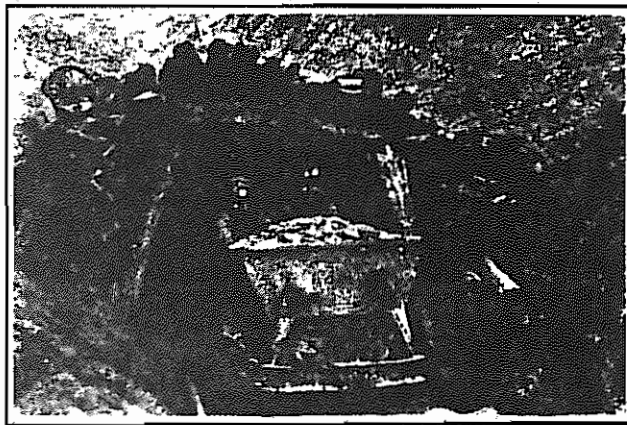
البته گزارشگر مزدور روزنامه بلافاصله از زبان یکی از مسئولین به سرمایه‌داران و سران رژیم خاطر

و فرهنگی است که کارگران را به فرهنگ استثمار مانوس سازد. مسئول مزبور این موضوع را چنین تصریح می‌کند: "برای برطرف شدن بسیاری از مشکلات معدنچیان باید به مسئله آموزش و بویژه کارهای فرهنگی توجه شود. در حال حاضر شما ببینید در این مکان نه کلاس سوادآموزی وجود دارد و نه از مبلغین مذهبی خبری است و نه کتابخانه‌ای... وقتی کارگر از مشکلات عمومی جامعه‌اش خبر داشته باشد و قدرت تفکر او را پرورش بدهیم توقعش را نسبت به خواسته‌های غیر منطقی یائین آورده‌ایم. تاکنون چندین بار مبلغین به اینجا آمده‌اند و بخاطر شرایط بد محیط نمانده و رفته‌اند... و اینها از مسائل زیربنایی است که باید بدان توجه شود. حل کردن مشکلات بوسیله مادیات یک راه حل موقت

در قبال کارگران است. در این گزارش راجع به وضع کارگران معدن چنین می‌خوانیم: "اغلب کارگران این قسمت (بخش سینه‌کاری) از کمبود بهداشت در محیط و ضربه‌پذیر بودن کارگران در مقابل حوادث کلایه دارند. از ۵ نفر کارگر این شیفت ۳ نفرشان تاکنون دچار سانحه گردیده‌اند که خوشبختانه به خیر گذشته است... درباره سخنی کار کارگران سینه‌کار، مهندس معدن معتقد است که با توجه به امکانات موجود چاره‌ای جز کار کردن به این شیوه نداریم ولی در صورت داشتن امکانات مکانیزه حتما از اینگونه کار کردن باید جلوگیری کنیم. چراکه هر لحظه این کار خطر آسیب‌پذیری دارد."

گزارشگر سپس به درج سخنان کارگران می‌پردازد. یکی از کارگران می‌گوید: "مدتی است در برخورد با لوکومونیو داخل تونل صدمه دیدم و وقتی به بیرون از اینجا منتقل شدم بعلت قطع مزایای تونل که در ماه حداکثر مبلغ ۱۳۰۰ تومان بیشتر نمی‌شود نتوانستم زندگی خانواده‌ام را تامین نمایم و به اصرار خودم دوباره به اینجا برگشتم."

و کارگر دیگری در تشریح وضعیت کارگران چنین ادامه می‌دهد: "بخاطر نبودن امکانات بعضا غذاها در اینجا فاسد می‌شود (از جمله شیر) و کارگرانی که باید با خوردن غذای مقوی آمادگی کار سخت را داشته باشند مسموم میشوند. کمیت و کیفیت غذا بسیار کم است، در صورت گرفتاری اگر یکروز بسر کار نیائیم به میزان ۱۰ ساعت از اضافه کاریمان قطع میشود. وضعیت استخدامی هنوز مشخص نیست، پس از ۱۵ سال کار هنوز کارگر ساده هستیم، در شهرک کارگری مهماندوست که خانواده‌هایمان آنجا ساکن هستند امکانات اولیه نیز موجود نیست و شرکت میگوید بوجه نداریم. بدلیل فقر فرهنگی شهرک و نبود امکانات



است و دوام چندانی ندارد." علی‌رغم اینکه گزارشگر مزدور روزنامه‌ی جمهوری اسلامی بنا به ماهیت ارتجاعی‌اش فقط گوشه‌هایی از وضعیت کاری کارگران معدن را بیان کرده است، ولی همین اندازه نیز آئینه‌ی تمام نمای سیاستهای ارتجاعی رژیم

نشان می‌سازد که هدف از طرح این موضوع به هیچ وجه انجام اقداماتی از قبیل بالا بردن دستمزد کارگران، بهبود شرایط ایمنی و بهداشتی کارگران و در یک کلام اقداماتی که درصد سود سرمایه‌داران را تقلیل دهد نیست. بلکه صرفا فعالیت آموزشی

اغلب ساکنین به اعتیاد رو آورده‌اند. مشکل مسکن کارگران هنوز حل نشده است، به کارگران روستایی وام مسکن تعلق نمی‌گیرد. وضعیت بهداشت در منطقه خوب نیست. با دکتور خارجی بهداری نمیتوانیم صحبت کنیم در حالی که دکتورهای ایرانی در بهداری شهرعا هستند. آمبولانس در محوطه معدن نیست در حالی که چند آمبولانس مجهز را در شهر نگهداری میکنند.

به شرایط ایمنی و بهداشتی

کارگاهها هر ۲۰ سال

یکبار رسیدگی می‌شود

هدف سرمایه‌داران فقط کسب سود هرچه بیشتر است، و برای نیل به این هدف شوم آنچه که برای آنان اعمیتی ندارد جان کارگران است، به ویژه در جامعه‌ای مثل ایران که وجود خیل عظیم بیکاران جایگزینی نیروی کار جدید را راحت‌تر می‌کند. بر این اساس است که سرمایه‌داران دیگر هیچ گونه نیازی به صرف کردن هزینه برای تامین سلامتی و ایمنی کارگران در محیط کار را نمی‌بینند. معاون وزارت کار و امور اجتماعی رژیم می‌گوید: "تمام سرمایه ما ۱۴۰۰ بارس کار است که اکثر نیروهای کیفی آنها در آستانه بازنشستگی فرار دارند. در وضع موجود با توجه به آمارگیریهای انجام شده در سال ۶۴ یک میلیون و ۴۰۰ هزار کارگاه فعال داریم که اگر این تعداد را به ۱۴۰۰ بارس کار موجود تقسیم کنیم هر نفر بارس مسئول ۱۰ هزار کارگاه خواهد بود که اگر بارس فعال باشد و عمر مفید خدمتی او در سال ۳۳۳ روز به حساب آید هر ۳۰ سال یک بار خواهد توانست به یکی از این کارگاهها سرکشی کند ... اگر کارگاههای یک تا پنج نفره را هم حذف کنیم هر ۷ تا ۸ سال یک بار نوبت بارس به کارگاهها خواهد رسید." (اطلاعات، ۴ شهریور ۶۵)

دولت چین به رژیم جمهوری اسلامی اسلحه می‌فروشد

طبق گزارش روزنامه‌های "تایمز مالی" و "آبزرور" انگلیس، رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی جهت خریداری تسلیحات نظامی برای ادامه جنگ، با دولت چین وارد معامله شده است. بخشی از این معامله مربوط به خرید دهها هواپیمای ۷-۱ است که دولت چین آن را بر اساس مدل هواپیماهای میک ۲۱ شوروی می‌سازد. تخمین زده می‌شود که حجم این معاملات بیش از ۳۰۰ میلیون دلار باشد.

چراغی که به خانه رواست به مسجد حرام است!

روزنامه‌ی جمهوری اسلامی در سرمقاله‌ی شماره‌ی ۱۵ مهرماه خود با پررویی اعلام می‌کند: "رزمندگان اسلام، صلح و آرامش را به ملت‌های منطقه ارزانی میکنند." این روزنامه‌ی ارتجاعی در حالی این جملات را می‌نویسد که رفسنجانی مفهوم "صلح و آرامش" اهدایی جمهوری اسلامی به مردم منطقه را چنین توصیف کرده است: "از چیزهایی این باور مردم شده است."

رژیم سوبسید تاکسی‌ها را قطع کرد

رژیم ورشکسته‌ی جمهوری اسلامی در مقابله با روند فزاینده‌ی بحران اقتصادی چاره را در انتقال عرجه بیشتر بار بحران بر دوش توده‌های زحمتکش یافته است. قطع سوبسید تاکسی‌ها از جمله اقدامات اخیر رژیم در این راستا است. اما رژیم با تغییر نرخ ورودیه‌ی مسافرتین تاکسی‌ها از ۱۰ ریال به ۱۵ ریال سعی می‌کند تاکسی‌رانان را راضی نگه دارد. این تغییر نرخ ورودیه نه تنها نمی‌تواند زیان ناشی از قطع سوبسید را جبران کند، بلکه بر مشکلات اقتصادی دیگر توده‌های زحمتکش نیز خواهد افزود. رئیس مزدور هیات مدیره‌ی صنف تاکسی‌رانان تهران در رابطه با قطع سوبسید چنین می‌گوید: "اخیرا ستاد بسیج اقتصادی با تشکر از همکاری رانندگان تاکسی به وزارت کشور اعلام کرد که از تاریخ ۲۷/۶/۶۵ سوبسید تاکسی‌ها قطع شده است ... جهت پاسخ کوبی به گوشه‌ای از خدمت این ایثارگران، رانندگان تاکسی می‌توانند از روز پنج شنبه برای ورودیه هر مسافر به جای ۱۰ ریال ۱۵ ریال در تاکسی متر خود محاسبه کنند."

عملیات پخش مسلحانه

ایران شهر - آشار

عمرزمان با عملیات رفقای فدایی در منطقه شمالی بلوچستان در تاریخ ۱۰/۵/۷۵ سه تیم از سرمچاران فدائی، روستای افشان واقع در سه کیلومتری آشار از توابع ایرانشهر را شبانگاهان به کنترل خود در آورده اقدام به پخش مسلحانه اعلامیه و شعار نویسی نمودند. توسط یک تیم از سرمچاران شعارهای سازمان از قبیل: سرنگون باد رژیم



جمهوری اسلامی - برقرار باد جمهوری دموکراتیک خلق، حق ملل در تعیین سرنوشت حق مسلم آنهاست، مرگ بر امپریالیسم جهانی بسرکردگی امپریالیسم آمریکا و پایگاه داخلی، و شعارهای بامی استار بزبان محلی: بیروشات اسلامی جمهوری ادیبیت راجی دمکراتیکین جمهوری، و شی عاقبت دست ء کرک کومانی المین حق انت و ... بر تمام دیوارهای روستا نوشته شد. در همان حال تیم دیگر به پخش اعلامیه عملیات انفجاری بامی استار و برنامه عمل سازمان در سطح روستا و خانه به خانه اقدام نمود.

طی این مدت یک تیم از سرمچاران به محافظت از دو تیم دیگر، تمام روستا را به کنترل خود در آورده بود. بعد از اتمام عملیات پخش و شعار

"توده ایها" در همه حال در خدمت "استراتژی" شان هستند

"رهبران حزب توده به اتفاق ۱۸ نفر از دیگر مسئولان شاخه های مختلف این حزب منحل سرکرم تدوین چند جلد کتاب ارزشمند هستند که برای تاریخ ایران مایه عبرت و مستندات خوبی خواهند بود."

لازم به یادآوری است که یکی از این "مستندات" را روزنامه ای اطلاعات اول مهرماه با درج سروده های "به آذین" در زندان ارائه می دهد. "به آذین" در این "مستندات" خود می نویسد: "همان بود و همان است او خمینی،

رغم حق بین ستون خیمه است، خمینی، یاسدار وحدت اسلام،

پرچمدار استقلال و آزادی، خمینی، مژده بخش زندگی،

سامان ده پیروزی مردم، ..."

جهت ارباب توده ها مانور "جنگ شهری" توسط مزدوران اجرا شد

سایه این حمایتها بتوانیم از وظایفی که به عهده ما گذاشته شده است به خوبی برآئیم."

همچنین در تاریخ ۲ مهرماه به منظور ارباب توده ها "مانور جنگ شهری" توسط مزدوران بسیجی در سطح تهران به اجرا گذاشته می شود. روزنامه ای اطلاعات سوم مهرماه در این رابطه می نویسد: "این عملیات که از ساعت ۲۰ شب آغاز و تا ساعت ۲۲ ادامه یافت، شامل ایست و بازرسی، تعقیب و مراقبت، بازرسی و تعقیب اتومبیل تحقیق و شناسایی و کنترل گذرگاهها و دیگر عملیات شهری بود که بمنظور حفظ و آمادگی و مقابله با هر گونه حوادث احتمالی توسط بسیجیان جان بر کف اجرا شد."

رئیس مزدور سازمان زندانهای رژیم طی مصاحبه ای اخیر خود با وقاحت و بی شرمی اعلام می کند: "امروز زندانهای مخصوص گروهکها تا حد زیادی خلوت شده اند و طی دو سال اخیر حدود نصف کل زندانیان گروهکی آزاد و یا مشمول عفو شده اند ... هدف قوه قضائیه از زندانی کردن اشخاص انتقامجویی از آنها نیست بلکه هدف بازداشتن مجرم از ارتکاب جرم بیشتر، صیانت و حفاظت جامعه از آلودگی بیشتر و بالاخره ایجاد زمینه لازم برای بازپروری انسانی که بیماری فکری، اخلاقی و اجتماعی است میباشد." این مزدور سپس به پیگیری رهبران حزب "طراز نوین" توده در تشبیت استراتژی شان یعنی جمهوری اسلامی در زندان اشاره کرده و می گوید:

با گذشت ۶ سال از جنگ ارنجایی و روشن شدن اذهان مردم در رابطه با ماهیت ارتجاعی جنگ و رژیم جمهوری اسلامی و گسترش روزافزون تمایلات انقلابی ضد جنگ در بین توده های زحمتکش هفته جنگ امسال نیز به هفته عجز و التماس و به کارگیری زور سرنیزه برای روشن نگه داشتن تنور جنگ از سوی سران مرتجعین تبدیل شد.

رفسنجانی مرتجع در سخنرانی خود به مناسبت آغاز "هفته جنگ" می گوید: "در این هفته جنگ، من از ملتمان خواهش می کنم که توجه خاصی به برنامه 'هفته جنگ' داشته باشند که سازنده است و امیدوارم این موجی که امروز به طرف جبهه ها می رود، روزافزون باشد و ما هم به شما قول می دهیم که در

چند خبر از ایران

خبرهای زیر را یکی از مسافرانی که اخیراً به خارج آمده است، در اختیار جهان گذاشته است:

■ شرکت الیاف (کارخانه الیاف) حدود ۱۷۰۰ نفر پرسنل داشته و درجاده قدیم کرج روبروی یادگان دیوی ارتش قرار دارد. این کارخانه که مواد اولیه اش از کشورهای اروپایی به خصوص آلمان وارد می شود در چند ماه اخیر که رژیم با کمبود ارز مواجه شده و نتوانسته مواد اولیه این شرکت را تامین کند به مدت ۶ ماه تعطیل می شود و اکنون نیز با حالتی نیمه تعطیل اداره می گردد! مدیریت کارخانه تعدادی کارگر جدید را از کارخانه بدون دادن پولی اخراج کرده و کارگران دیگر را که بیکار هستند با ایجاد فشار و زور وادار به رفتن به جبهه می کند که در صورت نرفتن کارگران به جبهه آنها را اخراج می کند. ■ مواد غذایی در سطح شهر تهران به شدت نایاب و قیمتها سرسام آور هر

در آمد عم اکنون دارو و شیر خشک حتی در بازار سیاه هم به شدت به سختی کیر می آید.

■ نارضایتی مردم از افزایش مالیاتها و قطع آب و برق به شدت اوج می گیرد اعتراضهای پراکنده در صفها و اجتماعات زحمتکشان شدیداً چشمگیر شده است و کارگران و زحمتکشان همه جا از فلاکت و بدبختی که گریبانگیرشان شده است سخن می گویند و هر يك به نحوی نارضایتی خویش را عنوان می کند يك کارگر کارخانه الیاف می گفت که من با همسر و ۴ فرزندم چگونه

لحظه افزایش می یابد مثلاً دولت کره را مواد غذایی تشریفاتی اعلام نموده و از دادن کوبین آن سر باز زده است قیمت کره در بازار سیاه که تا به حال بین ۱۳۰۰ تا ۱۵۰۰ ریال فروخته می شد اکنون تا ۳ برابر افزایش یافته و این خود عاملی است که طبقه ی زحمتکش جامعه از خرید مواد غذایی محروم شود.



صف خرید دارو: کمبود دارو یکی از مشکلات عمده در جمهوری اسلامی است.

می توانم با ۴۵۰۰ تومان حقوق که ۲۰۰۰ تومان آن را برای اجاره می پردازم ابتدایی ترین احتیاجات خانواده ام را برآورده کنم تازه از يك طرف صاحبخانه فشار می آورد و می گوید که یا باید کرایه را زیاد کنی و یا از اینجا بروی و از طرف دیگر دولت با قوانین جدیدش در مورد مشاغل چند درصد از همین حقوق ناچیزمان را به یغما می برد.

■ در رابطه با قطع مداوم آب و برق به طور دایمی روزی ۸ تا ۱۲ ساعت که در این فصل طاقت فرساست زحمتکشان را وادار به اعتراضهای پی در پی در مناطق و ارگانهای قضاوت نموده است. زحمتکشان همه جا با تمسخر رژیم از آب و برق صحبت می کنند و از این وضع شدیداً نگرانند. □

■ کمبود مواد پلاستیکی در این چند ماه اخیر به اوج خود رسیده و این کالا نیز مانند بسیاری از کالاهای دیگر کمیاب شده و با قیمت هایی کاذب به صورت غیر قابل دسترس در آمده است.

■ رژیم به دستمال کاغذی نام کالاهای لوکس را داده است و بدین منوال باید سراغ آن را با قیمت های چند برابر در بازار سیاه گرفت.

کمبود شیر خشک و دارو یکی از بزرگ ترین مشکلات زحمتکشان جامعه ی ما می باشد رژیم که با هیاهو و سر و صدای فراوان مبنی بر کشف باند احتکار شیر خشک و دارو گفته بود که ما تا ۱۷ سال از ورود آنها بی نیاز هستیم این بار نیز رسواتر در نزد زحمتکشان با ادعاهای تو خالی

نویسی که چهل دقیقه بطول انجامید، سرمچاران فدائی با نظمی انقلابی عقب نشینی نموده و به سلامت به پایگاه خویش بازگشتند.

طبق اخبار واصله، مزدوران مسلح رژیم روز بعد از عملیات پخش تمام راههای منطقه را کمین گذاشته و به تفتیش ماشینها پرداخته اند. و در این رابطه به یکی از خودروهای شخصی تیراندازی نموده که ماشین در اثر اصابت کلوله ها سوراخ، سوراخ شده است. سرنشینان خودرو توسط مزدوران دستگیر و به شدت شکنجه شده اند. از سرنوشت بعدی آنان اطلاع دقیقی در دست نیست. (به نقل از بامی استار، شماره ی ۴۷، مرداد ۶۵) □



کشتارده تن از مجاهدین توسط اتحادیه میهنی کردستان عراق را محکوم می کنیم

عم میهنان مبارز!

نیروهای انقلابی و مترقی!

فریب ۷ سال از هجوم گسترده رژیم ضد خلفی جمهوری اسلامی به کردستان می گذرد، در این یورش سبعانه رژیم با استفاده از پیشرفته ترین سلاحهای مرکب، بمباران مناطق مسکونی، کشتار بی رحمانه و شیوه های قرون وسطایی تلاش نموده است جنبش خلق کرد را سرکوب کند. علاوه بر این سیاست محاصره اقتصادی، کوچ دادن اجباری اعمالی کردستان به سایر مناطق ایران، فشار سیاسی و ایجاد جو ارباب در مناطق تحت کنترل این رژیم عموماً از سوی جمهوری اسلامی اعمال گردیده است.

مقاومت دلاورانه خلق کرد در نبرد نابرابر با رژیم جمهوری اسلامی به خاطر احقاق حقوق دموکراتیک و تعیین حق سرنوشت خویش تا به امروز تداوم یافته است و مبارزه عمه جانبه زحمتکش کردستان علیه رژیم با اشکال گوناگون ادامه دارد، اگرچه در عمین دوره لطعات جبران ناپذیری، به ویژه طی دو سال گذشته از جانب دو سازمان محلی، حزب "دموکرات" کردستان ایران و حزب "کمونیست" کومله به خلق کرد وارد شده است که توضیح پیرامون آن از حوصله این اطلاعیه خارج است و سازمان ما مکرراً و به موقع به افشای سیاست آنان و مصائب ناشی از روشهای انحرافی و سازشکارانه آنها پرداخته است. سیاست مذاکره و سازش حزب "دموکرات" کردستان ایران با رژیم جمهوری اسلامی نیز که به جای کمک به سرنوشتی این رژیم طی ۲ سال گذشته صورت گرفته است، عملاً موجب تقویت رژیم جمهوری اسلامی در منطقه را فراهم نموده است.

امکان آکامید که جنگ ارتجاعی ایران و عراق و سیاست جنگ افروزانه رژیم جمهوری اسلامی تاکنون به قیمت قربانی شدن صدعا هزار نفر و معلول، آواره و اسیر شدن تعداد بی شماری از زحمتکش میهنان منجر شده است و رهبران رژیم جمهوری اسلامی هر روز کوره جنگ را داغ تر می کنند و برای بیفای ننگین حکومت جابرانه خود عموطنان بیشتری را به کام مرگ می کشانند. در دنباله همین سیاست گسترش جنگ می باشد که رژیم جمهوری اسلامی تلاش نمود با ایجاد رابطه نزدیک تر با اتحادیه میهنی کردستان عراق این جریان را در خدمت اهداف خود قرار دهد و به تقویت جبهه جنگ در کردستان بپردازد. اکنون بیش از یک سال است که رژیم جمهوری اسلامی موفق شده است با ایجاد مناسبات نزدیک تر با اتحادیه میهنی کردستان عراق (یه کتی) رابطه و همکاری عمه جانبه خود با اتحادیه میهنی را گسترش دهد و در حال حاضر این مناسبات در حد همکاریهای سیاسی و نظامی می باشد. به طور مثال مدنهادت که یاسداران جمهوری اسلامی در منطقه کردستان عراق (بخش تحت کنترل اتحادیه میهنی کردستان عراق) در رفت و آمد می باشند و طبق ادعای رژیم جمهوری اسلامی این روزها چند عملیات مشترک نیز داشته اند، البته آنچه مسلم شده است ادعای اخیر رژیم ایران مبنی بر تصرف "کرکوک" یکی از شهرهای مهم عراق با همکاری اتحادیه میهنی کردستان عراق (جلال طالبانی) صحت ندارد و عملیات آنها در منطقه کردستان به تصرف کرکوک منجر نشده است. اما عمین ادعای رژیم جمهوری اسلامی

و این واقعیت که یاسداران رژیم می توانند برای ضربه زدن به عراق بیش از صد کیلومتر از مسیر منطقه تحت کنترل اتحادیه میهنی وارد خاک عراق شوند، همکاری عمه جانبه اتحادیه میهنی کردستان عراق با رژیم جمهوری اسلامی را اثبات می نماید. علاوه بر این امروز دیگر حضور یاسداران در منطقه استقرار اتحادیه میهنی بر هیچ کس پوشیده نیست.

به دنبال برقراری مناسبات حسنه بین رهبران جمهوری اسلامی و اتحادیه میهنی کردستان عراق (جلال طالبانی) نوطنه های شومی در منطقه یکی پس از دیگری علیه نیروهای ایورزیسیون ایران به اجرا در آمد، در عمین رابطه از آنجا که سازمان چریکهای فدایی خلق ایران به عنوان تنها سازمان مارکسیست - لنینیست و مدافع واقعی طبقه کارگر بر مواضع انقلابی و استوار خود پای فشرده است و این راه بر افتخار را تا به آخر ادامه خواهد داد، آماج اولین نوطنه مسلحانه آنها قرار گرفت. نوطنه های که در حقیقت به خواست رژیم جمهوری اسلامی و با همکاری قاسملو - طالبانی و عواداران شان تکوین یافت. اگرچه سازمان مجاهدین خلق نیز پس از دریافت خبر از فصد خیانت چند عنصر خودفروش از عیج اقدامی برای به اجرا در آمدن این نوطنه کوتاهی نکرد. آنها با به کارگیری چند عنصر خائن و خودفروخته، طرح حمله مسلحانه به مرکز فرستنده "صدای فدایی" را در چهارم بهمن ماه ۶۴ به اجرا در آوردند.

در آن زمان، غنکامی که مرکز فرستنده رادیویی سازمان به طور ناجوانمردانه مورد حمله مسلحانه قرار گرفت و رفقای ما به دفاع قهرمانانه پرداختند، کلیه مدعیان دروغین دموکراسی و طبقه کارگر، عمامنک و هم صدا از عیج گونه برجسب و افترا بی علیه سازمان ما فروگذار

نشندند. با این همه علی رغم ایجاد جو تشنج و یخش اکاذیب علیه سازمان، از طرف سازمانها و افراد متشکل در " کمیسیون تحقیق " اتحادیه میهنی کردستان عراق، ما به افشای ماعیت و منافع هر یک از آنها پرداختیم و به دفاع از مواضع اصولی سازمان قد برافراشتیم. توده های مردم ایران امروز بهتر می توانند پیرامون توطئه مسلحانه ۴ بهمن و اظهار نظر سازمانهای درگیر در آن قضاوت کنند. مردم ایران اکنون بیشتری به ماعیت تک تک آن جریانات خواهند برد. یکی از سازمانهایی که بیشترین جنجال را دامن زد، سازمان مجاهدین خلق به رهبری رجوی بود. آنها با استناد به اظهارات اتحادیه میهنی کردستان عراق و " کمیسیون تحقیق " شان که زینت بخش نشریات این جریانات ریز و درشت بود، تمامی استدلال خود را بر پایه گفته های " کمیسیون تحقیق " اتحادیه میهنی کردستان عراق قرار دادند و به تبلیغ علیه سازمان چریکهای فدایی خلق ایران دست زدند، اما امروز ملاحظه می کنید که هنوز سیاست ماجراجویانه و دروغ پردازیهای آنان علیه سازمان پایان نیافته است که " رادیو مجاهد " روز سه شنبه ۶۵/۷/۱۵ اعلام می دارد: " افراد مسلح وابسته به یهکتی به جنایت ناجوانمردانه و فجیعی علیه مقاومت ایران مبادرت ورزیدند، قاتلان جنایتکار بر روی ۱۰ تن از افراد یکی از واحدهای عملیاتی رزمندگان مجاهد خلق که در حین عبور از روستای مرزی پشت آشان به جانب خاک میهنمان بودند ناجوانمردانه آتش گشودند. به این ترتیب ۱۰ مجاهد خلق بدون اینکه قصد کوچکترین درگیری با افراد یهکتی داشته باشند به خاک و خون غلطیدند تا افشاکر دستهای یلید و ضد

۱۰ نفر از افرادی از واحدهای عملیاتی رزمندگان مجاهد خلق که در حین عبور از روستای مرزی پشت آشان به جانب خاک میهنمان بودند ناجوانمردانه آتش گشودند، به این ترتیب . . .

تا به توطئه مسلحانه اتحادیه میهنی کردستان عراق (به کی تین) از جانب سازمان مجاهدین خلق، هنگامیکه مرکز لرستنده "مدای فداش" در ۳ بهمن ۶۴ آماج حمله ناجوانمردانه قرار گرفت.

ندبه و زاری سازمان مجاهدین خلق، هنگامیکه اتحادیه میهنی کردستان عراق (به کی تین) به خود آتان حمله کرد و در یک توطئه مسلحانه ده تن مجاهد کشته شد.

به نقل از رادیو مجاهد روز شنبه ۶۵/۷/۱۵

شماره ۳۸۱



اخیراً کمیسیون تحقیق اتحادیه میهنی کردستان عراق مبادرت به صدور اطلاعیهای پیرامون درگیری مسلحانه در داخل مقر مرکزی گروه اقلیت نموده است. "مجاهد" زبلاً متن کامل اطلاعیهی مزبور را که با امضاء "کمیسیون تحقیق اتحادیه میهنی کردستان" به تاریخ ۱۵ فوریه ۶۴ (۲۱/۲/۶۴) منتشر گردیده است، به آگاهی خوانندگان عزیز میرساند. همچنانکه از مفاد اطلاعیهی اتحادیه میهنی نیز - که سرانجام رأی مسئولیت تحقیق پیرامون این ماجرا را عهده دار شده است - برمی آید، نیازی به تذکر و تشریح نمی باشد که نه شورای ملی مقاومت ایران و نه سازمان مجاهدین خلق ایران هیچگونه دخالت و مسئولیتی در تحقیقات مورد بحث نداشته اند.

ساخته قاسملو - طالبانی مرکز فرستنده رادیویی سازمان را اشغال کنند از نظر " رهبران " بیخرد مجاهدین ماعیت اتحادیه میهنی کردستان عراق چه بود؟! امروز دیگر بر هیچ کس پوشیده نیست که در پس تمامی عوام فریبی های مجاهدین، اتحادیه میهنی کردستان عراق، حزب " دموکرات " کردستان ایران و هواداران شان تنها یک هدف وجود داشت، آنهم ضربه زدن به سازمان چریکهای فدایی خلق ایران، مجاهدین در این باره حتی گوی سبقت را از دیگران ربودند و دست به عمل ننگینی زدند که در تاریخ جنبش انقلابی ایران بی سابقه بود، در شرایطی که سازمان ما آماج توطئه های رنگارنگ و کینه توزانه واقع شده بود و بخشی از تشکیلات کارگری سازمان در تهران ضربه خورده بود و ری شهری وزیر مزدور اطلاعات رژیم تبلیغاتی علیه سازمان به راه انداخته بود، " رهبران " مجاهدین خلق اقدام به انتشار علنی اسامی چند تن از اعضای کمیته مرکزی سازمان نمودند. در ادامه همین اعمال شرارت آمیز و خوش خدمتی به بورژوازی بود که آنها عکس چند نفر از هواداران سازمان در فرانسه را که به عنوان اعتراض به انتشار علنی اسامی اعضای کمیته مرکزی سازمان اقدام به یخش تراکت کردند در نشریاتشان به چاپ رساندند،

مردمی باشند که در خوش خدمتی به جلا د جماران و قاتل بزرگ کرد و فارس در ایران از هیچ جنایتی فروگذار نمی کنند. به این ترتیب روشن گردید افراد مسلح گروه یهکتی که بر روی رزمندگان مجاهد آتش می کشند عملاً در این منطقه مرزی در ردیف یاسداران مزدور خمینی قرار گرفته و بر علیه مقاومت عادلانه مردم ایران به نیابت از سوی یاسداران خمینی عمل می کنند.

حال پرسیدنی است به راستی چه شد که یکبار یهکتی (اتحادیه میهنی کردستان عراق) " قاتل " جنایتکار، " یلید و ضد مردمی "، " خوش خدمت جلا د جماران " و در ردیف " یاسداران مزدور خمینی " قرار گرفته است؟! چگونه شد که در چهارم بهمن ماه که مرکز فرستنده رادیویی سازمان چریکهای فدایی خلق ایران طی توطئه ای مورد حمله مسلحانه همین جریانات قرار گرفت، آنوقت یهکتی برای مجاهد قاضی عدل الهی بود و گفته های شان آذین بخش مجاهد و ...؟! آیا ان روز که سازمان چریکهای فدایی خلق ایران در دفاع از حقانیت سیاسی - ایدئولوژیک و تشکیلاتی اش دلاورانه مقاومت کرد و اجازه نداد چند عنصر خود فروخته با همکاری و طرح از پیش

آنها بارها به پلیس کشورهای امیرالیستی مراجعه کردند تا با کمک آنها موجب تضییقات و سد کردن فعالیت‌های سازمان در خارج از کشور را فزاعم سازند، اگرچه آنها با انتشار علنی اسامی و چاپ عکسها بیشترین خدمت را به رژیم جمهوری اسلامی نمودند و لطماتی را به سازمان وارد کردند.

"رهبری" مجاهدین خلق برای تکمیل اعمال یست خود دست دوستی به همه بدخواهان مردم ایران دراز کردند، از حزب توده و اکثریتی‌های ضد انقلاب و خائن که کارنامه سیاه و جنایت‌های بی‌شمارشان علیه نیروهای انقلابی و مردم ایران فقط در دادگاه خلق قابل بررسی است، تا بدنام‌ترین جریانات و سفلاکان سیاسی امثال راه کارگر (محفل نخبه حزب توده ایران) مجاهدین يك صدا با توده‌ای‌ها و اکثریتی‌هایی که تا دیروز در خدمت به خمینی و عیات حاکمه ایران از هیچ جنایتی فروگذار نبودند و امروز هم خمینی است که به خوش خدمتی آنان برای جمهوری اسلامی پایان داده و نه اعتقاد این جنایتکاران، فریاد برآوردند که در سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران دموکراسی نیست؟! مجاهدین خلق با کسانی هم‌آواز شدند (حزب توده و اکثریتی‌ها) که سالها به ستایش یکی از خونخوارترین دیکتاتورها بنام خمینی، شناخته شده بودند و ننگ ابدی آن را هرگز از خود و سازمانشان نمی‌توانند پاک کنند.

کسانی که با حزب جمهوری اسلامی عساز شدند، به تقویت رژیم جمهوری اسلامی کمر بستند، همیای پاسداران رژیم انقلابیون را شکنجه کردند، نیروهای انقلابی را طعمه پاسداران رژیم کردند، دوشادوش مزدوران خمینی در کردستان و سایر مناطق به سرکوب خلق‌های تحت ستم پرداختند و همه جا پیشاپیش حزب‌الله و پاسداران،

با عریده‌کشی و استفاده از ابزار قتاله به نیروهای انقلابی حمله‌ور شدند و انقلابیون را به شهادت رسانند و سرانجام با به خاک سپردن حزب جمهوری اسلامی و رهبران رژیم بساط ننگین آنها نیز برچیده خواهد شد.

اما امروز تاریخ درس آموزنده‌ای به مجاهدین می‌دهد. هنوز يك سال از جنجال‌های آنان علیه سازمان ما نگذشته است که " رادیو مجاهد " ادعا می‌کند " تاکنون بیش از بیست مورد اتحادیه میهنی کردستان عراق به مجاهدین حمله کرده است." بنا بر این معلوم می‌شود که در تمام مدت بیست مورد حمله ادعایی مجاهدین، رهبران آنها مشغول بند و بست با اتحادیه میهنی بوده‌اند و این حقیقت را نفهمیدند که اتحادیه میهنی کردستان عراق بر طبق ماهیت و منافع طبقاتی‌شان امروز با جمهوری اسلامی کنار می‌آیند و نه با مجاهدین!

" رهبری" مجاهدین این حقیقت را با چشم خود در منطقه کردستان می‌بیند که مقرر فرستنده رادیویی سازمان که به بهانه "تحقیق" به تصرف اتحادیه میهنی کردستان عراق در آمد، امروز جولانگاه پاسداران رژیم جمهوری اسلامی شده است، اما مجاهدین ترجیح دادند برای آنکه مورد سرزنش بیشتر واقع نشوند، در این باره سکوت اختیار کنند، مجاهدین خلق شاهد بودند که بارها به بهانه‌های واهی از حرکت رفقای ما به سوی جبهه نبرد با رژیم جمهوری اسلامی در منطقه جلوگیری شده است، اما مجاهد خبر آن را وارونه یخش می‌کرد، حتی هنگامی که سه

تن از رفقای ما را بی‌جهت اتحادیه میهنی دستگیر کردند، شکنجه کردند و درباره تشکیلات شهران از آنها اطلاعات خواستند، مجاهدین به آنها شادباش گفتند و این عمل اتحادیه را تحسین کردند. هنگامی که اتحادیه میهنی کردستان عراق بیش از ۱۰ میلیون تومان وسایل تکنیکی و رادیویی سازمان را ضبط کرد و هنوز در اختیار خود گرفته است و ازدادن آنها امتناع می‌ورزد، در همان حال مجاهد از خوشحالی در پوست خود نمی‌کنجد و شایعات بی‌اساسی را علیه سازمان دامن زد و به یمن امکانات مالی و کمک‌های کشور‌های امیرالیستی و دستگاه تبلیغات بورژوازی از نابودی ما داد سخن سر دادند، و امروز فریادشان بلند شده است که همین اتحادیه میهنی کردستان عراق قاتل مجاهد است. با این همه اکنون ما بنا به وظیفه انقلابی خود و به منظور جلوگیری از گسترش توطئه‌های بیشتر علیه ایوزیسیون ایران، حمله اتحادیه میهنی کردستان عراق به مجاهدین و کشتن ۱۰ تن از مجاهدین را شدیداً محکوم می‌کنیم. ما اعتقاد داریم که سازمان‌هایی که در برابر این کشتار سکوت اختیار کنند، عملاً به تقویت رژیم جمهوری اسلامی کمک کرده‌اند و در برابر توده‌های مردم ایران یاسخو نخواهند بود. ما اطمینان داریم هر نیرویی که بخواعد به جمهوری اسلامی خدمت کند و هر نوع کمک و یاری به این رژیم بنماید سرانجام چیزی جز ننگ و رسوایی برایش باقی نخواهد ماند.

مرک بر امیرالیسم جهانی به سرکردگی امیرالیسم آمریکا و پایگاه داخلی سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی - برقرار باد جمهوری دموکراتیک خلق ننگ و نفرت بر خودفروشان و عوام فریبان زنده باد سوسیالیسم

سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران - کمیته خارج از کشور

۶۵/۷/۲۳ - ۱۵/۱۰/۸۶

دراثر آتش سوزی

۱۸۲ کارگر معادن طلا در آفریقای جنوبی کشته شدند

دریک آتش سوزی که در معادن طلای Kinross واقع در نزدیکی ژوهانسبورگ رخ داد، ۱۸۲ معدنچی کشته شدند. بنا به گفته صاحبان این معادن این آتش سوزی تصادفی بوده است، اما اتحادیه معدنچیان آفریقای جنوبی با رد این ادعا، خواستار بررسی چگونگی شروع این آتش سوزی به وسیله کارشناسان شد، که مورد مخالفت صاحبان معادن قرار گرفته است. بنا به گفته این اتحادیه، بسیاری از معادن در آفریقای جنوبی فاقد وسایل ایمنی اند.

به خاک سپاری قربانیان این فاجعه شرکت کردند و این مراسم را تبدیل به تظاهرات علیه رژیم نژادپرست و صاحبان معادن ساختند. همچنین ۶۰۰ هزار کارگر معدن با پشتیبانی از خواست اتحادیه معدنچیان مبنی بر یک روز تعطیلی در اول ماه اکتبر که به خاطر این واقعه اعلام شده بود، این روز را به یک اعتصاب عملی تبدیل کردند. آنان با برپا کردن اعتصاب و تظاهرات اتحاد و رمزندگی خود را به معرض نمایش گذاشتند. این اعتراض یک



از اول این قرن تا کنون بیش از ۴۶ هزار کارگر معادن فریبانی چیاولگری سرمایه داران شده اند و بیش از یک میلیون نفر از آنان نیز زخمی شده اند. به دنبال آتش سوزی اخیر، بیش از ۳۰۰ تن از کارگران معدن در مراسم

پارچه کارگران جواب محکمی به ادعای صاحبان معادن مبنی بر تصادفی بودن واقعه در معدن طلای Kinross بود. آنچه مسلم است، کشته شدن کارگران معدن در آفریقای جنوبی نتیجهی مستقیم چیاولگری سرمایه داران در این کشور است. □

راهپیمائی باشکوه

کارگران معادن بولیوی و اعلام

حالت فوق العاده در این کشور

در اواخر ماه اوت گذشته، به دنبال اعلام بیکاری ۷۰۰۰ تن از کارگران معادن قلع در بولیوی، هزاران تن از کارگران این معادن از نقاط مختلف در اعتراض به این سیاست ارتجاعی یک راهپیمایی ۴۴۰ کیلومتری را به سمت " لاپاز " پایتخت کشور، آغاز کردند. راهپیمایی باشکوه معدنچیان (که به واسطه تاریخچه مبارزاتی خود آگاهترین بخش از پرولتاریای صنعتی بولیوی را تشکیل می دهند) در ۵۰ کیلومتری پایتخت از جانب قوای نظامی متوقف گردید و بیش از ۱۶۰ نفر از آنان دستگیر شدند و تبعیدگاههای مختلف انتقال داده شدند و دیگر کارگران را نیز با زور اسلحه مجبور به برکشت به محل سکونت خود کردند.

پس از این واقعه دولت به مدت ۹۰ روز در سرتاسر کشور حالت فوق العاده اعلام کرد و مدعی گردید که اتحادیه های کارگری و سازمانهای چپ با این حرکت قصد سرنگونی دولت را داشتند. در مقابل این حرکت رهبران اتحادیه های کارگری " COB " که جزو رادیکالترین بخش از اتحادیه های کارگری بولیوی محسوب می گردند، از مخفیگاه زیرزمینی خود اعتصاب عمومی ۴۴ ساعته ای را برای روز ۳۰ اوت فراخواندند و اعلام کردند که در صورت عدم آزادی نظامر کنندگان و لغو فوری حالت فوق العاده دست به یک اعتصاب عمومی نامحدود خواهند زد. دولت در نتیجهی این تهدید، در روزهای بعد نزدیک به ۹۰ تن از کارگران مبارز را آزاد کرد. بنا بر آخرین گزارشهای رسیده بخش وسیعی از کارگران در حمایت از حرکت معدنچیان دست به اعتصاب

زده‌اند و تنها در لایز بیش از ۲۰۰۰ تن از کارگران عضو اتحادیه‌ی COB اعتصاب غذای نامحدودی را آغاز کرده‌اند.

لازم به تذکر است که دولت بولیوی در یکسال گذشته بیش از یک سوم از کارگران معادن قلع را با دستاویز قرار دادن "سقوط قیمت قلع در بازار جهانی" بیکار کرده است و در عین حال بخشی از این معادن را به بخش خصوصی سپرده است. اتحادیه‌ی COB نیز اعلام کرده است حاضر است تمام مسئولیت تولید، توزیع و فروش در معادنی را که دولت "ورشکسته" اعلام می‌کند به عهده بگیرد و در آنها کنترل کارگری اعمال کند. □

اعتصابات و حرکت‌های اعتراضی

مردم برزیل اوج می‌گیرند

در سه ماه گذشته مبارزات کارگران برزیل برای اضافه حقوق و بهبود شرایط کار اوج چشمگیری داشته است. طی این مدت، بیش از یک میلیون نفر از کارگران با برپایی اعتصابات و حرکت‌های اعتراضی مخالفت شدید خود را با وضعیت نابسامان کنونی نشان داده‌اند. چنین رشدی در مبارزات کارگران برزیل در شرایطی اتفاق می‌افتد که دولت جدید این کشور در ماه مارس، قانونی در مورد وضعیت دستمزدها تصویب کرده بود و قرار بود که طی آن "کنترل شدیدی" در مورد دستمزدها به عمل آورد.

اوج‌گیری مبارزات کارگری در حقیقت

بی‌اثر بودن این اقدام و یوچ بودن ادعاهای دولت را ثابت می‌کند. از ماه مارس تاکنون، تنها ۸۰۰،۰۰۰ تن از کارمندان بانک و ۳۰۰،۰۰۰ معلم دست به اعتصاب زده‌اند. و در حال حاضر اعتصاب چندصد هزار نفری کارگران نیشکر و صنایع، دولت جدید را برای

انگلستان - توطئه بر علیه اعتصاب کارگران چاپ با شکست روبرو شد

با توجه به وضعیت اعتصاب در ماه‌های پیش، در بالا بردن روحیه‌ی کارگران و افزایش فعالیت‌هایشان نقش مهمی خواهد داشت. هم‌اکنون اثرات این موفقیت بر حرکت‌های اعتراضی کارگران قابل مشاعده است. برپایی تظاهرات گسترده و رویارویی با پلیس از جمله نشانه‌های مثبت و امیدوار کننده‌ای است که در هفته‌های اخیر به وقوع پیوسته است.

بی‌کجان مبارزه‌ی غرور آفرین کارگران اخراج شده‌ی چاپ برای رسیدن به خواسته‌های اصولی و برحق خود علی‌رغم موانع بی‌شمار موجود ادامه خواهد یافت. متجاوز از ۹ ماه اعتصاب و قاطعیت در برابر همه‌ی توطئه‌ها و سازش‌ها بهترین گواه بر اثبات این مدعاست. □

با رد قاطعانه‌ی پیشنهاد آخر مرداک، صاحب امتیاز نشریات شرکت نیوز اینترنشنال توسط کارگران این شرکت، اعتصاب ۹ ماهه‌ی کارگران چاپ وارد مرحله‌ی جدیدی شده است. این تحول در اعتصاب کارگران چاپ در زمانی رخ داد که اعتصاب به دلیل خیانت‌های رهبران و بی‌تفاوتی جنبش کارگری این کشور در قبال آن، طی چند ماه گذشته با افتی طولانی روبرو شده بود. کارگران با رد قاطعانه‌ی این پیشنهاد برخلاف توصیه‌های رهبرانشان، نشان دادند که اعتصاب نه بر سر پول و یا تمکین به برخی از خواسته‌های ظاهر فریب، بلکه در واقع مبارزه برای برپا نگه‌داشتن و به چنگ آوردن حقوقی است که به طور وحشیانه از سوی مرداک مورد تجاوز قرار گرفته است. از این روست که این موفقیت



با توجه به روند افزایش اعتصابات و حرکت‌های اعتراضی و ناراضی‌شدیدی که در بین مردم برزیل در مورد سطح نازل دستمزدها وجود دارد، برپایی اعتصاب عمومی در آینده‌ای نزدیک تر امرن محتمل است. □

اولین بار در وضعیت وخیمی قرار داده است. و با درنظر گرفتن چنین وضعیتی است که کنفدراسیون اتحادیه‌های کارگری CUT، روز ۲۳ اکتبر را روز اعتصاب عمومی برای ۱۲ میلیون عضو اتحادیه تعیین کرده است.

دولت آلمان شرقی راه پناهندگان به آلمان غربی را می بندد

می‌زند. هر ساله تعداد بسیاری از ایرانیان به دلایل سیاسی، مشمول بودن و غیره جهت کسب پناهندگی سیاسی از کانال برلن شرقی به برلن غربی سفر می‌کردند.

تصمیم جدید دولت آلمان شرقی کسب پناهندگی سیاسی در کشورهای اروپای غربی را تقریباً غیر ممکن می‌سازد. در گذشته نیز دولت آلمان شرقی برای حفظ رابطه‌ی حسنه با دولت آلمان غربی و همچنین در ازای کسب برخی امتیازات محدودیتهای مشابهی به وجود آورده بود. □

دولت آلمان شرقی اخیراً پس از مذاکرات خود با نمایندگان حزب سوسیال دموکرات آلمان غربی، موافقت کرد که از اول ماه اکتبر، به پناهندگانی که ویزای معتبر آلمان غربی و یا یکی از کشورهای اروپای غربی را دارا نباشند، اجازه‌ی خروج از برلن شرقی به برلن غربی را ندهد.

این حرکت دولت آلمان شرقی پیش از همه به پناهندگان کشورهای تحت سلطه به طور اعم، و ایرانی‌ها و تامیل‌ها - که اکثریت پناهندگان را تشکیل می‌دهند - به طور اخص ضربه

کارکنان بخش خدمات

دولتی در فرانسه دست به

اعتصاب يك روزه زدند.

روز سه‌شنبه ۲۱ اکتبر به درخواست اتحادیه‌های کارگری در فرانسه کارکنان صنایع برق، گاز، ترانسپورت و کارکنان رادیو، تلویزیون، پست، معلمین مدارس و دیگر کارکنان خدمات دولتی در این کشور دست به يك اعتصاب عمومی يك روزه زدند.

این اعتصاب در اعتراض به سیاستهای دولت دست راستی ژاک شیراک که منجر به کم شدن قدرت خرید کارگران و همچنین طرح دولت مبنی بر برکناری بیش از ۱۹۰۰ تن از کارکنان این بخش در سال آینده‌ی مسیحی، صورت پذیرفت.

در اثر این اعتصاب اکثر قطارها و اتوبوسها و دیگر وسایل نقلیه‌ی عمومی از کار باز ایستادند، تولید برق ۴۰ درصد کاهش یافت و اکثر موسسات عملاً به صورت تعطیل در آمدند.

در این روز ۶۹ تظاهرات و راه‌پیمایی از سوی کارگران و کارکنان بخش دولتی در سراسر فرانسه صورت گرفت.

در اثر پیوستن کارکنان فرودگاهها به اعتصاب، در فرودگاههای بین‌المللی پاریس تنها ۱۳۰ پرواز از ۹۰۰ پرواز روزانه صورت پذیرفتند.

همچنین رهبر اتحادیه‌ی معلمان فرانسه اعلام داشت که بیش از ۸۰ درصد معلمان در این روز به اعتصاب پیوستند.

رهبران اتحادیه‌های کارگری آکسیون این روز را کاملاً موفقیت‌آمیز ارزیابی کردند. □

رژیم آپارتاید در مورد سیاهان سیاست کوچ اجباری را اتخاذ می‌کند

زندگی از جمله آب و برق است، خراب کند و با ساختن خانه‌های مدرن این منطقه را به سفیدپوستان اختصاص دهد. اخیراً دولت برای مجبور ساختن مردم این منطقه به تخلیه‌ی خانه‌هایشان، اقدام به بمب گذاریهای پی در پی و بیورش به خانه‌های فعالین محلی کرده است که موجی از خشم و نفرت نوده‌ها را علیه این دولت فاشیست برانگیخته است. □

به دنبال تصمیم دولت نژاد پرست آفریقای جنوبی مبنی بر جا به جا کردن بیش از ۱۰،۰۰۰ نفر از سیاه‌پوستان منطقه‌ی غربی ترانس وال (Transvaal)، صد‌ها نفر از آنان دست به اعتراض زدند. دولت آفریقای جنوبی درصدد است که با تخلیه‌ی سیاه‌پوستان این منطقه، اماکن مسکونی آنان را که خرابه‌هایی بیش نیست و فاقد هرگونه امکانات اولیه‌ی

توده‌های پاکستان بار دیگر علیه رژیم ضیاالحق به اعتراض برمی‌خیزند

تنفر خود را نسبت به رژیم ژنرال ضیا نشان دادند. همچنین توده‌های اعتراض‌کننده با حمله به ایستگاههای پلیس حداقل ۵۰ تن از زندانیان را آزاد کردند. با وجود سرکوب و کشتار توده‌های زحمتکش به وسیله‌ی چکمه‌پوشان ژنرال ضیا، مردم این کشور همچنان خواهان انتخابات جدید و برکناری ضیاالحق‌اند. □

اعتراضات توده‌های زحمتکش و احزاب سیاسی علیه حکومت وابسته به امپریالیسم ژنرال ضیا، همچنان ادامه دارد. ماه اخیر نیز شهرهای پاکستان بار دیگر شاعر زد و خوردهای خونین بین مردم و پلیس بود. به طوری که تظاهر کنندگان با آتش زدن ساختمان چندین کلانتری، ساختمانهای دولتی، ایستگاههای راه آهن و ...

در روز سه‌شنبه ۳۰ سپتامبر ۸۶، جمعی از اعضای واحد اسکاتلند سازمان دانشجویان ایرانی در انگلستان، اسکاتلند و ولز در کفتگوی با جerald مک ویکن عضو دفتر سیاسی شین فین (Sinn Fein)، شاخه‌ی سیاسی ارتش جمهوری خواه ایرلند و نماینده‌ی مردم شهر در شورای شهر بلفاست و ۲ تن دیگر از اعضای شین فین، شرکت کردند. این گفتگو ۳ ساعت به طول انجامید. در قسمت اول، رفیق مک ویکن پس از تشکر از رفقای هوادار برای تدارک چنین جلسه‌ای به سئوالهای رفقای هوادار در مورد جنبش ایرلند و مواضع سازمان شین فین پاسخ داد. در قسمت دوم جلسه، رفقای هوادار در مورد موقعیت جمهوری اسلامی و مواضع سازمان چریکهای فدایی خلق ایران توضیحاتی دادند. به منظور اطلاع خوانندگان نشریه‌ی جهان بخشهایی از این گفتگو را درج می‌کنیم.

گفتگوی بایکی از اعضای شین فین

سئوال: اگر ممکن است در مورد تجزیه‌ی ایرلند و تاثیر آن بر مبارزات

رهایی بخش زحمتکشان ایرلند، توضیح دهید.

جواب: مساله‌ی ایرلند یکی از مهم‌ترین و بغرنج‌ترین مسایل سیاسی است. مگره‌ی امپریالیسم انگلیس در یک قرن گذشته با آن مواجه بوده است. در واقع جنبش استقلال طلب ایرلند از اواسط قرن نوزدهم شروع و از سال ۱۹۲۱ با تجزیه‌ی ایرلند به شکل جدیدی در شمال ایرلند ادامه یافت. در پی مبارزات انقلابی سالهای ۱۹۱۹ و ۱۹۲۰ در سال ۱۹۲۱، امپریالیسم انگلیس حاضر شد ۲۶ استان که در جنوب جزیره‌ی ایرلند قرار داشتند، را تحویل جناحهای بورژوازی درون جنبش جمهوری خواه ایرلند بدد. اما ۶ استان ایرلند شمالی کماکان تحت سلطه‌ی دولت انگلیس و چون بخشی از "بریتانیای کبیر" باقی ماندند. در پی یورش همه‌جانبه‌ی امپریالیسم انگلیس با همکاری بورژوازی ایرلند در سال ۱۹۲۳، نیروهای جمهوری خواه شکست خوردند. تجزیه‌ی ایرلند، ضربات مهلکی بر جنبش ملی و کارگری وارد کرد. موقعیت جدید، ایجاد یک سازمان سوسیالیستی در سراسر ایرلند را دشوار ساخت. سئوال: نیروهای انقلابی ایرلند و ارتش جمهوری خواه ایرلند برای نجات از این موقعیت و سازماندهی مبارزات آینده چه برنامه‌ای را دنبال کردند؟

جواب: از آنجا که رهایی ملی تنها به وسیله‌ی یک آلترناتیو انقلابی که توسط یک سازمان سوسیالیستی رهبری می‌شود، حاصل خواهد شد، لازم بود زمینه‌های تشکیل چنین سازمانی فراهم شوند. پس از یک دوره افت نسبی در جنبش، در اوایل دهه‌ی ۶۰ ارتش جمهوری خواه ایرلند، با از سرگیری مبارزه‌ی مسلحانه فاز جدیدی را در مبارزات خلق ایرلند گشود. با اتخاذ تاکتیک مسلحانه، نیروهای انقلابی سه هدف مشخص را دنبال می‌کردند: - مقابله با ارتش اشغالگر انگلیس،

- کسب اعتماد مردم ایرلند و مبارزه با بن‌عملی و سازشکاری رفرمیستهای درون جنبش جمهوری خواه.

(این جناح با الهام از مصوبات کنفره‌های ۲۰ و ۲۲ حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی، مخالف مبارزه‌ی مسلحانه بود و موافق راه حل‌های صلح طلبانه و سازشکارانه بود.)

- زمینه‌سازی برای شکل‌گیری یک آلترناتیو سوسیالیستی در سراسر ایرلند. سئوال: سازمان شین فین در چند سال گذشته به فعالیتهای توده‌ای خود افزوده است و به موفقیت‌هایی نیز دست یافته است. ممکن است در این مورد توضیحاتی بدهید.

جواب: در پی تحولات سیاسی در ایرلند و رشد جنبش، خط انقلابی در درون جنبش جمهوری خواه تقویت شد. در طی چند سال گذشته، شین فین فعالیتهای سیاسی گسترده‌ای را در سراسر ایرلند دنبال کرده است و با تشکیل کمیته‌های منطقه‌ای برای رسیدگی به مساله‌ی مسکن، بهداشت و بیکاری در مناطق فقیرنشین ایرلند، موفق شده است به مسایل روزمره‌ی کارگران و زحمتکشان رسیدگی کند و مبارزات آنان را برای دستیابی به حقوق خود سازماندهی کند.

سئوال: ارزیابی شما از اعتصاب غذای قهرمانانه‌ی زندانیان ایرلندی چیست؟

جواب: اولین اعتصاب غذای اسرای جنگی جمهوری خواه در زندانهای دولت بریتانیا، در سال ۱۹۷۲ شروع شد و این حرکت دولت را وادار کرد این زندانیان را به عنوان زندانی سیاسی بشناسد. اما در سال ۱۹۷۶، دولت بریتانیا در سیاست خود تجدید نظر کرد و مقام زندانی سیاسی را از رفقای در بند ما در زندانهای لانک کش (Long Kesh) و زندان زنان در آرم (Armagh) پس گرفت. پس از یک سلسله اعتراض و مبارزه در درون زندان، در اکتبر سال ۱۹۸۰،

دوره‌ی جدید اعتصاب غذا آغاز شد. دولت بریتانیا، نگران از تبلیغات بین‌المللی علیه سیاستهای سرکوبگرش در ایرلند، متعهد شد خواسته‌های زندانیان را بپذیرد و اعتصاب غذا پس از ۵۳ روز پایان یافت. اما پس از مدت کوتاهی، دولت تعهد خود را زیر پا گذاشت. در اول ماه مارس ۱۹۸۱، اعتصاب غذای دیگری توسط بابی سندز آغاز شد. در مدت ۶ ماه، ده نفر از انقلابیون جمهوری خواه یکی پس از دیگری وارد اعتصاب غذا شدند و در این راه جان باختند. اعتصاب با دخالت اعتصابیون و موافقت دولت بریتانیا با کلیه‌ی خواسته‌های زندانیان، به جز خواست حق تجمع، در اکتبر سال ۸۱ به پایان رسید.

این اعتصاب غذا، اگرچه منجر به به خون تیبیدن ۶ نفر از بهترین رفقای ما شد، به دولت بریتانیا نشان داد، جنبش جمهوری خواه ایرلند، از هیچ گونه جانفشانی برای دستیابی به اهداف مبارزاتی خود دریغ نخواهد کرد. سوال: در ادامه‌ی اعتصاب غذاها‌ی سال ۱۹۸۱، شین فین تصمیم گرفت در انتخابات پارلمانی شرکت کند. آیا شین فین تصمیم دارد در آینده نیز از این تاکتیک تبلیغی استفاده کند؟

جواب: به دلیل حمایت وسیع توده‌ها از اعتصابیون و بی‌اعتبار شدن دولت بریتانیا در سطح ملی و بین‌المللی، بابی سندز، آغازگر اعتصاب سال ۸۱، به عنوان کاندید انتخابات پارلمانی معرفی شد. دوره‌ی انتخابات مصادف بود با آخرین هفته‌های زندگی بابی سندز و او از نظر جسمی وضع بسیار وخیمی داشت. با این همه دولت بریتانیا همه‌ی نیرنگهای تبلیغی خود را به کار برد تا مانع از پیروزی شین فین در انتخابات بشود. با این همه بابی سندز با اکثریت قاطعی به عضویت پارلمان انگلیس انتخاب شد و پس

از او نیز ۳ تن دیگر از اعضای شین فین در انتخابات پارلمانی پیروز شدند.

البته لازم است تاکید کنم که شرکت ما در انتخابات، تنها برای استفاده از تبلیغات دوره‌ی انتخابات است و هیچ يك از اعضای شین فین در پارلمان دولت امپریالیستی بریتانیا شرکت نخواهد کرد و سازمان ما توهمی به دموکراسی بورژوازی ندارد.

یکی از موارد مورد بحث در کنفره‌ی آینده‌ی سازمان شین فین، که در نوامبر امسال برگزار خواهد شد، ارزیابی تاکتیک مداخله در پارلمان ایرلند جنوبی خواهد بود.

سوال: حدود يك سال پیش دولتهای انگلیس و ایرلند جنوبی قرارداد مشترکی را به منظور " حل مساله‌ی ایرلند " امضا کردند. این قرارداد با مخالفت شدید نیروهای انقلابی مواجه شده است. نظر شما درباره‌ی این قرارداد و عواقب آن برای جنبش جمهوری خواه چیست؟
جواب: گسترش کمی و کیفی مبارزه‌ی مسلحانه - سیاسی توسط نیروهای پیشرو، طی ۱۸ سال گذشته، صفحه‌ی جدیدی در تاریخ طولانی مبارزات خلق ایرلند کثوده است. در نتیجه‌ی این تحولات دولتهای پنج دوره‌ی اخیر در پارلمان انگلیس مجبور شده‌اند تا در تکاپوی پیدا کردن " راه حلی " باشند.

حزب کارگر که در دهه‌ی ۷۰، دو دوره انتخاب شد، همیشه کوشیده است مساله‌ی ایرلند را فراموش کند و از روبرو شدن با خواسته‌های جنبش رهایی بخش طفره می‌رود. اما در عین حال، زیرکانه سیاستهای امپریالیسم انگلیس را اجرا می‌کند.

اما دولت محافظه‌کار که در دوره‌ی اخیر تاکتیکهای متنوعی را برای سرکوب جنبش ایرلند و پیشروان آن، یعنی ارتش جمهوری خواه به کار برده است،

اخیراً با امضای قراردادی با دولت ایرلند جنوبی می‌کوشد با دخالت دادن این دولت و استفاده از عناصر سازشکار در بین کاتولیکهای ایرلندی، جلوی حرکت جنبش انقلابی را بگیرد. دورژیم مرتجع بریتانیا و ایرلند جنوبی، منافع دراز مدت خود را در تثبیت شرایط ایرلند شمالی می‌بینند. طبق این قرارداد، نیروهای مسلح ارتش و پلیس ایرلند جنوبی با ارتش انگلیس همکاری خواهند کرد تا با تعقیب اعضای ارتش جمهوری خواه مانع عملیات نظامی آنان شوند. علاوه بر این دولت بریتانیا که همیشه نگران حرکات غیر قابل کنترل یونیونیستها (احزابی که مخالف جدایی ایرلند از بریتانیا هستند) و رهبران مذهبی-سیاسی پروتستانهای ایرلند شمالی بوده است، امیدوار بود با این قرارداد تضادعای سطحی خود را با این جریانها تقلیل بخشد. سوال: آیا جنبش کارگری انگلیس در حمایت از مبارزات خلق ایرلند،

فعال است؟

جواب: به طور کلی رفرمیسم بر بخش وسیعی از جنبش کارگری انگلیس غالب است و این جنبش پیوسته کوشیده است از برخورد قاطع به مسایل ایرلند شانه خالی کند. نیروهای سوسیالیست نیز تنها برخورد سطحی و کلی به جنبش ایرلند می‌کنند و فعالیت چشم‌گیری ندارند. جای تاسف است که نیروهای سیاسی جنبش کارگری بریتانیا بر حمایت از جنبش انقلابی در بسیاری از کشورهای جهان تاکید دارند، اما در مورد ایرلند که فعلا جزئی از بریتانیا است و از نظر سیاسی مساله‌ی کلیدی برای جنبش کارگری سراسری بریتانیاست، هیچ فعالیت و برخورد جدی نمی‌کنند. البته، اکثر این نیروها به خوبی واقفند که در شرایط فعلی اگر جنبش ایرلند شمالی شکست بخورد، طبقه‌ی کارگر انگلیس ضربات سهمگینی را متحمل خواهد شد. ■

بخشهایی از اطلاعاتی سازمان دانشجویان ایرانی در آلمان فدرال و برلن غربی عوادار سازمان چریکهای فدایی خلق ایران

ضامن دار بودند با تعرض انقلابی رفقای عوادار زخمی شدند. در این درگیری یکی از رفقای عوادار نیز از ناحیه چشم زخمی شد.

با دخالت پلیس آلمان درگیری خاتمه یافت و تعدادی از مزدوران رژیم و ۳ تن از رفقای ما دستگیر شدند.

پس از بازرسی اوراق عویت این مزدوران مشخص شد که یکی از آنها به نام "اخوان" از مسئولین سفارت رژیم در بن و ۲ برادر دیگر به نامهای "صادقزاده" که به تازگی از ایران خارج شده بودند از اعضای سپاه پاسداران میباشند.

پس از این درگیریها، غرقه رژیم جمهوری اسلامی بسته شد و متعاقب آن مسئولین نمایشگاه ادامه

کار غرقه عواداران سازمان را نیز متوقف نمودند، که این عمل باعث اعتراض بخش وسیعی از جریانات و شخصیتهای مترقی حاضر در نمایشگاه شد و با ارسال اعتراضات خود به مسئولین نمایشگاه حمایت خود را از رفقای عوادار اعلام نمودند.

انعکاس این خبر در رسانه‌های گروهی، روزنامه‌ها و رادیو آلمان و غیره بازتاب وسیعی در میان هم‌وطنان آگاه خارج از کشور یافت که ضمن تایید این عمل انقلابی، خوشحالی خود را از بسته شدن غرقه رژیم ابراز می‌نمودند.

در پی این آکسیون انقلابی روز جمعه ارتجاع حاکم از رادیوی خود اعلام نمود که مقامات دولت آلمان غربی بایستی با محکوم نمودن این گونه اعمال از تیره شدن روابط بین دو کشور جلوگیری نمایند.

و چند روز بعد با بسیج عده‌ای از مزدوران خود در جلوی سفارت آلمان در تهران اقدام به تظاهرات و تهدید سفیر آلمان نموده و کار سفارت آلمان را در اعتراض به بسته شدن غرقه‌شان در نمایشگاه کتاب تا اطلاع ثانوی متوقف کردند. ■

پیراهون و قباچه نمایشگاه بین‌المللی کتاب در فرانکفورت

دستاوردعای مترقی بشری است اجازهی برگزاری غرقه کتاب می‌دهند و از این طریق محملی در اختیار مزدوران رژیم قرار می‌دهند که ماهیت خود را در انتظار و افکار مترقی مردم جهان استتار نماید. پاسخ مسئولین نمایشگاه به بهترین وجهی آشکار ساخت که در پشت پرده‌ی اعمال نفوذ دولت آلمان نهفته است. ■

از طرفی عواداران سازمان چریکهای فدایی خلق ایران با برپایی نمایشگاه عکس جنایات رژیم، نمایش تئاتر خیابانی و حمل پلاکاردهای افشاگرانه مبنی بر وجود بیش از ۱۰۰،۰۰۰ زندانی سیاسی در شکنجه‌گاههای رژیم و اعدام بیش از ۵۰،۰۰۰ نفر از نیروهای انقلابی و مترقی، کشته شدن صدها هزار نفر از توده‌های مردم در جنگ ارتجاعی ایران و عراق و دیگر مصائب بی‌شمار اجتماعی ناشی از حاکمیت جمهوری اسلامی افکار عمومی را به اوضاع سیاسی - اجتماعی حاکم بر ایران جلب می‌نمودند. از طرف دیگر مزدوران صادراتی رژیم با پرتاب زدن حوله و حوش عواداران و عکس گرفتن از آنها تلاش مذبحانه‌ای جهت شناسایی و ایجاد موانعی بر سر راه این افشاگریها به عمل می‌آوردند. ■

عصر روز پنج‌شنبه (سوم اکتبر) پس از دو روز فعالیت‌های مستمر و افشاگرانه به دنبال مشاجره‌ای لفظی مابین عواداران سازمان و تعدادی از مزدوران حزب الهی یک سلسله درگیریها صورت گرفت که در این درگیریها ۴ نفر از مزدوران صادراتی رژیم که مسلح به نانچیکو و چاقوی

هم‌وطنان مبارز و آگاه! هر سال اوایل ماه اکتبر مصادف با آغاز گشایش نمایشگاه بین‌المللی کتاب در فرانکفورت می‌باشد. ■

سازمان دانشجویان ایرانی در آلمان فدرال و برلن غربی عوادار سیفخا طبق سنت عمه ساله با داشتن غرقه‌ای تحت نام "کمیتة فدایی خلق سعید سلطانپور" به پای برگزاری و افشاکرایی وسیعی علیه رژیم ضدانقلابی و وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی رفت. ■

ویژگی نمایشگاه کتاب این بار در وجود غرقه کتاب جمهوری اسلامی خلاصه می‌شود. چراکه با اشغال انقلابی غرقه کتاب جمهوری اسلامی در سالهای گذشته مسئولین نمایشگاه کتاب از دادن غرقه به جمهوری اسلامی ظرف دو سال گذشته خودداری نموده بودند. اما پر واضح است که با بهبود و گسترش روابط اقتصادی مابین رژیم جمهوری اسلامی و دولت آلمان این بار با تقاضای وزارت امور خارجه‌ی آلمان از مسئولین نمایشگاه غرقه‌ای در اختیار جمهوری اسلامی قرار داده شود. در همین رابطه نماینده‌ی سازمان عوادار اعتراض و مخالفت خود را با برپایی غرقه رژیم به مسئولین نمایشگاه کتاب گوشزد نموده که با توجهات بی‌اساس آنها مواجه گشت. ■

نماینده‌ی سازمان عوادار ضمن برشمردن مصائبی که جمهوری اسلامی در طی حیات ننگین هفت ساله‌ی خود به بار آورده است عنوان نمود که مسئولین نمایشگاه چگونه به رژیمی که "جشن کتاب سوزان" به راه می‌اندازد، رژیمی که مخالف تمامی

استكهلم - رفقای هوادار سازمان در سوئد به مناسبت عفتمین سالگرد جنگ ارتجاعی ایران و عراق از تاریخ چهارشنبه ۱۷ سپتامبر به مدت ۴ روز اعتصاب غذای موفقی را در استكهلم برگزار کردند. در بخشهایی از فراخوان این اعتصاب غذا آمده است:

"اکنون در آستانه عفتمین سال آغاز جنگ ارتجاعی ایران و عراق میباشیم. جنگی که عواقب شوم و وحشتناکی را نصیب خلقهای میهن ما کرده است. جنگی که جز مرگ، فقر، فحشاء و خانه خرابی شمری برای مردم ما نداشته است. میلیونها کشته و زخمی و ناقصالعضو و اسیر از اثرات نامبارک این جنگ می باشد. وجود میلیونها انسان زحمتکش آواره و بیخانمان، تنها بازگو کننده گوشه دیگری از واقعیتهای این جنگ ارتجاعی خانمان برانداز می باشد ..."

"اکنون در شرایط حاکم بر ایران تنها کسانی که از این جنگ بهره میجویند، تجار و سرمایه داران وابسته و دست اندرکاران رژیم جمهوری اسلامی هستند که با استفاده از بازار آشفته جنگ با احتکار مواد ضروری و مورد احتیاج مردم و با ایجاد بازار سیاه و زد و بند و دلالی، میلیاردها تومان سود برده و به بهانه وجود جنگ کوچکترین خواسته های اقتصادی و رفاهی کارگران و زحمتکشان را به شدیدترین وجهی سرکوب می نمایند ..."

"از اثرات وخیم دیگر جنگ تشدید بحران اقتصادی بر زمینه بحران سیاسی است که اخیراً باعث تعطیلی عزاران کارخانه و کارگاه و بیکاری دهها هزار کارگر و اضافه گشتن آنان به خیل میلیونها کارگر بیکار دیگر گشته که عده ای از آنان اجباراً به جبهه جنگ

ارتجاعی کسبیل گشته اند. رژیم ضد خلقی جمهوری اسلامی برای تامین نیروی انسانی بخاطر مسلخگاه جنگ نه تنها از تعطیل کردن کلیه مراکز کارگری، کارمندی و آموزشی هیچ ابائی ندارد بلکه حتی از فرستادن کودکان چندین ساله و پیران بازنشسته نیز به جبهه جنگ ارتجاعی روگردان نیست ..."

"خاتمه دادن باین جنگ و برانگیز تنها در گرو سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی قرار دارد. هیچگونه صلح بوروکراتیک، ضامن صلح واقعی برای توده های ستم دیده نخواهد بود. تبلیغ یک چنین صلحی از جانب نیروهای بورژوازی مانند سلطنت طلبان و مجامعین و خادمین و متحدین بورژوازی نظیر حزب توده و اکثریت و همچنین سازشکارانی مانند راه کارگر نمی تواند به رشد مبارزات ضد رژیم کمکی نماید. خاتمه دادن به جنگ تنها از طریق تبدیل آن به جنگ داخلی بر علیه رژیم و سرنگون ساختن رژیم جمهوری اسلامی بدست کارگران و توده های میلیونی امکان پذیر است."

"هواداران نیروهای انقلابی در خارج از کشور می توانند با افشای ماهیت ارتجاعی جنگ و عملکرد و اهداف رژیم از ادامه آن و ماهیت وابسته بامپریالیسم جمهوری اسلامی به ایزوله شدن بیشتر رژیم نزد افکار عمومی جهانی کمک نموده و در راستای سرنگونی آن کلام بردارند. در عمین رابطه ما بمناسبت آغاز عفتمین سالگرد جنگ ارتجاعی اقدام به انجام یک سری فعالیت های افشاء گرانه، از جمله برگزاری یک اعتصاب غذای چهار روزه با خواسته های زیر می نمائیم:

۱- از مبارزات خلقهای ایران علیه جنگ ارتجاعی ایران و عراق در جهت سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی پشتیبانی کنید.

۲- صدور اسلحه سوئد به ایران را متوقف کنید."

- یک گروه از رفقای هوادار سازمان با شرکت در جشن "لندا فالک" که سمه ساله در تاریخهای ۱۷ - ۱۶ اوت با شرکت احزاب "برادر" و سازمانهای مترقی در کپنهاک برگزار می گردد، با توزیع ۶ اعلامیهی مختلف به زبانهای انگلیسی و دانمارکی در رابطه با وضعیت ایران، افشاکری جزب خائن توده و اکثریت، ماعت سازمان مجامعین خلق، مسایل بین المللی، تاریخچه و برنامهی عمل سازمان به زبانهای نروژی و انگلیسی بین فرقه های شرکت کننده در این مراسم ضمن شناساندن سازمان، آنان را با مسایل ایران آشنا کردند.



- در تاریخ ۱۹ اوت (۲۸ مرداد) رفقای هوادار سازمان در کپنهاک با برگزاری آکسیون افشاکرانه ای در "وایکینگ استریت" این شهر در حالی که بر گردن سه تن از رفقا مطالبی با مضمون:

۲۸ مرداد لکهی ننکی بر چهره ی شاه و خمینی

۲۸ مرداد ۱۳۳۲ کودتای ننکین شاه با همکاری C.I.A.

۲۸ مرداد ۱۳۵۸ حمله ی سراسری رژیم جنایتکار خمینی به مردم زحمتکش کردستان

آویزان شده بود، با توضیحات شفاهی و پخش اعلامیهی ۲۸ مرداد به زبان فارسی برای پناهندگان ایرانی و تراکت به زبان دانمارکی این روز سیاه تاریخی را به شهروندان دانمارکی شناساندند. در این آکسیون همچنین پلاکاردی با مضمون بیش از ۱۵۰،۰۰۰ زندانی سیاسی در زندانهای رژیم جمهوری اسلامی توجه عابریں را به خود جلب کرده بود.

درباره اهمیت ماتریالیسم مبارز

«لنین»

به اصطلاح جامعه‌ی تحصیل کرده جلب کنیم. دیسکن پدر - که نبایستی با پسر نویسنده‌اش که آدمی فوق‌العاده لاف زن و به عمان اندازه ناموفق بود اشتباه شود - نظریه‌ی اساسی مارکسیستی درباره‌ی جریانهای فلسفی را که در کشورهای بورژوازی حاکم است و از یشتیبانی دانشمندان و نویسندگان این کشورها برخوردار است، به درستی و با صراحت بیان داشته است. او می‌گوید ریفورهای فلسفه در جامعه‌ی مدرن در عمل و در اکثر موارد چیزی نیستند مگر "یادوهای تحصیل کرده‌ی روحانیت".

روشنفکران روسی ما، که، مانند برادران خود در عمه‌ی کشورها علاقمندند خودشان را مترقی بدانند، به طور کلی با آنچه که دیسکن گفته مخالفانند. ولی مخالفشان بدین دلیل است که آنان قادر نیستند حقایق را ببینند. فقط کافی است شخص کمی به وابستگی دولتی و همچنین وابستگی اقتصادی و اجتماعی و دیگر وابستگی‌های افراد تحصیل کرده به بورژوازی حاکم بیندیشد تا تشخیص دهد که توصیف بی‌رحمانه‌ی دیسکن مطلقا درست بوده است. کافی است تا اکثریت وسیع جریانهای فلسفی متداول را که مکررا در کشورهای اروپایی به وجود می‌آیند (به طور نمونه جریانهای مرتبط - به کشف رادیوم و جریانهایی که عم‌اکنون تلاش می‌کنند تا خود را به انشستین بچسباند) به یاد آوریم. آنگاه ارتباط بین منافع طبقاتی و موضع طبقاتی بورژوازی و یشتیبانی‌اش از دینهای مختلف،

مقاله‌ی "درباره‌ی ماتریالیسم مبارز" را لنین در مارس ۱۹۲۲ نوشت و یکی از درخشان‌ترین آثار او در مورد چگونگی برخورد به دین (به ویژه در شرایط بر سر قدرت بودن پرولتاریا) است. ما در ادامه‌ی تلاشهای خود برای برخورد قاطعانه با دین و آشنا ساختن خوانندگان با آثار کلاسیک مارکسیسم در مورد دین، ترجمه و انتشار این مقاله را مفید یافتیم.

یک طبقه‌ی نیرومند و مترقی ایفای نقش کنند. یک پیشاعنک زمانی می‌تواند وظایف خود را به درستی انجام دهد که قادر باشد پیوند خود را با توده‌ی مردمی که رعبریت آنان را به عهده دارد حفظ کند و واقعا قادر باشد تمام توده‌های تحت رعبریت خود را به پیش هدایت کند. بدون اتحاد با غیرکمونیستها در وجوه گوناگون فعالیت، نمی‌توان عیج صحبتی از ساختمان موفقیت‌آمیز کمونیسم به میان آورد.

این چگونگی شامل دفاع از ماتریالیسم و مارکسیسم نیز می‌شود، که مجله‌ی "زیر پرچم مارکسیسم" آن را به عهده گرفته است. خوشبختانه، جریانهای اصلی تفکر اجتماعی پیشرفته در روسیه از یک سنت ماتریالیستی بسیار استوار برخوردارند. جدا از یلخانف کافی است تا از چرنیشفسکی نام ببریم...

به عر صورت، ما در روسیه، چه عم‌اکنون و چه برای یک مدت تقریبا طولانی در آینده، ماتریالیستهایی از اردوگاه غیرکمونیست خوامیم داشت. این وظیفه‌ی بدون قید و شرط ما است که کلیه‌ی پیروان ماتریالیسم بیکبر و مبارز را برای مبارزه‌ی مشترک با ارتجاع فلسفی و تعصبات فلسفی

رفیق تروتسکی قبلا تمام کفتنی‌های ضروری را درباره‌ی اهداف کلی مجله‌ی "زیر پرچم مارکسیسم" در شماره‌ی ۱ و ۲ آن گفته است، و چقدر عم خوب گفته است. من علاقمندم به طور خیلی فشرده به برخی از نکات برنامه‌ی کار و محتوای این مجله که دست‌اندرکاران آن در مقدمه‌ی این شماره مطرح کرده‌اند، بپردازم.

در این مقدمه آمده است کسانی که به دور مجله‌ی "زیر پرچم مارکسیسم" گرد آمده‌اند ضرورتا کمونیست نیستند، ولی عمه ماتریالیستهای پیگیراند. من فکر می‌کنم که این اتحاد بین کمونیستها و غیرکمونیستها یک ضرورت مطلق است و به درستی اهداف این مجله را بیان می‌دارد. یکی از بزرگ‌ترین و خطرناک‌ترین اشتباهاتی که کمونیستها (و به طور کلی انقلابیونی که به طور موفقیت‌آمیزی شروع انقلاب بزرگی را به انجام رسانیده‌اند) مرتکب می‌شوند این است که فکر می‌کنند انقلاب می‌تواند فقط توسط انقلابیون صورت پذیرد. برعکس، برای حصول موفقیت، تمام کارهای جدی انقلابی نیازمند پذیرفته شدن و به مرحله‌ی اجرا در آمدن این ایده است که انقلابیون قادرند فقط چون پیشاعنک



از يك سو، و محتوای ایدئولوژیک چریانهای فلسفی متداول، از سوی دیگر، روشن می‌شود.

از گفته‌های فوق می‌توان نتیجه گرفت که مجله‌ای که خود را ارگان ماتریالیسم مبارز می‌داند در وعده‌ی اول بایستی يك ارگان مبارز باشد، یعنی قاطعانه کلیه‌ی " یادوعای تحصیل کرده‌ی روحانیت " را افشا سازد و، بدون در نظر گرفتن اینکه آنان چون نمایندگان علوم رسمی عمل کنند یا اینکه افراد مستقلی باشند که خود را مبلغان " از لحاظ ایدئولوژیک سوسیالیست یا چپ دموکراتیک " بدانند، علیه‌شان ادعای صادر کند. دوم اینکه، این چنین مجله‌ای بایستی يك ارگان آنتیستی مبارز باشد. ما برای این کار عم‌اکنون چندین اداره، یا حداقل نهاد دولتی داریم. ولی کارشان با بی‌علاقگی فوق‌العاده و با عدم موفقیت فراوان انجام می‌گیرد، و آشکارا از وضعیت

مدتها قبل انگلس به رهبران پرولتاریای آن زمان پیشنهاد کرد که ادبیات مبارز آنتیستی اواخر قرن

واقع پوششی است یا برای فضل فروشی و یا بدفهمی کامل مارکسیسم. البته در نوشته‌های آنتیستی انقلابیون قرن هجدهم مطالب غیر علمی و ابتدایی بسیار یافت می‌شود. ولی ناشران این نوشته‌ها می‌توانند آنها را به صورت خلاصه منتشر کنند و ضمیمه‌های کوتاهی به آنها بیفزایند و در این ضمیمه‌ها پیشرفتهای بشریت در نقد علمی دین از اواخر قرن هجدهم تاکنون و همچنین آخرین نوشته‌ها در این زمینه و غیره را متذکر شوند. بزرگ‌ترین اشتباه برای يك مارکسیست این خواهد بود که تصور کند میلیونها انسان (به ویژه دهقانان و پیشه‌وران) محکوم به ناآگاهی و جهل و خرافات را تنها می‌توان از طریق آموزش صرفا مارکسیستی نجات داد. باید مواد تبلیغاتی آنتیستی کوناکونی در اختیار توده‌ها گذاشته شود، آنان بایستی با واقعیت‌های زندگی از جوه کوناکون آشنایی پیدا کنند، و برای اینکه به مساله علاقمند شوند و از غفلت مذهبی بیدار شوند باید به هر طریق ممکن

مدتها قبل انگلس به رهبران پرولتاریای آن زمان پیشنهاد کرد که ادبیات مبارز آنتیستی اواخر قرن هجدهم را برای یخش گسترده در بین مردم ترجمه کنند.

هجدهم را برای یخش گسترده در بین مردم ترجمه کنند. ما با کمال شرمندگی تا به حال این کار را نکرده‌ایم. (این یکی از دلایل متعددی است که نشان می‌دهد چگونه به دست آوردن قدرت در يك دوران انقلابی بسیار ساده‌تر از دانستن چگونگی استفاده‌ی صحیح از این قدرت است) بی‌تفاوتی، عدم کفایت و بی‌لیاقتی ما بعضی اوقات با انواع دلایل "یر آب و تاب " توجیه می‌شود، مثلا اینکه، ادبیات آنتیستی قدیمی قرن هجدهم، منسوخ، غیرعلمی، ابتدایی و غیره‌اند. عیج چیزی بدتر از این سفسطه‌ی شبه علمی نمی‌تواند وجود داشته باشد، که در

عمومی روشهای واقعا بوروکراتیک روسی ما (حتی تحت نام شوراها) لطمه می‌بیند. بنابراین فوق‌العاده ضروری است که علاوه بر کار این نهاد‌های دولتی و برای بهبود و جان بخشیدن به آن، مجله‌ای که وظیفه‌ی خود را تبلیغ ماتریالیسم مبارز اعلام کرده است، تبلیغات آنتیستی خستگی ناپذیری و مبارزه‌ی آنتیستی خستگی ناپذیری را به پیش ببرد. کلیه‌ی ادبیات موجود در این باره در زبانهای مختلف بایستی به طور دقیق بررسی شود و تمام نوشته‌های سودمند در این زمینه ترجمه شود، و یا حداقل نقد و معرفی گردد.

به آنان نزدیک شد و از زوایای گوناگون و با استفاده از روشهای گوناگون آنان را به حرکت در آورد.

آثار نافذ، زنده و عوشمندانهی آنتیستهای قدیمی قرن عیجدم با ظرافت و روشنی تمام دین گزایی حاکم را مورد حمله قرار دادند و در اغلب موارد برای بیدار کردن مردم از غفلت دینی عزاران بار بیشتر از تفسیرهای خشک و کسل کنندهی مارکسیسم مناسب‌ترند. این تفسیرها که بدون عیج مهارتی جمع‌آوری شده‌اند،

برندگان ایدئولوژیکی بورژوازی و چون " یادوعای تحصیل کردهی روحانیت " افشا می‌کند.

در این مورد دو نمونه ذکر می‌کنیم. پروفسور ر. ی. ویبر در سال ۱۹۱۸ کتاب کوچکی با عنوان " منشاء مسیحیت " انتشار داد. نویسنده در بررسی خود از نتایج اساسی علم جدید، نه تنها از مبارزه با خرافات و فریبکاری که سلاح کلیسا چون یک سازمان سیاسی است اجتناب می‌ورزد، نه تنها این مسایل را نادیده می‌گیرد، بلکه این

بزرگ‌ترین اشتباه برای یک مارکسیست این خواهد بود که تصور کند میلیونها انسان (به‌ویژه دهقانان و پیشه‌وران) محکوم به ناآگاهی و جهل و خرافات را تنها می‌توان از طریق آموزش صرفا مارکسیستی نجات داد.

ادعای کاملا مضحک و بی‌اندازه ارتجاعی را پیش می‌کشد که او از هر دو قطب " افراط " یعنی ایده‌آلیسم و ماتریالیسم

عم‌الکون در ادبیات ما رواج دارند و به طور بی‌بسته (پنهان کردن این حقیقت بی‌فایده است) مارکسیسم را تحریف می‌کنند. ما ترجمه‌ی تمام کارهای عمدهی مارکس و انگلس را در دسترس داریم. مطلقا عیج دلیلی وجود ندارد که ما نگران باشیم که آنتیسم قدیمی و ماتریالیسم قدیمی با اصلاحاتی که مارکس و انگلس ارائه داده‌اند، تکمیل نشوند. مساله‌ی بسیار مهم - که به‌طور مکرر از طرف کمونیستهای ما نادیده گرفته می‌شود، کمونیستهایی که ظاهرا مارکسیست‌اند، ولی عملا مارکسیسم را مثله می‌کنند - دانستن این نکته است که در توده‌های هنوز عقب مانده چگونه یک برخورد عوشمندانه به پیرشهای مذمعی و نقد عوشمندانهی ادیان را ایجاد کنیم.

از سوی دیگر، اگر نظری به منتقدین علمی مدرن ادیان بیفکنیم، متوجه خواهیم شد که این نویسندگان بورژوازی تحصیل کرده تقریبا به طور یکسان تکنیهای خودشان در مورد خرافات دینی را با بحثهایی " تکمیل می‌کنند " که بلافاصله آنان را چون

روزافزون سیل طبیعت گزایی " مقابله کند. در اینجا ما با یک مرتجع صریح و آگاه روبرویم که آشکارا به استثمارگران کمک می‌کند تا خرافات مذمعی جدید و نفرت‌انگیزتر و پلیدتری را جایگزین خرافات کهن و یوسیده کند.

این بدان معنا نیست که کارهای دروس ترجمه نشود. ولی وقتی که کمونیستها و ماتریالیستهای پیگیر در مقیاس مشخصی با بخش مترقی بورژوازی وارد اتحاد می‌شوند، به محض اینکه این بخش به ارتجاع می‌گراید باید بی‌رحمانه آن را افشا کنند. اجتناب از اتحاد با نمایندگان

بورژوازی قرن عیجدم، یعنی زمانی که بورژوازی انقلابی بود، خیانت به مارکسیسم و ماتریالیسم است. زیرا " اتحاد " با " دروس " در اشکال و درجات مختلف برای مبارزه‌ی ما علیه تاریک اندیشان مذمعی حاکم یک ضرورت است.

مجله‌ی " زیر پرچم مارکسیسم "، که

آثار نافذ، زنده و عوشمندانهی آنتیستهای قدیمی قرن عیجدم با ظرافت و روشنی تمام دین گزایی حاکم را مورد حمله قرار دادند و در اغلب موارد برای بیدار کردن مردم از غفلت دینی عزاران بار بیشتر از تفسیرهای خشک و کسل کنندهی مارکسیسم مناسب‌ترند.

قرار است یک ارکان ماتریالیسم مبارز باشد، باید بیشترین حجم خود را به تبلیغات آنتیستی، نقد و بررسی ادبیات مربوط به این موضوع و تصحیح کاستی‌های شدید کار دولتی ما در این زمینه اختصاص دهد. استفاده از کتابها و جزوه‌هایی که دارای فاکتهای مشخصی‌اند از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است، فاکتهایی که نشان می‌دهند چگونه منافع طبقاتی و سازمانهای طبقاتی بورژوازی مدرن با تشکیلات نهادی مذمعی و تبلیغات مذمعی در ارتباط نگاه داشته‌اند. تمام مطالبی که به آمریکا مربوط

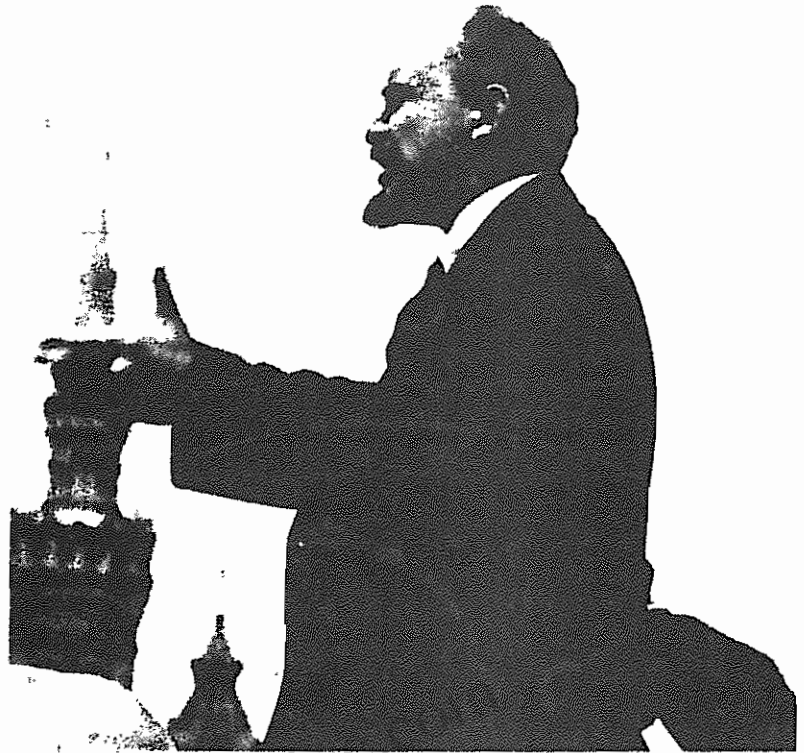
فراتر است. این تعلق گفتن از بورژوازی حاکم است، که در سراسر جهان صدعا میلیون روبل راه، که در واقع سودهای ناشی از استثمار مردم زحمتکش است، صرف حمایت از مذمب می‌کند.

دانشمند معروف آلمانی، آرتور دروس، درحالی که در کتابش (افسانه‌ی مسیح) خرافات و افسانه‌های مذمعی را رد می‌کند و در حالی که نشان می‌دهد مسیح مرکز وجود نداشته است، در خاتمه‌ی کتابش، در حمایت از مذمب موضع می‌گیرد. البته مذمب او مذمعی متجدد شده، خالص و زیرگانه‌تر است و قادر خواهد بود تا در مقابل " رشد

ایده‌آلیسم و شك‌گرایی که در به اصطلاح جامعه‌ی تحصیل‌کردگان رایج است، دفاع کنند.

مقاله‌ای که توسط "الف" تیمریازوف "درباره‌ی تئوری نسبیت انشتین در شماره‌ی ۱ و ۲ مجله‌ی "زیر یرجم مارکسیسم" انتشار یافت، ما را امیدوار می‌سازد که مجله در ایجاد کردن این اتحاد دوم نیز موفق خواهد بود. باید توجه بیشتری به این اتحاد مبذول شود. باید به یاد داشته باشیم که تحولات عظیمی که در علوم طبیعی مدرن انجام می‌گیرد، اغلب به پیدایش مکتبهای فلسفی ارتجاعی و گرایشهای ارتجاعی کوچک و بزرگ منجر می‌شود. از این رو، اگر مسائلی که انقلاب اخیر در علوم طبیعی ایجاد کرده است، تعقیب نشود و اگر از دانشمندان علوم طبیعی برای کار یک مجله‌ی فلسفی کمک گرفته نشود، ماتریالیسم مبارز نه‌می‌تواند مبارز باشد و نه ماتریالیسم.

تیمریازوف مجبور بود که در شماره‌ی نخست مجله بنویسد که تئوری انشتین، که بنیانهای ماتریالیسم را فعادنه مورد حمله قرار نمی‌دهد، توسط اکثریت قریب به اتفاق روشنفکران بورژوازی تمام کشورها مورد استفاده قرار می‌گیرد. باید متذکر شد که این فقط منحصر به انشتین نیست، بلکه تعداد زیادی، شاید بتوان گفت اکثریت،



ترجمه‌های خوب که تعدادشان زیاد نیست باید ذکر شوند) چه نوشته‌هایی هنوز باید انتشار یابند.

○ ○ ○

علاوه بر اتحاد با ماتریالیستهای پیگیر که به حزب کمونیست تعلق ندارند، چیزی که نه تنها کم اهمیت نیست و بلکه بسیار عم مهم است و برای

است، یعنی کشوری که در آن ارتباط رسمی و دولتی بین مذهب و سرمایه کمتر آشکار است، فوق‌العاده مهم است. اما از سوی دیگر برای ما عرصه بیشتر روشن می‌شود که دموکراسی به اصطلاح مدرن (که منشویکها، اس ارعا و تا اندازه‌ای آنارشویستها و غیره آن چنان بدون عیج دلیلی سنک آن را به سینه می‌زنند) چیزی نیست مگر آزادی موعظه کردن درباره‌ی چیزهایی که به نفع بورژوازی است، یعنی موعظه کردن درباره‌ی ارتجاعی‌ترین ایده‌ها، مذهب، موعوم پرستی و دفاع از استثمارگران، و جز اینها.

امیدواریم مجله‌ای که به عنوان ارگان ماتریالیسم مبارز یا پیش‌گذاشته است، نظر خوانندگان را با بررسی و معرفی ادبیات آتنیستی تامین کند و نشان دهد که چه نوع نوشته‌هایی و از چه جنبه‌ای برای چه گروه از خوانندگان مناسب است، و همچنین یادآور شود که چه نوشته‌هایی در کشور ما انتشار یافته است (البته فقط

●●●
مجله‌ی "زیر یرجم مارکسیسم"، که قرار است یک ارگان ماتریالیسم مبارز باشد، باید بیشترین حجم خود را به تبلیغات آتنیستی، نقد و بررسی ادبیات مربوط به این موضوع و تصحیح کاستی‌های شدید کار دولتی ما در این زمینه اختصاص دهد.

اصلاح کران بزرگ علوم طبیعی اواخر قرن نوزدهم را نیز در بر می‌گیرد. برای اینکه، برخورد ما با این پدیده یک برخورد سیاسی آگاهانه باشد، باید درک کنیم که عیج علوم طبیعی و عیج ماتریالیسمی نمی‌تواند

کاری که ماتریالیسم مبارز بایستی انجام دهد ضروری است اتحاد با دانشمندان علوم طبیعی مدرن است که به ماتریالیسم متمایلند و عیج واعمه‌ای ندارند که از آن در برابر پرسه زندهای فلسفی متداول در

در مبارزه علیه یورش عقاید بورژوازی و احیای جهان بینی بورژوازی روی پای خودش بایستد. مگر اینکه بر یک زمینه مستحکم فلسفی استوار باشد. برای اینکه یک دانشمند علوم طبیعی بتواند در این مبارزه ایستادگی کند و آن را به نتیجه پیروزمند برساند، او باید یک ماتریالیست مدرن و یک طرفدار کاملاً آگاه ماتریالیسمی باشد که مارکس ارائه داده است. به سخن دیگر، او باید طرفدار ماتریالیسم دیالکتیک باشد. برای رسیدن به این هدف، نویسندگان مجله "زیر پرچم مارکسیسم" باید دیالکتیک مکل را از دیدگاه ماتریالیستی به طور سیستماتیک مطالعه کنند. دیالکتیکی که مارکس در کاپیتال و کارهای تاریخی و سیاسی خود عملاً به کار گرفته است. و آن را آنچنان با موفقیت به کار گرفته است که عم اکنون بیداری و مبارزات طبقات جدید در شرق (ژاپن، هند و چین) - یعنی صدعا میلیون انسان که در واقع اکثریت فریب به اتفاق جمعیت جهان را تشکیل می‌دهند و انفعال و خمودگی تاریخی‌شان تا کنون باعث به وجود آمدن شرایط رکود و زوال در تعداد زیادی از کشورهای اروپایی پیشرفته شده است - و بیداری خلقهای جدید و طبقات جدید مهر تاییدی است بر مارکسیسم.

البته، این بررسیها، تفسیرها و این تبلیغ دیالکتیک مکل فوق‌العاده مشکل است، و اولین تجربه ما در این راستا بدون شك با خطاهایی همراه خواهد بود. ولی تنها کسانی مرکز اشتباه نمی‌کنند که هیچ وقت دست به کار نمی‌زنند. ما بایستی از روشی که مارکس به‌طور ماتریالیستی، دیالکتیک مکل را به کار برده است استفاده کنیم، و دیالکتیک را از همه جوانب بشکافیم، و در مجله قطعات منتخبی از آثار اصلی مکل را درج کنیم و به‌طور ماتریالیستی به تفسیر آنها بپردازیم و با کمک نمونه‌هایی

که مارکس دیالکتیک را به کار برد، در مورد آنها نقد و تفسیر بنویسیم. ما برای این کار همچنین می‌توانیم از نمونه‌های دیالکتیک در حوزه‌ی روابط اقتصادی و سیاسی، که تاریخ معاصر و به ویژه جنگ امپریالیستی مدرن و انقلاب به وفور ارائه می‌دهند، استفاده کنیم. به عقیده‌ی من عیات تحریریه و نویسندگان مجله "زیر پرچم مارکسیسم" باید چیزی شبیه "انجمن دوستان ماتریالیست دیالکتیک مکل" باشند. دانشمندان علوم طبیعی (اگر بدانند که چگونه

از استنتاجات فلسفی بی‌نیاز باشد. درخاتنه من مثالی می‌آورم که هیچ‌گونه ربطی به فلسفه ندارد، ولی به هر حال به مشکلات و مسایل اجتماعی مربوط می‌شود، مسایلی که مجله "زیر پرچم مارکسیسم" نیز علاقمند است بدانها بپردازد. این مثال نشان می‌دهد که چگونه شبه علم مدرن در خدمت فاحش‌ترین و رسواترین نظریات ارتجاعی قرار دارد.

اخیراً نسخه‌ای از مجله‌ی اکونومیست شماره‌ی ۱ (۱۹۲۲) که توسط "اداره‌ی یازدهم مجمع تکنیکی روسیه" به چاپ

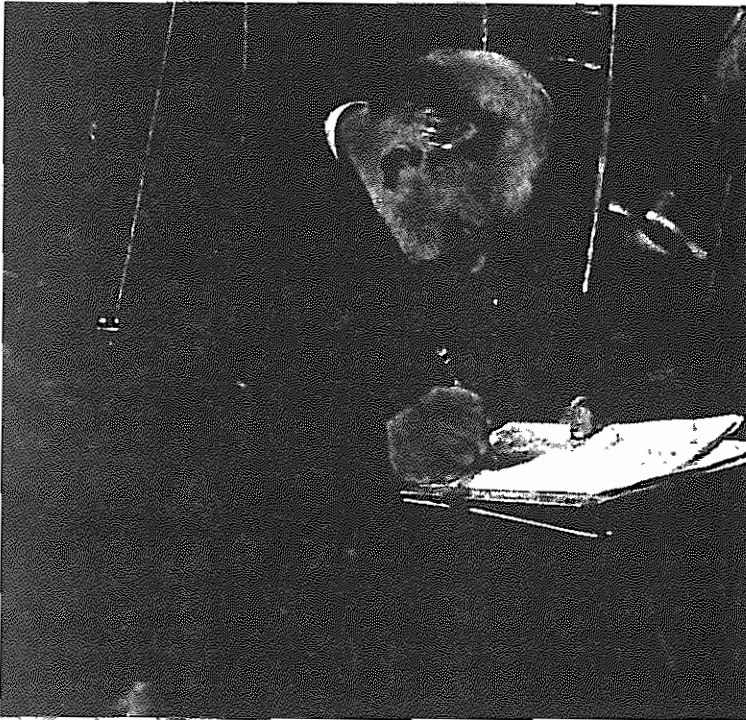
مساله‌ی بسیار مهم - که به‌طور مکرر از طرف کمونیستهای ما نادیده گرفته می‌شود، کمونیستهایی که ظاهراً مارکسیست‌اند، ولی عملاً مارکسیسم را مثله می‌کنند - دانستن این نکته است که در توده‌های عنوز عقب مانده چگونه یک برخورد عوشمندانه به پرسشهای مذعبی و نقد عوشمندانه‌ی ادیان را ایجاد کنیم.

جست و جو کنند و اگر ما پیاموزیم که به آنان کمک کنیم) در دیالکتیک ماتریالیستی تفسیر شده‌ی مکل پاسخهایی را برای مسایل فلسفی پیدا خواهند کرد، مسایلی که بر اثر انقلاب در علوم طبیعی به وجود آمده است، و باعث شده که تحسین کنندگان روشنفکر بورژوازی به دامن ارتجاع "بلغزند". تا زمانی که ماتریالیسم نتواند چنین وظیفه‌ای برای خود تعیین کند و به‌طور سیستماتیک آن را متحقق کند، نمی‌تواند ماتریالیسم مبارز باشد. و همان طوری که "شچدرین" گفته است این چنین جنگجویی دیگر جنگنده نخواهد بود. بدون این، دانشمندان برجسته‌ی علوم طبیعی، همان طوری که تا کنون دیده شده است، در استنتاجات و تعمیم‌های فلسفی خود درمانده خواهند بود. چون علوم طبیعی، با آن چنان سرعتی رو به پیشرفت است و آنچنان تحولات انقلابی عمیقی در آن رخ می‌دهد که احتمالاً نمی‌تواند

رسیده برایم ارسال شده است. جوان کمونیستی که این مجله را برای من ارسال داشته است (احتمالاً او خودش فرصت خواندن آن را نداشته است) عجزده با محتوای آن موافقت کرده است. در واقع این مجله - نمی‌دانم نا چه اندازه‌ای عمداً - ارکان رسمی فئودالیستهای مدرن است که، البته، زیر پوشش علم، دموکراسی و جز اینها پنهان شده است.

در این مجله فردی به نام پ. الف. سوروکین مقاله‌ای بلند و به اصطلاح "جامعه‌شناسانه" درباره‌ی "اثرات جنگ" منتشر کرده است. این مقاله‌ی فاضلانه اشارات فاضلانه‌ی فراوانی به آثار "جامعه‌شناسانه‌ی" نویسنده و استادان و عمکاراتش در خارج دارد. نمونه‌ای از فضل او این است:

"برای هر ده مزار ازدواجی که در پتروگراد صورت می‌گیرد ۹۲٪ آن به طلاق می‌انجامد - یک رقم جالب. از هر ۱۰۰ ازدواجی



که به جدایی انجامید، ۵۱/۱ درصد آنها کمتر از یک سال، ۱۱ درصد کمتر از یک ماه، ۲۲ درصد کمتر از ۲ ماه، ۴۱ درصد کمتر از ۳ تا ۶ ماه و فقط ۲۶ درصد بیشتر از ۶ ماه ادامه داشته است..."

عم این آقا و عم "انجمن تکنیکی روسیه"، که این مجله را منتشر می‌کند و به این گونه صحبتها امکان درج شدن می‌دهد، بدون شك خودشان را طرفداران دموکراسی می‌دانند و از اینکه آنان را مشخصا و بدون پرده پوشی فنودالیستها، مرتجعین و "یادوهای تحصیل کرده‌ی روحانیت" بنامیم، سخت ناراحت شده و آن را توهمین بزرگی به حساب خواهند آورد. حتی کوچک‌ترین آشنایی به قوانین ازدواج، طلاق و کودکان غیر مشروع در کشورهای بورژوازی و عمجین آشنایی با وضعیت واقعی در این زمینه، کافی است تا به علاقمندان این مساله نشان داده شود که دموکراسی بورژوازی مدرن، حتی دموکراتیک‌ترین جمهوریه‌ها، در مورد زنان و کودکان نامشروع برخوردی کاملا فنودالی دارند.

البته این باعث نمی‌شود که منشیوها، اس ارعا و بخشی از آنارشیستها و تمام احزاب از این دست در کشورهای غربی دم از دموکراسی نزنند و بلشویکها را به نقض آن متهم نکنند. ولی در واقع انقلاب بلشویکی در رابطه با مسایلی از قبیل ازدواج، طلاق و وضعیت کودکانی که خارج از چارچوب ازدواج متولد می‌شوند، تنها انقلاب دموکراتیک پیگیر است، و این مساله‌ای است که با منافع بیش از نیمی از جمعیت کشور رابطه‌ی مستقیم و نزدیک دارد. کچه انقلابهای بورژوازی زیادی پیش از انقلاب بلشویکی به وقوع پیوستند و خود را دموکراتیک نامیدند، ولی انقلاب بلشویکی اولین و تنها انقلابی است

که مبارزه‌ی قاطعانه‌ای را عم علیه ارتجاع و فنودالیسم و عم علیه ریاکاریهای معمول طبقات حاکمه و شروتمند به پیش می‌برد. اگر رقم ۹۲ طلاق از هر ده هزار ازدواج برای آقای سوروکین رقم جالبی به نظر می‌رسد، برای آدم این تصور پیش می‌آید که او یا در صومعه‌ای زندگی کرده و بزرگ شده است که این صومعه چنان ارتباطش با دنیای زندگان قطع بوده است که کسی حتی وجود آن را نمی‌تواند باور کند، و یا اینکه او به خاطر منافع ارتجاع و بورژوازی حقیقت را تحریف می‌کند. هر کس با حداقل آشنایی به شرایط اجتماعی در کشورهای بورژوازی می‌داند که رقم واقعی طلاق (البته، نه آنچه که توسط کلیسا و قانون تایید شده باشد) در عمه‌جا به طور قابل ملاحظه‌ای بیشتر است. تنها تفاوت روسیه و دیگر کشورها در این زمینه این است که قوانین ما ریاکاری و حقارت زنان و کودکانشان را نمی‌پذیرد، بلکه آشکارا و به نام دولت به طور سیستماتیک

با کلیه‌ی ریاکاریها و تحقیرها مبارزه می‌کند.

مجله‌ی مارکسیستی نیز بایستی با این فنودالیستهای "تحصیل کرده‌ی" مدرن مبارزه کند. عده‌ی زیادی از آنان به احتمال قوی از دولت حقوق دریافت می‌دارند و در استخدام دولت ما هستند تا جوانان را آموزش بدهند. ولی اینان همان قدر برای این کار مناسب‌اند که منحرفین بدنام برای یست سرپرستی موسسات آموزشی برای جوانان.

طبقه‌ی کارگر روسیه ثابت کرد که قادر است قدرت را به دست بگیرد، ولی هنوز چگونگی کاربرد آن را نیاموخته است. وگرنه از خیلی مدتها پیش این معلمان و افراد تحصیل کرده را محترمانه به کشورهایی می‌فرستاد که "دموکراسی" بورژوازی بر آنها حاکم است. جای مناسب برای چنین فنودالیستهایی عمین کشورهاست.

ولی طبقه‌ی کارگر روسیه خواهد آموخت، زیرا اراده‌ی آموختن را دارد. ■

چند کلمه درباره شولوخوف

میخائیل الشائیندروویچ شولوخوف در ۱۹ مه ۱۹۰۵ در پیش از روسیه ای بخش ویرسستانیا، در ناحیه ای، از نواحی اورالین، به دنیا آمده مادرش

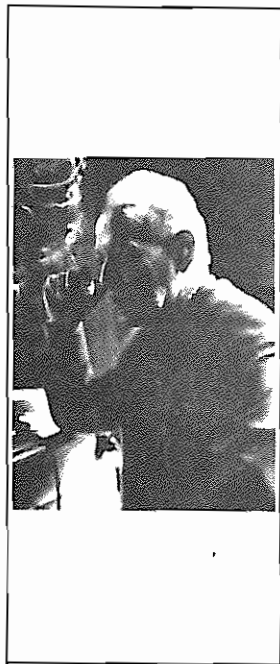
بر روی یک قران و از امالی او تالیف بود و تعداد بسیاری از موصراش، از خواندن و نوشتن بهره ای نداشت و تنها زمانی که فرزندش به طریقه رفتن به خواندن و نوشتن روی آورد تا بتواند از شاطی را با او برقرار نگه دارد. آموزش روسی و مدنی در استان ریازان مودمک بود، اما پس از چندی ورتکست شد و به نوشتن قران مشغول شد که پس از طریق کشاورزی، خرید و فروش حیوانات اهلی، اسباب بازی و مشاطی از این قیل به گران زندگی خود و خانواده اش پرداخته و وقتی که دامنه جنگ جهانی اول و انقلاب اکثر به جرمین رادومس شولوخوف کشیده شده و در ۱۳ سال بیشتر نداشت

پای صحبت میخائیل شولوخوف

آکلبانک؛ میخائیل آلكساندروویچ، آیا امروزه کار نویسندگان سخت تر از گذشته است ؟
شولوخوف: بله، و این به علت پیشرفت علوم است، که به مسایل روزمره وابسته اند. عمه ای این مسایل پیش روی نویسنده اند و اگر نویسنده ای بخواهد به این مسایل بپردازد باید درباره ای آنها خیلی چیز بداند.
آکلبانک؛ به نظر شما آیا نویسندگان آمریکایی و اروپایی غربی امروزه وظیفه ای ویژه ای دارند ؟
شولوخوف: خیر، وظیفه ای اصلی برای تمامی نویسندگان یکسان است. آکلبانک؛ و آن وظیفه ای اصلی چیست ؟
شولوخوف: وظیفه ای اصلی عمه ای نویسندگان آن است که به مسایل روزمره عمان گونه برخورد کنند که بزرگی نبض انسان را می گیرد. وظیفه ای اصلی نویسنده این است که از زندگی عقب نماند. مسایل مهم اجتماعی، سیاسی و اقتصادی در جهان وجود دارند و نویسنده عیج حتی در چشم پوشی از آنان ندارد.
آکلبانک؛ آیا نویسنده باید در مسایل سیاسی، مثلا بهبود روابط شوروی و آمریکا، نقشی بازی کند ؟
شولوخوف: من امکانات را دست کم نمی گیرم. اما امروزه نیز همانند گذشته بر سر آنچه یک نویسنده می تواند انجام دهد محدودیت هایی وجود دارد. آوازی است که "اگر

عمه ای پسر بچه ما به دور عم جمع شوند عمر کاری را می توانند انجام دهند."
آکلبانک؛ میخائیل آلكساندروویچ، شما چطور هنری را خوب و یا نویسنده ای را خوب می دانید ؟ معیارهای شما چیستند ؟
شولوخوف: نخستین مرحله برای قضاوت کردن یک نویسنده خواندن آثار اوست. اما گفتن اینکه نویسنده ای خوب است یا بد کار مشکلی است. زمان قاضی مهمی برای عمر است و قضاوت خود را بیان خواهد کرد.
آکلبانک؛ اما مردم عادی چطور می توانند بین یک نویسنده ای خوب و بد فرق قایل شوند ؟
شولوخوف: اگر آنها تمایل دارند کتابی را بیش از یک بار بخوانند پس نویسنده احتمالا نویسنده ای زبردستی است.
آکلبانک؛ آیا کار ادبی شما به علت جنگ داخلی و بلشوی در ۱۰ ج. ش. س. زمانی که شما بر نخستین کشور سوسیالیستی قلم می زدید و پس از آن در زمان حمله نازیها سخت و طاقت فرسا بود ؟
شولوخوف: نویسنده ای همیشه کار مشکلی بوده است. عمه چیز به زمان و مسایل اساسی زمان بستگی دارد. کار یک نویسنده هیچ گاه آسان نیست.

آکلبانک؛ وقتی کتاب شما را می خوانم نمی توانم این فکر را از منم خارج کنم که نویسنده ای یک آموزگار و تعلیم دهنده است. آیا خوندان نیز چنین نقشی را برای خود قایلید ؟
شولوخوف: نه. من خودم را آموزگار انسانها در نظر نمی گیرم. اما عسرم، ماریا پترونا، آموزگار بوده است.
آکلبانک؛ آیا سوسیالیسم در وضع زندگی مردم ناحیه ای تراقستان که شما در آنجا بزرگ شده اید تاثیر ایجاد کرده است ؟
شولوخوف: مسلما. البته.
آکلبانک؛ چگونه ؟ از چه نظر ؟
شولوخوف: از نظر انسانی و روابط انسانی. اما این تنها جنبه ای این تغییرات نیست. مردم از آنچه رح می داد بیشتر سر در آورده اند. آنها زندگی گذشته شان، زندگی در نظام گذشته، را با زندگی جدید و امکاناتی که برایشان فراهم آمده است و قدرش که امروزه از آن آنهاست مقایسه کردند. بعدا مردم منطقه نبره ای بسیار سختی را از سر گذراندند؛ نازیها در آن سوی رود دن بودند. آکلبانک؛ آلمانی ها از رود دن عبور نکردند و وارد منطقه ای شما شدند ؟
شولوخوف: خیر، آنان خیلی نزدیک آمدند اما متوقف شدند.
آکلبانک؛ شما در سال ۱۹۵۹ از ایالات متحده ای آمریکا دیدن کردید. آیا با هیچ نویسنده ای که نظراتن را جلب کند ملاقات داشتید ؟



بودامند. در همین دوره، به عنوان قلمرو غیرمستقیم، سرزمین مستعمر پیشه کرد. در سال ۱۹۲۵، به همراه امستری، ماریا گومبولسکا، به انگلستان خود برگشت و نخستین کتابش را به نام داستانهای من، که مجموعه‌ای از قصه‌های کوتاه بود، منتشر ساخت. تولدش ۱۵ سال از عمر خود را صرف تحقیق و نظارت بر آثار خود در هند اول و دوم کتاب بر سالهای ۲۸ - ۱۹۲۵ به چاپ رسید. در این زمان، بسیاری واقع‌گرایانه از روشی فراقه‌ها، شک ادعایی و تدویرها و گونشهای بلخوبها برای شرح رسم شده است. اما آنچه برآمده از این اثرها این است که همانا استمرار نویسنده از

فهرمبازی و طبعیات کشفه‌ایست. عناصر ادعاهای داستان، با فعل خود خویش، در زمان و مکان زیست خود رفته دارند. نویسنده باز در سوس رومیی فراقها و شرایط تاریخی و اجتماعی آنها را شرح می‌دهد و خواننده به‌گونه‌ای ملموس درمی‌یابد که روشی فراقها از فرد و شادان، عشق و بغض و خلاصه تمامی عملهای بشری آئنده است. از سوی دیگر، بلخوبها نیز از روایان مطلق بررس شده‌اند. بلخوبها، با نشان دادن اشتباهات، مشکلات مادی و کمبودهای که ارتش شرح با آنها روبرو بود، بلخوبها را به عنوان انسانهای معرفی می‌کند که زاده‌ی شرایط و محدودیتهای زمان خویش‌اند.

و به فرسنگی، روان سابل رومیی. اما در همین نشان می‌دهد که آنچه از آنها به بلخوبت می‌آید، خلافیت آنها بر طبق بر محدودیتها و گسترده‌تر نشان می‌دهد. توانایی نشان است. ولی این شیوه بوجود آمده به بلخوبها به مذاق ذهن کشوری از مستعدان قسری خوش نیامد. بر اندامی چاپ طند سوم کتاب مشکلی پیدا کردند. در فصل غم‌گیناب آمدند سوم، بلخوبها هم شرح زوده سوزان ارتش شرح به رومیی به نام ناتاریس می‌نویسند. "سوزان بریت استها یاد و یابین می‌روند و حرارت ناموروس می‌گیرند." این مطلب ششم قسریون را برانگیزد که مگر می‌شود چنین قسری را برآمده

سوزان ارتش شرح زوده سوزان، سوزانها با یا درمیان گورن بود که فاطمه هم شد و انتشار این نوع ادامه یافت. از طرف دیگر، بلخوبها آماج غیر نویسندگان محدودیت سوز شد و بسیاری او را به سوزت ادبی بر این آرام مهم کردند. که آنها هم بر اساس است. بلخوبها، هم‌زمان با نظارت بر آرام، به نوشتن شاعران دیگری به نام بلخوبها پرداخت. طند اول این کتاب در سال ۱۹۲۲ و طند دوم آن در سال ۱۹۲۰ به چاپ رسید. در این اثر، بلخوبها نشان می‌دهد که چگونه بر سوزان، سوزان رومیی از نوع هم و عادات و سن فرسوده، تواناییها

شولخوف؛ بگذارید این طور حرفه را بیان کنم که امکان ملاقات آقای مارك تواین را داشت از ملاقات با او خوشد می‌شدم و او تاثیر خوبی در من گذاشت. او مردی پیش‌تر از زمانش بود. آکسلبانک؛ اما نویسنده‌ای نظیر جک لندن، سینکلر لوییس، ارنست همینگوی و تئودور نربیز را چطور ارزیابی می‌کردید؟ شولخوف؛ نویسنده‌ای خوب. آکسلبانک؛ ... و نویسنده‌ای نظیر ایبسن، استریندبرگ، توماس مان، رومن رولن، جرج برناردشاو و شولخوف؛ اینها همه نویسنده‌ای خوبی‌اند. آکسلبانک؛ جایی خواندم که جرج برنارد شاو از ا. ج. س. دیدار کرد و از لندن و استالین تعریف و تمجید کرد. شولخوف؛ درباره‌ی استالین چه گفت؟ آکسلبانک؛ شاو ضمن اظهار نظر درباره‌ی مساحبه‌ای که ع. ج. ولز نویسنده با استالین داشت گفت که پاسخهای استالین بیانگر این است که او بسیار باادبیت‌تر از ولز است. کدام نویسنده بیشترین تاثیر را بر روی شما گذاشت؟ شولخوف؛ نمی‌دانم باید از خودشان پرسید. آکسلبانک؛ اما آیا نویسنده‌ی محبوب خارجی دارید؟ شولخوف؛ من این طور فکر نمی‌کنم.

آنهاست. تاریخ و آداب و رسوم آنان تفاوت‌های بنیادی با تاریخ و سنت اروپاییان دارد. آکسلبانک؛ منظورتان این است که نویسندگان شرقی کمتر از نویسندگان غربی جهانی‌اند؟ شولخوف؛ نه. فکر نکنم آنان به راحتی با ملتها و مردم خودشان ارتباط برقرار می‌کنند. به همین دلیل است که برخی از نویسندگان ژاپنی در عرصه‌ی جهانی مطرح گشته‌اند و به ویژه در اروپا و آمریکا شناخته شده‌اند. آکسلبانک؛ میخائیل آلكساندروویچ، بهترین پیشنهادی که به نویسندگان جوان می‌توانید بکنید چیست؟ شولخوف؛ از نوشتن دست بردارند. آکسلبانک؛ چرا؟ چون نوشتن کارمشغلی است؟ یا سابل و مشکلات جهان معاصر بسیار فاضل‌اند؟ شولخوف؛ تصور نکنید است که چقدر نویسنده در دنیا هست. البته نویسنده‌های خوب کم نیستند. اما اکثراً فقط کاغذ سیاه می‌کنند. آکسلبانک؛ این امر در همه‌ی کشورها صادق است. شولخوف؛ مسلماً. آکسلبانک؛ چطور می‌شود اوضاع را بهبود داد؟ شولخوف؛ هیچ راهی وجود ندارد. آکسلبانک؛ آیا این تقصیر نویسندگان است؟ شولخوف؛ جرج برنارد شاو در یکی از کتبه‌های نویسندگان در غرب گفت که متأسفانه بسیاری از نویسندگان کوتوله‌های اخلاقی‌اند. آکسلبانک؛ من به شخصه ترجیح می‌دهم آثار استادان را دوباره و دوباره بخوانم. کتابهای شما را نیز

عمیقانه راستی، کدام يك از کتابهایتان را بیشتر دوست دارید؟ شولخوف؛ برای يك نویسنده همه‌ی کتابهایش عزیزند. مثل این است که از پدری پرسید کدام يك از فرزندانش را بیشتر دوست دارد. آکسلبانک؛ آیا "سرنوشت يك انسان" از کتابهای دلخواهتان است؟ شولخوف؛ خیر. آکسلبانک؛ چه اشتباهی من همیشه فکر می‌کردم که چنین باشد. شولخوف؛ آنچه مشکل‌تر به دست می‌آید عزیزتر است. از این نظر "دن آرام"، یا قسمت آخر آن، عزیزترین من است چون که مشکل‌تر به دست آمده است. آکسلبانک؛ برای نوشتن "دن آرام" چقدر وقت صرف کردید؟ شولخوف؛ در سال ۱۹۲۵ نوشتنش را شروع کردم و در سال ۱۹۲۰ به پایان رساندمش. آکسلبانک؛ در قسمت آخر "دن آرام" معنا و تضاد بین انسان و تاریخ را چگونه باید دریابیم؟ چه اتفاقی رخ می‌دهد. درباره‌ی آینده چه فکری باید داشته باشیم؟ شولخوف؛ من کتاب را همان طور که می‌خواستم به پایان رساندم. بیش از آن چیزی برای گفتن ندارم. آکسلبانک؛ رتالیسم سوسیالیستی را چگونه تعریف می‌کنید؟ شولخوف؛ به طور خلاصه باید بگویم

و قابلیت‌های آدمی مجال رشد می‌یابند. شولخوف از سال ۱۹۳۲ به عضویت حزب کمونیست شوروی در آمد و تا آخر عمر به حزب وفادار ماند. وی، در سخنرانی‌ای که در دومین کنگره‌ی نویسندگان شوروی در سال ۱۹۵۴ ایراد کرد، چنین گفت: "هر کدام از ما نویسندگان از احساسات قلبی‌اس مایه می‌گیرد، اما قلوب، به حزب و مردم که با قلم به آنها خدمت می‌کنیم تعلق دارد." این وفاداری به حزب تا به آنجا پیش می‌رود که وی، پس از تبعید دو نویسنده‌ی مخالف شوروی در سال ۱۹۶۶، یولی دانیل و آندره سینیاوسکی، می‌گوید که حشش بود این دو تن به اعدام محکوم می‌شدند.

در پی این اظهار نظر، قریب ده هزار خواننده‌ی آثار شولخوف نسخه‌های سین آرام خود را برای نویسنده پس فرستادند! شولخوف، در سال ۱۹۶۷، نماینده‌ی شورای عالی اتحاد شوروی شد و دو سال بعد به عضویت فرهنگستان علوم شوروی در آمد. پس از حمله‌ی نازیها به شوروی، شولخوف نیز، مانند بسیاری دیگر از هنرمندان و نویسندگان منعهد زمان خود، غارم جبهه‌شد و در گزارشی که از جبهه‌های جنگ تهیه می‌کرد به شرح بلایا و ویرانیهای جنگ و آدم مردم جنگ‌زده می‌پرداخت. مجموعه مقالات جنگی مکتب کین و داستان آنها برای میهن‌تان چنگیدند شرح

و قایع این دوره از تاریخ شوروی‌اند. شولخوف جوایز و درجات افتخاری فراوانی در طول زندگی دریافت کرد. از جمله جایزه‌ی لنین در سالهای ۱۹۳۶ و ۱۹۶۰، نشان داس و چکش، جایزه‌ی دولتی در سال ۱۹۴۱ و دکترای افتخاری از دانشگاه‌های گوناگون شوروی و غیر شوروی؛ پس از سالها طفره رفتن و نادیده انگاشتن این هنرمند بزرگ توسط محافل ادبی غرب، سرانجام، در سال ۱۹۶۵ جایزه‌ی ادبی نوبل به وی اهدا شد. وی، در سخنرانی خود به هنگام دریافت جایزه‌ی نوبل، گفت: "نویسنده باید با خواننده از سر صق سخن بگوید، حقیقت را بگوید، حقیقتی را که گاه تلخ، ولی غمواره دلبرانه

است، حقیقتی که ایمان به آینده و ایمان به توش و توان خویش را در مردم قوت بخشد تا بتوانند آینده را بسازند. نویسنده باید در همه‌ی جهان، مبارز راه صلح باشد و به هر جا که کلامش راه می‌یابد مبارزانی آزرین دست پرورش دهد و مردم را در گرایش طبیعی و شرافتمندانه‌شان به سوی ترقی و پیشرفت متحد سازد. عتر سلطه‌ی شکرکی بر ذعن و جان و دل آدمی دارد. در چشم من آن کسی حق دارد خود را هنرمند بخواند که از این تیرو در راه آفرینش زیبایی در جان مردم، و در راه خیر و صلاح مردم، استفاده کند... آرزویم این است که کتابهای من مردم را یاری کنند

معموش رمانند يك نفر رثالیت سوسالیست و یا يك نفر رثالیت

عافت و ساده در آفوش بگيرد؟ شاید عم مثل يك نفر محافظه‌كار در آفوش بگيرد و جوست. تفاوتی ندارد که شما رتی را مثل يك محافظه‌كار، رثالیت و یا يك

سوسالیست در آفوش بگيرد. آكلبلانك: آیا فكر می‌كنید برای نویسندگان آمریکایی، اروپایی غربی و یا دیگر نویسندگان آگاهی درباره‌ی رثالیت سوسالیستی حیاتیست؟

شولخوف: بگذارید آنان برای خودسان انتخاب کنند. هیچ چیزی به اراده و خواست این و آن نباید به آنان تحمیل شود.

آكلبلانك: برخی از منتقدین غربی ادعا می‌کنند که رثالیت سوسالیستی نقش "ترمز کننده" را در راه پیشرفت عمر بازی می‌کند و سبب عقب نگه داشته شدن نویسندگان شوروی و گشتن خلاقیت و اصالت عمری می‌شود. شولخوف: این مساله حقیقت ندارد. آكلبلانك: آیا نویسندگانی نظیر سینکلر لوییس یا تئودور درایزر از رثالیت سوسالیستی آگاهی دارند و، آگاهانه یا ناآگاهانه، آن را به کار می‌بندند؟

شولخوف: آنها رثالیت‌هایی از نوع خویش بودند.

آكلبلانك: اما آیا می‌شود گفت که در بهترین آثار نویسندگان آمریکایی، انگلیسی، آلمانی، فرانسوی، ایتالیایی، ژاپنی و... عناصر رثالیت سوسالیستی یافت می‌شود؟

شولخوف: بله، البته. این از نظر اصول صحیح است. اما به توانایی‌های نویسنده بستگی دارد.

آكلبلانك: این گونه نوشته‌ها، در "چاروب" رثالیت سوسالیستی به عنوان نمونه نوشته‌های پورنوگرافی که درباره‌ی مسایل شهوت‌انگیز و روابط جنسی می‌باشند را دربر نمی‌گیرد. شولخوف: صحیح است. همچنین تبلیغات جنگ، نژاد پرستی و... را نیز از گستره‌ی خود حذف می‌کند.

آكلبلانك: برخی اوقات در غرب گفته می‌شود که نویسندگان شوروی بیش از حد به موضوعات مربوط به جنگ می‌پردازند. درباره‌ی این انتقاد چه نظری دارید؟ شولخوف: جنگ تاثیرات بسیاری در زندگی ما گذاشت و بسیار طبیعی است که ما درباره‌ی جنگ بنویسیم و در آینده نیز به این کار ادامه دهیم.

آكلبلانك: برخی افراد یا گروه‌ها، از جمله بعضی از نویسندگان غربی، سنک "حقوق بشر در ا. ج. ش. س." و سائیلی نظیر یهودیان و پناهندگان را به سینه می‌زنند...

شولخوف: به نظرم این مشکل دیگری مطرح باشد؛ بسیاری از یهودیان شوروی که به خارج رفتند اکنون در صدد بازگشت به شوروی‌اند. چرا منتقدین به این جنبه‌ی مساله

نگاه نمی‌کنند؟ درست مثل این است که از "خطر شوروی" سخن گفته می‌شود و اینکه ما قصد فتح جهان را داریم، چرا اینها کلمه‌ای درباره‌ی بولچه‌ی نظامی آمریکا نمی‌گویند؟ میزان بولچه‌ی نظامی آمریکا هیچ گاه تا این حد بالا نبوده است.

آكلبلانك: درباره‌ی این انتقاد غربی‌ها که در شوروی برای نویسندگان و هنرمندان آزادی وجود ندارد چه فکر می‌کنید؟

شولخوف: بی‌معنی است. خود زندگی بی‌پایه بودن چنین ادماهایی را ثابت می‌کند. و لزومی برای صحبت بیشتر در این باره نمی‌بینم.

آكلبلانك: اطمینان دارم که بسیاری از خوانندگان مایلند بدانند که شما يك صفحه را چند بار می‌نویسید یا مدت‌ها قبل از نگارش يك صفحه درباره‌ی آن فکر می‌کنید؟ شولخوف: کاملاً قابل درک است که ابتدا فكر می‌کنید و سپس می‌نویسید. روند نگارش برای يك نویسنده از روند نگارش يك روزنامه‌نگار تفاوتی ندارد. هر دو ابتدا فكر می‌کنند و سپس می‌نویسند.

آكلبلانك: چه موقعی يك روزنامه‌نگار نویسنده می‌شود؟ چگونه می‌شود تشخیص داد که او مرز بین

تا بهر شود، جانی پاکتر باشد و مشن و عذقه به مینوج، و مبارزه پر تلاش در راه آرمانهای بشر دوستانه و پیشرفت بشر را برانگیزند. اگر در این راه توفیقی فرزند اندک یافته باشیم، خود را خوشبخت می‌نامیم.^{۱۲}

اما، پس از اتمام جایزه نوبل نیز، شولخوف محنت دربارهی شولخوف شکسته شد تا آنجا که اولین ترجمه انگلیسی متن کامل دن آرام، تنها در سال ۱۹۸۱ (در مجموع ۸ جلد) انتشار او (و آنها هم توسط خود شولخوف) در دسترس خوانندگان انگلیسی زبان قرار گرفت. بخور شک، تلخ این کینه چیزی جز دفاع سرسختانه شولخوف از آرمان کارگران و زحمتکشان نبوده

است. با وصف این همه، ذکر این نکته ضروری است که شولخوف در مواضع سیاسی بر چارچوب روسیونیم حاکم بر حزب کمونیست شوروی قرار دارد و همین مسأله است که سبب می‌شود با شکوه یک جانی و فرامیسی بر اهمیت طرح، از ترک این کتبه ماهر بماند که شور طرح تنها در آسمان که توسط قلاب انقلاب پاندارتی خود می‌جوید آزاده بال و پر بشکاید. قلب این نویسنده اساندریست، که بزرگترین افتخار خود را استفاده از قلمش برای آزادی طبقه کارگر می‌دانست. در ۲۰ فوریه ۱۹۸۱، پس از یک بیماری طولانی، از حرکت باز ایستاده نوشته‌های او، اگرچه از چند

توان بخاور می‌کنند، اما مرده یک او بزوان می‌ماند بسیار شی و پر بهاست. بیشتر آثار شولخوف به فارسی ترجمه شده‌اند: دن آرام و رسن تواریان، هر دو به ترجمه م. آ. باکسین و سروفت بلاتسکیان و مجموعه داستانهای کوتاه، گردآوری شده در دو به ترجمه ضیاءالدین فروغی. آنچه در اینجا می‌خوانیم ترجمه‌ای است از Albert Axelbank نویسنده آمریکایی با مشارکت شولخوف است. این مجموعه با نویسنده ۶۱ ساله، که در همان ۲۸ دسامبر ۱۹۸۱ تفریدی (Soviet Literature) به چاپ رسیده است، اصلاً از لغزین لغت و شومغان بلند شولخوف است.

یادداشتها

۱- به نظر از:
Yablonsko, L., Sholokhov, A. CRITICAL APPRECIATION, Moscow: Progress Publishers, 1973: p. 35.
2- Sholokhov, M., AT THE BIDDING OF THE HEART, Moscow: Progress Publishers, p. 166.
۳- شولخوف، میخائیل گوربا، ترجمه ضیاءالدین فروغی، تهران: انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۱، صفحات ۱۰۱، (قبل یا اشرف خلیفر ۹)

روزنامه‌نگاری و نویسندگی را پشت سر گذاشته است؟
شولخوف: وقتی که او به زبان داستان و تخیل بیانیدند، هنگامی که تنها به نگارش حقایق مشخص بسنده نکند بلکه به نگارگری و تفکر خیالی بپردازد.
آکلبانک: وقتی که دربارهی اشیا و زندگی همه جانبه و دقیق بیندیشد؟
شولخوف: بله ژرف اندیشدن.
آکلبانک: آیا قاعدتا آثارتان را بازنویسی می‌کنید؟
شولخوف: نه همه چیز را و نه به یک اندازه. برخی صفحات بسیار "ساده" اند که نیازی به بازنویسی ندارند. اما برخی صفحات بسیار مشکل را گناه تا عفت یا هشت بار بازنویسی می‌کنم.
آکلبانک: چقدر طول کشید تا نوشتن "سرنوشت یک انسان"، که به نظر بسیاری شاعرکار کونامی است، را به پایان برسانید؟
شولخوف: تقریباً یک ماه.
آکلبانک: اگر قرار بود یکی از کتابهایتان را برای مطالعه به غربی‌ها پیشنهاد کنید، کدام کتاب را انتخاب می‌کردید؟
شولخوف: این به خوانندگان مربوط می‌شود. بگذارید ایشان خودشان انتخاب کنند.

آکلبانک: اما گاهی اوقات خوانندگان به قدری راهنمایی و پیشنهاد نیاز دارند. بنابراین، ممکن است دوباره بیوسم که کدام یک از کتابهایتان را به آنان پیشنهاد می‌کردید؟
شولخوف: دن آرام.
آکلبانک: میخائیل آکساندروویچ، اگر فرصت فراوان و سلامتی کامل داشتید به نوشتن چه چیزی تمایل داشتید؟
شولخوف: این مسأله برای من امید بی‌بنیادی بیش نیست. من دارم به سن هشتاد سالگی نزدیک می‌شوم.
آکلبانک: نظرتان دربارهی فیلمهایی که بر اساس کتابهایتان تهیه شده چیست؟
شولخوف: فیلم عیج گاه یک نویسنده را ارضا نمی‌کند. فیلمها با ایماژها و تفکرات او هماهنگی ندارند و فکر نمی‌کنم عیج نویسنده‌ای از فیلمی که بر اساس کتابهایش ساخته می‌شود راضی باشد. گمان نکنم اگر لوتولستوی فیلم "آنا کارنینا" را می‌دید از آن راضی می‌بود. آیا عیج گاه فیلم صامتی را که قبل از جنگ از "دن آرام" تهیه شده دیدید؟
آکلبانک: نخیر.
شولخوف: نقش آکینیا را در فیلم صامت "دن آرام" نسکارسکا یا بازی کرد. بازی واقعاً عالی‌ای بود. (ماریا پتروونا، ضمن صحبت از زندگی شولخوف به عنوان یک نویسنده، می‌گوید که سخت‌ترین

سالها برای کار نویسندگی او سالهای آخر دهه ۱۹۲۰ و تمامی سالهای دهه ۱۹۳۰ است.)
شولخوف: ماریا پتروونا از دستخط شیوایی برخوردار است. به همین دلیل او همیشه کارهای مرا قبل از اینکه برای مانسین شدن بفرستم بازنویس می‌کند. خودم نمی‌توانم بنویسم. دستخط خوبی ندارم. (با بارش همسر من) آکلبانک: می‌گوید که او نیز درگیر مسأله‌ی مشابهی است. او می‌گوید که من قادر به خواندن خط خودم نیستم و از او برای خواندن آن مدد می‌گیرم.)
شولخوف: کارل مارکس هم همین مشکل را داشت. او همیشه از همسرش کمک می‌گرفت. حالا من سه نفر را می‌شناسم که در این راه به کمک همسرانشان احتیاج داشتند: کارل مارکس، آلبرت آکلبانک و شولخوف. (خنده‌ی حضار)
آکلبانک: بو تولستوی تئوری‌ای دربارهی هنر داشت که شامل زیبایی، احساس و اخلاق می‌بود. میخائیل آکساندروویچ، آیا شما با او هم‌عقیده‌اید؟
شولخوف: (با لبخند) آری، به ویژه وقتی دربارهی مائیکیری می‌نویسد. (خنده‌ی حضار)
آکلبانک: شوخی می‌کنید؟
شولخوف: آیا شوخی کردن قدغن است؟
آکلبانک: مسلماً قدغن نیست. مزاح چیز خوبی است.
شولخوف: (با لحن جدی) شما باید

طوری بنویسید که نویسنده‌ی دیگر به شما غیبه خورد و رابطه‌ی عاطفی با شما پیدا کند ... (با ملاحظه‌ی اینکه ما برای رفتن آماده می‌شویم کیلاش را بلند می‌کند و می‌گوید) به سلامتی کامیابی در زندگی. آکلبانک: کامیابی و موفقیت تنها از سخت کاری نتیجه می‌شود. شولخوف: سخت کاری و آمادگی. (شولخوف به ما می‌گوید که ما باید در تابستان برای اسراحت از وشنسکایا دیدن کنیم.)
آکلبانک: شما از مسکو خوشتان نمی‌آید؟
شولخوف: چرا. اما فقط برای یک سفر کوتاه.
(وقتی که کتم را تنم می‌کنم به او می‌گویم که به نظر من رهبران جهان هم باید آثار مهم ادبیات را مطالعه کنند و گمان نکنم آثار او در کتابخانه‌ی کاخ سفید موجود باشد. باید یکی دو نسخه از کتابهایش را برای کاخ سفید بفرستم.)
شولخوف: اگر ده نفر آدم معمولی کتاب بخوانند بهتر است تا یک رئیس جمهور.
ترجمه‌ی ج.

۱- روستایی که خانه شولخوف در آن قرار دارد و در ۱۵۰ کیلومتری جنوب مسکو قرار دارد. ■

گزارشی از جزیره لارك

رژیم جمهوری اسلامی که اقتصاد ورشکسته‌اش به درآمد ارزی حاصل از صادرات نفت وابسته است برای حفظ این منبع درآمد مجبور شده است با صرف میلیونها دلار از وقفه در صادرات نفت جلوگیری کند. بعد از بمبارانهای مکرر خارک و نفتکشهای حامل نفت، رژیم مجبور گردید در جزیره‌ی سری از تعدادی تانکرهای عظیم نفت به عنوان منبع ذخیره استفاده کند. بدین طریق که نفتکشهای اجاره‌ای نفت را از خارک به جزیره‌ی سری حمل می‌کنند و به تانکرهای نفتکش که در جزیره به عنوان مخزن استفاده می‌شوند انتقال می‌دهند و از آنجا به خارج صادر می‌کنند. اما اخیرا با بمباران جزیره‌ی سری توسط هواپیماهای عراقی رژیم تصمیم گرفته است تا امکانات صادراتی در جزیره‌ی سری را به جزیره‌ی لارك انتقال دهد. علت انتخاب لارك از چند جنبه می‌تواند مورد نظر باشد.

۱ - دور شدن از برد هواپیماهای عراقی، ۲ - وجود پایگاههای هوایی و

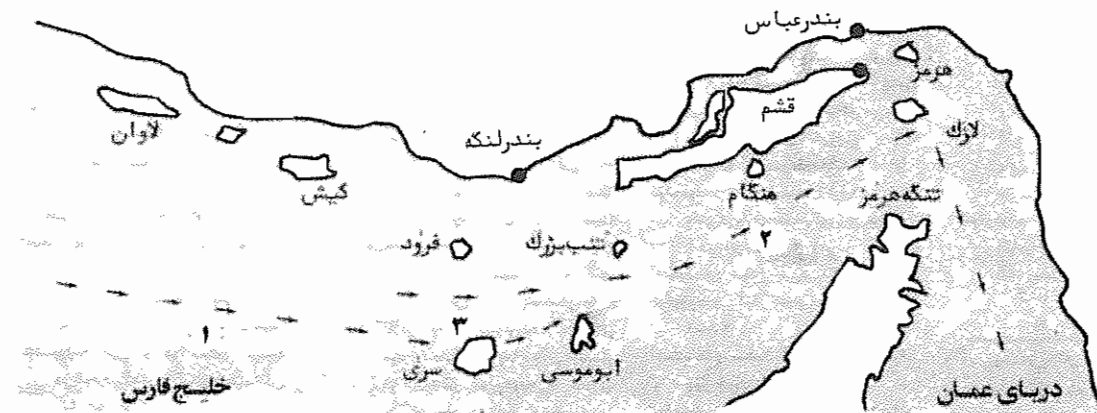
دریایی بندر عباس به عنوان سیر دفاعی در صورت حمله‌ی هواپیماهای عراقی، ۳ - قرار گرفتن لارك در تنگه‌ی هرمز رفت و آمد کشتیهایی را که برای تحویل نفت عازم ایران اند تسهیل می‌کند. همچنین وجود پایگاه کوچک نظامی در جزیره‌ی لارك که عمدتاً در اختیار سپاه سرکوبگر رژیم قرار دارد و نزدیکی لارك به بندر عباس باعث می‌شود که رژیم به راحتی از امکانات فنی و خدمانی این بندر در حفظ و نگهداری این ترمینال استفاده کند. اما مشکلی که هنوز برای رژیم حل نشده باقی مانده است مساله‌ی حمله به خارک و نفتکشهای اجاره‌ای است که نفت را از خارک به لارك حمل می‌کنند و در هفته‌های اخیر شاعد حمله‌ی مکرر عراق به این نفتکشها بوده‌ایم. اینک مختصری راجع به موقعیت جزیره‌ی لارك و زندگی مردم بومی آن. لارك نزدیکترین جزیره‌ی ایرانی به تنگه‌ی هرمز است و فاصله‌ی آن تا مرکز تنگه (محل عبور کشتی‌های عظیم)

برای ناوهای جنگی بیش از يك ساعت نیست. دارای آب و هوای گرم (مثل بقیه‌ی نقاط جنوب) است. قسمت غرب جزیره پوشیده از کوههای کم ارتفاع است (چراغ راغنامی دریایی بزرگی به یکی از این کوهها نصب گردیده است) و در قسمت جنوب جزیره آب دریا عمیقتر است. اغلب کشتی‌هایی که می‌خواهند به بندر عباس وارد شوند از قسمت شرق جزیره عبور می‌کنند. در شمال جزیره عمق آب کمتر است و تا چند کیلومتر پوشیده از سنگهای مرجانی است و برای راغنامی کشتی‌های عبوری در این قسمت چند چراغ دریایی نصب گردیده است. لنجها و قایق‌هایی که بین بندر عباس و امارات متحده‌ی عربی رفت و آمد می‌کنند از قسمت غرب جزیره‌ی لارك عبور می‌کنند.

○ ○ ○

مردم بومی جزیره در قسمت سواحل شمالی و شمال غربی جزیره ساکن‌اند. بیشتر مردم این جزیره در محله‌ی "لارك شهری" زندگی می‌کنند و بقیه در قسمت شمال غربی به نام "مسرانه" که به محله‌ی "کوهی‌ها" معروف است (به علت اینکه این

- ① - مسیر حمل نفت از خارک
- ② - مسیر فعلی حمل نفت از خارک به لارك
- ③ - ترمینال موقت صدور نفت



افراد قبلا در کوه زندگی می‌کردند و به کوهی معروف بودند، در زمان رژیم گذشته آنان را به اجبار به منطقه‌ی فعلی کوچ دادند. کوهی‌ها به زبان عربی صحبت می‌کنند و از لحاظ فرهنگی به اعراب بدوی در شیخ نشینهای خلیج نزدیک‌اند. به ندرت می‌توانند زبان فارسی صحبت کنند. تعداد افراد با سواد در سطح خواندن و نوشتن به زبان فارسی بسیار کم است و از چند نفر تجاوز نمی‌کند. جمعیت کوهی‌ها به خاطر مهاجرت چه در رژیم گذشته و چه در حال حاضر رو به کاهش است. زندگی آنان فقط از طریق ماعیگیری تامین می‌شود. برای صید فقط از قفسهای سیمی به نام "کرکور" استفاده می‌کنند و در مقایسه با دعها سال قبل شیوه‌ی صید عیج گونه پیشرفتی نکرده است.

ساکنان لارک شهری به زبان لارکی صحبت می‌کنند که ترکیبی از زبان عربی - فارسی و لهجه‌های رایج در جنوب است (جالب توجه است که کلمات و اصطلاحاتی نیز در زبان لارکی مورد استفاده قرار می‌گیرد که مربوط به ملیتهای ایرانی غیر فارس‌اند. مثلا "خوا" یعنی نك و "قران" یعنی ديك که در اصل از زبان کردی گرفته شده و در لارک نیز به همین معنی به کار می‌روند.) گرچه آنچه در لارک مردم به آن صحبت می‌کنند در مقوله‌ی زبان قرار نمی‌گیرد ولی در جنوب به زبان لارکی معروف است. در اینجا نیز تاثیر فرهنگ عربی به خوبی در بین مردم دیده می‌شود، اکثر آنان " زبان " محلی بندری و فارسی می‌توانند صحبت کنند. تا سال ۱۳۵۰ کار عمده‌ی مردم لارک ماعیگیری بود ولی بعد از آن به تدریج تعدادی از جوانان لارک راهی کشورهای عربی شدند و جذب بازار کار شدند. ولی هنوز کار عمده‌ی مردمی که در لارک شهری زندگی می‌کنند، ماعیگیری است. آب جزیره خوردنی نیست (گرچه در بعضی

مواقع مردم از روی اجبار ماعها از آن استفاده می‌کنند.) مردم معمولا از آب باران که در برکه‌ها جمع می‌شود برای خوردن استفاده می‌کنند. ولی آب باران تنها برای چند ماه کفاف می‌دهد. در زمان رژیم گذشته و پس از آن در مواقعی که آب برکه‌ها خالی می‌گردید از بندر عباس به وسیله‌ی تانکرهای دریایی و یا به وسیله‌ی " لندیگراف " از بندر عباس آب به جزیره می‌آوردند و در برکه‌ها ذخیره می‌کردند و کماکان تا به امروز عم آب نوشیدنی از این طریق تامین می‌گردد. (به علت اینکه غیر بومیانی که به خاطر راه انداختن امور مختلف دولتی به لارک سرازیر شده بودند قادر به نوشیدن آب باران نبودند و دولت مجبور بود آب از جاعای دیگر بیاورد و سهم کوچکی هم به بومیان می‌رسید) به جز تعدادی نخل که از قدیم باقی مانده است از کشاورزی خبری نیست. تعداد اندکی آمو و خرگوش از جمله حیواناتی‌اند که در جزیره‌ی لارک به خصوص در کوههای جزیره یافت می‌شوند. ولی نسل این حیوانات رو به نابودی است. تعدادی هم بز که به اهالی لارک شهری و کوهی‌ها تعلق دارد، در جزیره دیده می‌شوند.

○ ○ ○

سربازگیری اجباری و تاثیر آن در خالی شدن نیمی از جمعیت جزیره‌ی

لارک:

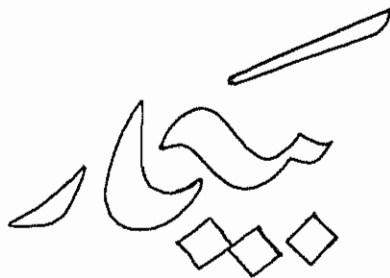
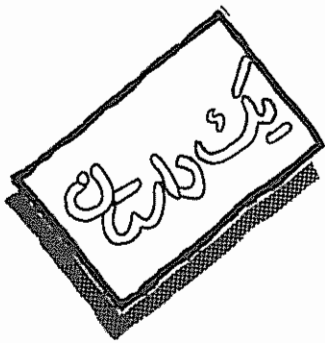
قبلا راجع به مهاجرت مردم لارک در جهان شماره‌ی ۲۸ اشاره رفت. اینک در کنار مسایل ذکر شده در آنجا، به مساله‌ی عمده‌ی دیگری یعنی سربازگیری می‌پردازیم. دستگیری و اعزام جوانان به جبهه‌های جنگ باعث کبترش مهاجرت زحمتکشان این جزیره به شیخ نشینها شده است. زیرا این زحمتکشان از مساله‌ی سربازی خاطرات تلخی دارند. در زمان رژیم شاه نیز حتی يك نفر حاضر نبود به سربازی برود و هر گاه به زور متوسل می‌شدند گروه گروه جوانان جزیره فرار را برقرار ترجیح داده و مدتی آوارهی سواحل جنوبی خلیج فارس می‌شدند. و همین مساله باعث شده بود که لارکی‌ها به طور غیر رسمی از خدمت معاف باشند و دیگر کمتر سراغ آنها می‌آمدند. ولی جمهوری اسلامی برای کرم نکه‌داشتن تنور جنگ فشار خود را بر مردم این جزیره افزایش داده و این باعث شده است تا بیش از ۶۰ درصد جوانان این جزیره راهی امارات عربی به خصوص شارجه، راس الخیمه، ام القوین و دوبی گردند. و تعدادی هم به خصب بروند. (خصب منطقه‌ای است در نزدیکی تنگه‌ی هرمز در قسمت جنوبی تنگه و متعلق به دولت عمان است و لارکی‌ها اکثرا فامیل و آشنایی در آنجا دارند)

ریگای گهل

ارگان کمیته کردستان

سازمان جریکهای فدائی خلق ایران

را بخوانید



بلندگو نوی دستش می‌لرزید:
- ایزدی از دس ما کارگرا فراری
شد، اگم بخوای از این حرفا بزنی
و برامون آیدی یاس بخونی تو روأم
بیرون می‌کنیم، حالیت شد؟! این
کارخونه مال ماس، ما نمی‌ذاریم کسی
درشو بسنده ...
فریاد کارگرها دوباره سالن را
پیر کرد. دیوارهای نهارخوری چیزی
نمانده بود زیر فشار فریادها فرو بریزد.
یاسدارها چشم به محمدی دوخته بودند
و منتظر دستور، اما او ترس آلوده
و بهت زده و با اشاره‌ی چشم و دست
آنها را ساکت نگه می‌داشت. کارگر
دیگری روی میز رفت و دستهایش را
بالا گرفت. رو به محمدی کرد و با صدای
بلندی گفت:

- آقا محمدی، اگم شو ما دیرومندی و
نمانبندی ایزدی بودی یا شدی، به
اونش کار ندارم، این کارگرا از خیلی
وقت پیش تواین کارخونه چون کنن ...
بعنی از همین کارگرایی که اینجا
واسادن، ده پونزده ساله دارن اینجا
چون می‌کنن و عرق می‌ریزن. اگم چشانو
خوب واز کسی می‌بینی که دست و
پای خلیاشون تو این کارخونه سوخته،
دستشون که هیچ، دلشونم آتیش گرفته
... ما غر کنوم به عمر اینجا چون
گندیم، حالام که حرفی نزدیم، ما می‌گیم
باعاس دوباره چرخ این کارخونه بچرخه.
خب اگم دولت نمی‌تونه نگهش داره
ما خودمون نگهش می‌داریم، اینه
حفظونه ... تازه، ما که نخواسیم دولت
این کارخونه رو راه بندازه، ما خودمون
تا حالا رانش بردیم، از این به بعدم
رانش می‌بریم ...

نعره‌ی محمدی، پیش از آنکه
غریو کارگران دوباره طنین افکن شود،
توی بلندگو پیچید:
- برادر! برادر! برادر! این
حرفا مال خداغلابه! اگم کارگر می‌تونه
خودش تنهایی کارخونه رو اداره کنه؟
این حرفا کدومه؟ ما می‌دونیم که ضد
انقلاب توی شما نفوذ کرده ... این
کارخونه نمی‌تونه سر پاش وایسه،
مام درشو می‌بندیم. این دستور امام
و شورای انقلابه، هر کی‌ام که بخواد
جلوش وایسه جزو ضدانقلاب محسوب ...

بشم؟
- نه دادش، ما نمی‌ریم! ما
انقلاب کردیم که وضعمون روبراه شه ...
کردن مرد توی یقه سفید آهاری،
که انگار از دست ریشهای عرق کرده،
خودشان را باز نگه داشته بودند،
بیشتر فرو رفت. یاسدارهای نفلک
به دستی که دو طرفش ایستاده بودند،
خیالش را آسوده می‌کردند، اما هنوز
واهمه داشت. بلندگو را جلوی دهنش
گرفت و دوباره تویش نعره کشید:
- برادر! برادر! کارگر! می‌دونم
که شما چقدر ناراحتین. منم ماس شام ...
فریاد کارگران توی نهارخوری
پیچید و صدای بلندگو را زیر چتر خود
گرفت:
- آره اروای شکست ...

- تو کجستی و مام باور کردیم، به
همین شلی؟!
یکی از کارگرها روی میز رفت و
دستهایش را بالا برد. سر و صدای
یکباره خوابید. عرق سر و صورت کارگر
را پوشانده بود. چشمهایش برق می‌زد.
حرص صدایش را می‌لرزاند و مشتهایش
را کره می‌کرد.
- گوش کنین! این محمدی از طرف
ایزدی اومده که سر ما رو شیوه بماله،
اما ما زیر بار این حرفا نمی‌ریم. ما
نمی‌ذاریم کارخونه تعطیل بشه ...
صاحب کارخونه در رفته که رفته، ما
خودمون کارخونه رو راه می‌ندازیم ...
من می‌خوام ببریم تا حالا کی کارخونه
رو راه می‌برد، تا حالا کی تولید می‌کرد،
ایزدی و این آقای محمدی؟! تازه،
هی میگم صاحب کارخونه در رفته، خب
اگم در رفته پس تو از طرف کی حرف
می‌زنی؟ پس دیگه چرا یستون به تئور
می‌چسبونی؟!
صدای خنده‌ی مسخرآلود و هیجان
زده‌ی کارگرها بلند شد. دست مشت
شده‌ی کارگر دوباره بالا رفت و در سکوت
غریو کشید:

- ما انقلاب کردیم که حقوقمونو
بگیریم ... ما انقلاب نکردیم که نمین
به لقمه نوتی روأم که تو خون می‌زیم
و می‌خوریم از دستتون بگیرن ...
رویش را به محمدی کرد که
بی‌اطمینان به تنگنهای یاسدارها،

جان کشدن مونور می‌زد دور زد و دور
شد. دوباره به بغل دستی‌اش نگاه
کرد. گردنش را دراز کرد، چشم از او
گدراند و سرک کشید. نیم خیز شد.
عفتاد هشتاد تایی می‌شدند، اما
هنوز کسی سرافشان نیامده بود. حالا
خیلی زود بود.
نوی دلش کبشت: "نگنه امروز
کسی منو نبره! فکر جا ماندن و
بیگاری، چینه‌های پیشانی‌اش را زیادتر
کرد و درم فشرده. صدای بغل دستی
نگذاشت عقب فکرش بدود.

- خیلی مدت است اینجا می‌ای؟
افغانی بود. لهجه‌اش داد می‌زد.
حال جواب دادن نداشت. بابی حوصلگی
زمنه کرد:

- آره!
سر برگرداند و به کارگرهایی که تک
و تک، با بیل یا کلنگ و توبره
پیدایشان می‌شد و هر کدام در گوشه‌ای
از میدانه ولو می‌شدند، چشم دوخت.
دو کارگر جوان که با هم تعریف
می‌کردند، از جلویشان رد شدند و
سرش را به دنبال خود چرخاندند.
جوانی‌شان به دلش چنگ انداخت:
"خب معلومه، تا اپنا هنن که نیبان
منو بسون ... معلومه که جامی مونم!"
لجش گرفت. خونش به جوش آمد،
توی کلامی خشمناک نشست و بیرون
ریخت:

- لعنت بر پدیرت ایزدی! لعنت
بر پدیرت محمدی! لعنت بر پدیره‌تون ...

- ایزدی؟
نقهمید بلند حرف زده. بهت زده
پرسید:

- کدوم ایزدی؟
افغانی با دست به دهن او اشاره
کرد:

- خودت گفتی‌ها! گشتی لعنت بر
پدر ایزدی، لعنت بر پدر محمدی ...
آه سردی کشید. یادداشت، روزهای
رفته، از توی غبار بیرون چستند، پشت
سر هم فطار شدند و توی دمنش جان
گرفتند.

□
□
- ما نمی‌ریم بیرون!
- مگم زوره؟ نمی‌ریم!
- مگم ما انقلاب کردیم که بیگار

نگه‌اش به بیل بود.
نک بیل را توی زمین فرو کرده و
دسته‌اش را به دیوار گاه کلی پشت
سرش تکیه داده بود. نسیمی که به
سوز بیلو می‌زد و بوی صبح تابستان
را با خود می‌آورد، زانومایش را
به عم چسبانده و توی بغلش چسبانده
بود. آفتاب تازه داشت تک درختها
و شیروانی ساختمانهای بلند را آتش
می‌زد. مضطرب می‌نمود. موعای
ژولیده‌اش که با نسیم می‌رفسید
و سر به سر می‌کشید، با ریش چند
روز نتراشیده و رسی که در دو سوی
شقیقه‌ها و روی چانه، گله به گله سفیدی
می‌زد، دست به دست عم داده و
فیه‌اش را آتوب می‌کردند. میشی
بوسها میدانه را دور می‌زدند، از
جلوی چشمش آرام می‌پیچیدند و به
طرف سر بالایی خیابان گاز می‌دادند.
قیافه‌های خستکی در نکرده و خواب
آلوده‌ی کارگرها که سر به ستمی میشی
بوس چسبانده و چرت می‌زدند، دلش
را تکان می‌داد.

نوبره‌ی یازده پیروای روی زمین ول
شد و یکی کنارش نشست. سر برگرداند.
کشیده بود و سانه پهن. اما لاف
سپه چرده بود. با صورتی پر از لک
و پیس. لیهایش بازک و به هم چسبیده
بودند و دهانش را توی صورت محو
می‌کردند. گونه‌هایش برآمده و تیز
بود و سر کوچکس ما موهای زیر و کوتاه
و به عم رفته، کوچکتر جلوه می‌کرد.
مردمکهای میشی رنگی که با صورت
سیاه سوخته‌اش همخوانی نداشت،
یک لحظه یلکهای را که از دو سو
کشیده شده و چشما را مورب می‌کردند،
پس زدند و به دنبالش "سلام علیکم"
فلیطی از لای دندانها و لبها بیرون
افتاد. سری جنبانده و سلامش را جواب
گفت. با دلخوری اندیدید: "باز خوش
به حالش که جوونه زودتر می‌برنش ..."
صدای موبور مانیستی جواش را از
او گرفت و به خود کشاند: هنوز سر
و کله‌ی ماسین پیدا نشده، زیر لب
و با خودش گفت:
- این آخریته ... سرویس نفت
پارس!
میشی بوس، با سرعش که دم از

خروش خشمگین کارگران، صدای محمدی را نوبی بلندگو حبس و خفه کرده. مشتها توی فضا چرخید و رو به محمدی و پاسدارها نشان رفت. کارگر دیگری در گوشه‌ی سالن روی میز پرید. چشماپیش که تپور درونشان می‌رفسید و می‌درخسید، چند لحظه روی کارگرها چرخید و بعد روی محمدی که میان پاسدارها ذلیل ایستاده بود دوید. مشتهای تیره کرده‌اش را بالا برد و با صدای بلندی گفت:

- دوستان! رفقای کارگر! ما به حرفای این محمدی و تهدیداش گوش نکنیم. ما زمون ایزدی و ارباشم از اس حرفا و تهدید! زیاد سنگتم ... ما دوباره این کارخونه رو راه می‌اندازیم تا اینا ندونن که این ما بودیم. این

و لحن دوستانه‌ای به صدایش داد:

- چندتا کارگر می‌خواستی دادش؟ بگو تا بگم کدوما تون خوس. کدوما سون بهترین ...

موتورسور تصبانی شد و هوار زد:

- چه خرتونه بابا؟ ما همش به کارگر می‌خوام!

و معطل نگردد. نه کارگر ورزیده‌ای که دسته بیلش را از وسط چسبیده و نوبی هوا معلق نگهش داشته بود اشاره‌ای کرد و او را به سوی خود خواند:

- تو سا نینم عموجون!

قبه توب و دمق منفرق شدند و نگاهپاشان به بالا و پایین خیابان خزید.

- عدش هم کارخانه راستند، ها؟ کدوهای کتس را، که حرتاسر



ما بایم که می‌تونم چرخ این کارخونه رو بچروونیم ... این ما بودیم که انقلاب کردیم و حاکم انقلابمونو نسکم می‌داریم ...

چند لحظه در سکوت کثت و به دنبالش دسهای مست شده‌ی کارگر درغای نهارجوری را نشان داد و شوق زده فریاد کشید:

- هرکس پرتکرده سرفست خودش! ما موتوروا رو روشن می‌کنیم ...

کارگرها به طرف درهای نهارجوری راه افتادند.

هنوز همه‌ی کارگرها از سالن سرورون نرفته بودند که صدای تک تر و به دنبالش رگبار مسلسلای فضای کارخانه را زیر شیون خود گرفت.

حاسبه‌ی رج رفته‌اس در نوار مشکي رنگ و رو باخته‌ای پنهان شده بود، انداخت و دوباره کنار افغانی چندک زد. نفس بلندی کشید و دنباله‌ی حرفپاش را گرفت:

- آره! اول نیرانداری کردن و کارگر رو نرومنون. همه رو بخش و پلا کردن. بعدتم سه چار نفرو گرفتن و سا خودتون بودن و هنوزم که هنوزم خسری ازبون نس ...

- کارخانه را هم سستند، ها؟

سری به تصدیق جنباند و توی چشماپیش افغانی زل زد. چیز آشنایی نوبی چشما بود. نم‌اندانت چی، اما آسا بود. فیافه‌اش به کسی شبیه نبود. نه! این را مطمئن بود که فیلا او را ندیده، اما این چشما، این چشما یا چیزی که از نهنشان می‌جوئید و جلو می‌آمد و چسوخانه را زیر می‌گردد، این نگاه برایش آشنا بود. سرش را پایین انداخت. با انگشتمایش روی خاکی که از دیوار کنده شده و کف پیاده‌رو را پوشانده بود نفسهای دردم و سرهمی کشید و ادامه داد:

- بعدتم درکارخونه رو گل گرفتس و ...

دست افغانی با شدت به بازویش خورد و نکانش داد. فرصت نکرد سر برگرداند.

- یالله!

دو نفر ته میدانچه دنبال کارگر

می‌گشتند. بلند شدند و دویدند. کارگرها شاد و پشیمان سر جا خستکشان رد. ولی هنوز چشم به دهمان مردها داشتند.

- هفت نفر می‌خوایم، اما چه سال. باهاس نشاء کاری‌ام بلند باشد ... یکی دوفتر خودشان راجلو کشاندند و صدای خنده‌ی مردها را در آوردند.

- عمو جون تو که چه‌تم از من پیرونه ... کتتم چه سال!

- بنر نشاء کاری بلدم، چقدر می‌دس؟

- گنتم که، بچه سال می‌خوایم ...

- ساعه، چقدر می‌دین؟! ...

بکشان قد و قواره‌ی کارگر را وروانداز کرد و گفت:

- بچه معلومه، بچه نصفه مزد میبره مگه نه؟! ...

سرن چرخاند و نایید حرفش را از از چشما و دهانهای بقیه ظنید. کارگر که ترس بیگار ماندن وجودش را بر کرده و از چشماپیش می‌تراوید، سرکی کشید و پایین و بالای خیابان را نگاه کرد، ولی خبری نبود. تا حالا چهل بیجانانایی دنبال کارگر آمده بودند، اما او هنوز توی میدانچه مانده بود. شانه‌هایش را بالا انداخت و لبهاش را ورچید. نوبه‌اش را به دست گرفت و دسته‌ی بیلش را محکم چسبید.

- ساعه!

و دنبال مرد راه افتاد و با شوق کودگانه‌ای پرسید:

- ناهازم ندینس؟

مرد برگشت و فرزد:

- ناهازم کدومه دادش من؟ مگه سر کتج خوابیدیم؟

کارگر خندید:

- چرا تصبانی میشی؟ شوخی کردم بابا ...

افغانی عم خودش راجلو انداخت:

- من هم بچه سال یول می‌کومم ... آن یکی که توی کارگرها می‌گشت سر برگرداند:

- ببینم، نشاء کاری‌ام بلدی؟

افغانی زیر لب چند بار تکرار کرد:

- نشاء؟ نشاء کاری؟ نشاء ...

مرد، کلافه و با شتاب پرسید:

- بلدی یا نه؟

سر افغانی به چپ و راست چرخید و مردعا توی انبوه کارگرها خزیدند. افغانی آهی کشید. قدش کوتاه‌تر شد. دست توی جیبش برد و آن را کاوید. حکای دو تومانی بیرون آورد و نوبی مشت فخرده. آهسته آهسته آمد و کنار او، که زودتر از خودش سر خورده بود، نشست. غمین و افسرده شروع کرد با سگ بازی کردن. شستش را زیر انگشت وسط گذاشت و به ته سگه کوید. سگه توی هوا پرید و چرخ خورد. چشمهای هر دو نشان دنبال سگه

دوید. سگه برگشت و شست افغانی دوباره بالا پراندش. بالا و بالاتر. حالا آفتاب به سگه می‌خورد. روز شروع شده بود و دکانها تک و توک کرگروه‌هایشان را بالا می‌کشیدند.

سگه از دست افغانی دررفت و به طرف جوی آب قل خورد. هر دویشان نیم خیز شدند. کف سستش را روی سگه گذاشت و نگهش داشت. نگاهش به پشت و رویش انداخت و به طرف افغانی درازش کرد. افغانی نسیمی کرد و بعد با نفرت و خشمی که تیسمنش را می‌رماند و صورش را سیاه‌تر می‌کرد به سگه نگاهش انداخت و زیر لب گفت:

کجا می‌رفتی؟ توهم فرار می‌کنی ...؟ لاهی سگه را بین انگشتهای تست و اشاره‌اش گرفت و فخرده:

- روزگار ... این آخری است!

و دوباره آن را توی مشتش فخرده.

- آخریش؟! کدوم آخریش؟! ...

حرف مثل نیستردل فگار افغانی را چاک زد و فغمعایش را بسورن ریخت:

- هفت روز است بیگار! ما سنا بچه دارم. هر سنا ناموشند! دو تومانی یول مانده و پنج تا شکم گرسنه و سنا بچه ناخوش ...

و سکوت کرد.

توی دلش فوغاشد. یاد کارخانه از ذهنش سر کشید. نگاه منتظرش بی‌توجه و خیره رون میدانچه و ته خیابان ماند. نوبی دلش کبست:

" دیدی؟ شغش؟! میکه هفت روزه بیگاره. میکه سنا بچه‌ش مریض. میکه همه‌ی زندگیش همین دو تومنه ..."

فکر دیگری آمد و تلاش کرد فکرمای فکلی‌اش را بیراند و خیالش را آسوده کند: " از کجا می‌دونی؟ شاید چاخان می‌کنه، ها؟! " فکر اولی نکذاشت ریشه‌ی این یکی خودش را سفت کند و توی صورش پنچول کشید: " چاخان می‌کنه؟ اونم برا من؟ که چی بته؟ مگه من قارونم و پشتم به گنجه؟! مگه خودش نمی‌بینه که تو بدبخت باهاش گورس گذاشتم؟ سرا چی چاخان کنه؟ " دوباره و این بار با همدردی عمیقی که برضی شفاف در چشماپیش می‌کشاند، به افغانی نگاه کرد. نگاهشان درعم تلاقی کرد. کومه‌ی خاطره‌های درممش یکباره تکانی خورد و یاد کم شده‌ای از گوشه و کنارش بیرون پرید:

- آئی ... سوختم!

کارگرها میله‌ها را روی زمین انداختند. گوره‌ها را ول کردند و به طرف صدا دویدند.

- چه؟

- چی شده؟

- کی بود؟! ...

خودش را جلو کشید. جلال بود. روی زمین افتاده بود و به خودش می‌پیچید.

بوی گوشت سوخته و بوی کهنه دود کم کم فضای سالن را پر می‌کرد و گرمای جسمی کوره‌ها را از یاد می‌برد. سیلیس مذاب از روی میله چکیده و یای چپ جلال را جرزاله کرده بود. کنارش چمانسه زده فریاد جلال حالابه‌ضجه تبدیل شده بود و دمامد و تنها یه کلمه را با صدایی خفه تکرار می‌کرد.

- سوختم ... سوختم ... سوختم ...
کارگرها هنوز بهت زده ایستاده بودند. سر برکردند و نگاهشان کرد؛ - چرا! واسادین؟! بلندس کنس! کارگرها دست زیر شانه و کمر و رانهای جلال انداختند و بلندس کردند. حرفها و سئوالهای س‌جوابشان سین هم رد و بدل شد:
- چرا همجی س‌ند؟
- میله ول شده!
- مگه میله ول میشه پسر! چه حرفا می‌زنی!

- شاید حواسش بیوت شده. شاید خوایش می‌آمده و ننوخته درست میله رو بچرخونه ...

موند. نا یکی دو ساعت دیگه ماں دنبال کارگر ...
خودش نم می‌دانست چنس حسری نسه. اگر نا نیم ساعت دستگر می‌رفتند که رفنه سوهد و اگر نه، باید لسان را بر می‌داسند و دوباره فردا، کلهی ححر، کنار دیوار میدانچه چمانسه می‌زدند و چشمهای حسرت‌نارسان سالا و یابین حسابان و مندانچه را در چننجوی بکی که دنبال کارگر می‌آید زیر و رو می‌کرد.
افغانی، بی‌اعتنا به آمدن که او سعی در کاستنن داشت، نوی خودش طرفه بود. همور سکه را بوی منتش می‌فرد. کلاه به‌گاه له‌پایش می‌خسند، اما حرب و صدایی سرورن نمی‌آید، عم افغانی، عم چه‌هایی که حنا

حرفهای را که تازه می‌جوشتند س‌زد. - طاقت می‌جوآند. خیلی طاقت می‌جوآند. حسته می‌س‌دی، نه؟!
ره‌خسندی له‌پایس را از دو سو کسید و موی از طعنه نوی صدایش دوآند.
- هوم! سخت بود، آره، خیلی سخت بود، اما هرچی بود سالاخوره کار بود. چنام از کلهی ححر رو در و دیوار نبود که س‌نم کی س‌ماد س‌رام ... سالا و یابین و پست مندانچه را از نظر گ‌راند. خری نبود. م‌داس ل‌ر‌زید، سالا س‌سغ و غم فاطمی شد و آهسته‌تر از ره گل‌و بیرون خ‌رد.
- خیلی سخت بود، اما از اون سخ‌رم س‌س. چیزی که م‌ اونوقتاً اصلا فک‌رم س‌م‌کردم ...



با کوره و راری و برد، مادرشان را کلافه کرده بودند، نره دره در وجود او رسه می‌دواند، دردها و غصه‌ها س‌ را ردیف می‌کرد و از ده‌س می‌گ‌راند:
- نا حالا دم کوره کار کردی؟
- کوره؟ کوره‌ی چی؟
- هر جورش که س‌ه.
افغانی سکه را با احتیاط نوی جیش گ‌داشت.
- پارسال نوی کوره‌های آج‌ری‌بودم ...
- م‌م بودم. بازده سال! بازده سال دم کوره واسادم. بازده سال تو کارخونهی شیشه سازی دم کوره واسادم و چون سکی گ‌نم. عمه‌ی جووسویو اونجا گ‌داشتم ...
- می‌دانم. خیلی سخت است.
خیلی گرم است. عم جهم ...
و دست به پیشانی‌اش کشید و

- صد دفعه به این ایزدی‌حروم‌زاده ک‌تیم بایا تو که یول داری، به چند جفت کفش حفاظ دار خ‌ برامون ...
تف به مصبت!
دستمالش را بیرون آورد و عرق بیخ گ‌دهی جلال را که از پیشانی داغ و گر گرفته‌اش بیرون می‌زد یک یک کرد. پلکهای جلال با ناتوانی از هم گ‌بوده شد. نگاهی به او انداخت و دلش را آتش زد.
یک لحظه چشم‌هایش را بست و زیر لب زمزمه کرد:
- گ‌تتم این نکاهو به‌جا دیم! گ‌تتم به چیزی تو چشاش هس ...
- اگر امروز عم جا بمانم، می‌شود هفت روز ...
- نه نه بایا، تو لب نباش! حتما یکی‌ام س‌راع ما میاد. تازه، حالا خیلی

... اما وقتی بیکار موندی ...
میدانچه خالی و خالی‌تر می‌شد. سی چهل نایی بیشتر از کارگرها نمانده بودند. دلش شور افتاد و بیکاری امروز را-توی آفتاب‌ی که سالا آمده و تن روی مندانچه می‌گ‌ستراند، دید و حرف‌هایش را دوباره از سر گ‌رفت:
- ... اما وقتی بیکار موندی. وقتی نا عصر سکه دو زدی و دستت نه به تیگه نون نرسید، اونوقت دیگه تنها دم کوره وانسانی و مرق و خسکی دی‌وونته نمی‌کنه. اونوقت شسته‌های داغی رو که تو تعوم اون یازده سال درست کردی و دورت چیدی تو سرت می‌سکونن ... وقتی چشای بی‌جهما س‌ت می‌بینی که گ‌س‌نه‌شونه و تا میری خونه میدون حطوت، اونوقت که اون میله‌ی داغ کوره رو به جای اینکه بکنن تو ملاط تیتیه که عینهو سرب داغ می‌جوته، می‌چپونش تو چشات ...
ختم تنه به تنه اندوه می‌مالید و در حرف‌هایش شر می‌دواند. افغانی سرش را بین زانوهایش گرفته و گوش به صدا سیده بود.

- آره آره دادش من، وقتی شب با دس خالی و جیب خالی رفتی خونه و زنت به جای سلام گفت که بجهت داره تو نب می‌سوزه، اونوقت که آرزو می‌کنی ای کاش به جای دم کوره توی کوره سودی و می‌سوختم. اونوقت که حالیت مینه بیکاری چقدر از دم کوره واسادن سخت‌تره ...
بعض توی گ‌لوی افغانی آرام و س‌صدا ترکیده بود و اناک گ‌سهی چشم‌هایش را بر کرده بود. صدایش می‌ل‌ر‌زید، موج برمی‌داشت و کلمات، س‌ریده بریده از گ‌لویش بیرون می‌آمدند:
- اگر دو صد تومان داشتیم، هر سه نفرشان را شب می‌بردم مریضخانه ...
اگر بیخ روز پشت عم کار پیدا می‌شد، اجاره‌ی این برج در می‌آید ... اگر هفت‌ای کار بود، یک کیلو گوشت می‌خریدم ...

گوشهای افغانی به انتظار تیز شد و ماند، ولی صدایش نشنید. چند ثانیه‌ای منظر شد و بعد نا تعجب پرسید:
- از کوره سخت‌تر؟ از یازده سال عرق ریختن سخت‌تر؟ ها، چه؟!
- چی؟! خب معلومه، بیکاری!
آه عساکگی بین حرف‌هایش فاصله اداخت. با اندوهی که از زنج، خسکی و عرق داغ و نور س‌الهای کارخانه و بیکاری این روزها مایه می‌گ‌رفت و به صدایش رنگی از اضطراب می‌زد، گفت:
- ... آه بعد از هفت هشت ده ساعت که دم کوره واسادی و چون گ‌ندی، افلا عمر یا س‌ش خیالت نخه که نون و ماسی، گوفنی، چیزی می‌گیری دستت و سرت جلوی زن و بجهت یابین نیس

انک روی کونه‌اش غلطید، با عرق قاطی شد و نوی صورت سوخته‌اش س‌ن گ‌رنگی انداخت. انش‌ت‌های نازک و اسخوانش‌اش با سستی و بی‌حالی روی کونه‌ها کشیده شد و اشکها را پاک کرد. سرش را سالا گرفت و به آفتاب که بالا می‌آمد، عمر روز را کونام‌ن می‌کرد و حرص او را دامن می‌زد، چشم غره رفت.
نگاه و حواسش روی اشکها و لب‌های افغانی خنک شده بود. حرف‌های او به تنش زلزله انداخت. انکار یکی با سنک توی سرش کوبیده بود. غمین شد و کزوی. دلش به درد آمد. فکرها به دیوارهای مغز و ذهنش کوبیده شدند. "بازم که رفتی منبر و این بایا رو آتیش زدی! شنفتی چی گفت؟ یعنی، یعنی، یعنی راس

راسی زندگیش گرو دوست نومه؟! دوست نوم؟! ای روزگار سگ مصب! خب، مگ دوست تومن کم پولیه مرد؟ با دوست تومن چیکار نمیشه کرد؟ با دوست تومن میشه هفتاد هشتاد کیلو نون خرید... با دوست تومن میشه سه چار کیلو گوشت یخی خرید... با دوست تومن میشه یه نصفه کوتی برنج خرید... هه، آره اروای شکمت! آخه کی میاد نصف کوتی برنجو بده دوست تومن؟ تازه، گوشت یخی ام که نده کیما. میومنه همون نون خالی... نه! با دوست تومن یخی نمیشه خرید، هیچی... ولی آخه، مگ خودت دوست تومن داری که... "یک لحظه مکت کرد و بعد زیر لب، اما بی صدا و با خودش گفت: "چرا! با دوست تومن میشه زندگی بچه‌های این افغانیه رو خرید و بهشون پس داد... فقط با دوست تومن، می‌فهمی؟! " سرو کردنش را چرخاند و به دیوار پشت سر تک کرد:

— تف بهت بیاد روزگار سگ مصب! — سر و کله‌ی کمیرسی خاک آلوده‌ای که لبار هیگلش را به عوا می‌پراکند، از روبرو پیدا شد. صدای ناله و فریاد چرخش که توی دست اندازها می‌افتادند، گوش خیابان را می‌آزرد. میدانچه را دور زد. نگاههای حسرتبار کارگرها را دنبال خودش کشید. روزه‌ی خلقهای سر داد و به طرف سر بالایی بیچیده. چند قدمی که رفت، فس فس کرد و ایستاد. امید کمی مایه تن چشما سو سو زد. چندان دردم شکست. هیگلها نیم خیز شد.

درهای دو طرف ماشین کثوبه شد. راننده‌ای چاق و شکم کتده، عمراء مرد میانه سالی که دور تا دور کلاه شاپوی تابستانی شیری رنگش از عرق شوره بسته بود، از ماشین پیاده شدند. درها را به هم کوفتند و به طرف کارگرها آمدند، اما پیش از آنکه به آنها برسند، انبوه بازمانده‌ی کارگرها، آنها را در میان خود گرفتند.

— چند نفر می‌خواهی داداش؟ کارت چیه؟

— دانش مام عتیم. غیر از شاگرد بنایی ام. هر کاری باشه می‌کنیم... من دو سائ وردس اوسا فرج زنجانی بودم!

کلاه شاپویی توی حرفهایشان دويد و ساکتشان کرد:

— گوش کنین! ما یه کار بیس روزه داریم، ییزنه نفر بیشتر نمی‌خوایم... — کارتتون چیه؟

— تو معدن شن و ماسه... کسی تا حالا اونجا کار کرده؟

عمه ساکت ماندند و این بار راننده، با صدای بم و کشدارش گفت:

— کارش زیاد سخت نیس، برا عتیم حقوقش روزی صد و بیس تومنه...

غر کارگرها دنبال حرف راننده دويد:

— چرا صد و بیس تومن؟

— خب میگه بیس روز کاره... ای ناگسا!

کلاه شاپویی نگاهش به ساعتش انداخت و گفت:

— خب دیگه، ما یونزده نفر جدا می‌کنیم، هر کی ام براش صرف نکرد، نیاد!

و شروع کردند به انتخاب.

— تو بیا! تو! تو! تو! تو! تو! تو نه، توام نه!

— چرا؟ مگ خوب کار می‌کنم والله... مگ من چمه؟ مگ اون بقیه چیکار می‌کنن که من نمی‌تونم...؟

سوالها جوابی نمی‌گرفت.

چشمهایش می‌دوید. قلبش به دیواره‌ی سینه کوبیده می‌شد. نفسش تنگی می‌کرد! اینجا رونیگلا کن لاکردار! خب منم هم. درسته که من اون بقیه جوون نیسم، اما هنوزم پیر نشدم... بابا یه نیگلم به من بکن! ای مصبون... " — تو هم بیا!

چشمانش خندید. صورتش بیگاره از شادی ناباوری رنگ عوض کرد. دستهایش را به هم سایید و با بیلبش به طرف ماشین دويد. یکی از کارگرهایی که توی کمیرسی بود دستش را دراز کرد و او را بالا کشید. خیالش آسوده شد. نفس راحتی کشید. عوای صبح را با گرمی آفتاب توی سینه‌اش حس کرد و لذت برد. خودش را کناری کشاند. بیلبش را کف کمیرسی دراز کرد و نگاهش از بالا توی کارگرها دويد.

خشکش زد.

کلاه شاپویی و راننده، پانزده نفری را که می‌خواستند، جور کرده بودند و حالا داشتند به طرف ماشین می‌آمدند. افغانی، توبره‌اش را کنار پایش رها کرده و با فمی که فامتش را شکسته و گچش کرده بود، با چشمهای حسرتبار و ملتمس، کمیرسی و کارگرها را می‌نگریست. دلش فشرده شد. خوشحالی از یاد و صورتش کربخت:

"حتما منو می‌پاد!" خواست دستی تکان بدهد، اما دلش نیامد و خودش را سرتش کرد: "که چی؟! می‌خواهی بیشتر غمش بیدی؟" کارگرها با هم کپ می‌زدند. شادی بیست روز کار مداوم زبانشان را کثوبه بود. خنده‌های سبکباری چهره‌شان را از هم می‌شکفت و یادهای تلخشان را از خاطر می‌زدود. فریادهای ذهنش سر و صدای کارگرها را زیر چتر خود گرفت: "لامصبا با هم اونو نیایرین... مگ! اون جوون نیس... مگ کارگر نیس... مگ بیکار نیس... مگ سه‌تا بچه‌ی مریض نداره... مگ کشته نیس...؟" یک

لحظه کوشید خودش را متقاعد کند: "خب، گفتن که بیشتر از این کارگر نمی‌خوان... تازه، به توجه؟" مکش کرد: "به توجه؟ آره؟! فکر آخرش را رماند و خودش را لعنت کرد: "تو که بچه‌ها مریض نیسی! درسته که بیگاری، اما کشته که نیسی. مگ یادت رفته که گفت عف روزه بیگارم، ها؟ یعنی عف روزه که با نون و آب می‌سازن، اونم تازه اگه نونی تو کار باشه..."

راننده سوار شد و در را به عم کوفت. سرش را از شیشه بیرون آورد و عوار زد:

— رفتیم... و اسارت زد.

با کف دست به دیواره‌ی کمیرسی کوبید. فریادش با عوار راننده و پیت اسارت ترعم آمیخت:

— نیگدرار!

بیلبش را برداشت و پایین انداخت. دستش را به لبه‌ی کمیرسی گرفت. آویزان شد و در میان سکوت کارگرهای حیرت‌زده پایین پرید. فکراعایش را جمع و جور کرد و به سمت کلاه شاپویی که دستش را از شیشه‌ی ماشین بیرون گذاشته بود و با تعجب او را ورنانداز می‌کرد رفت. صدای کلاه شاپویی قدمهایش را کند کرد.

— چی شده؟ چی می‌خواهی؟

سرش را بالا گرفت. سینه‌اش را جلو داد و حرفهایش را که توی ذهنش ساخته بود، بیرون ریخت:

— ببین داداش، من هیچ حواسم نبود. اصلا یادم نبود که نمی‌تونم بیس روز برا شما کار کنم. آخه پس فردا باعاس بوم سر یه کار دیگه می‌دونی، قول دادم... نگاهش را از کلاه شاپویی که همچنان با حیرت به او نگاه می‌کرد گرفت. نگاهش دهانش را باز کند و چیزی بگوید. سر برگرداند و با شوخی که تنش را می‌لرزاند، به افغانی، که حیران و گنگ او را می‌نگریست، اشاره کرد و فریاد زد:

— بیا ببینم! بیا!

و به طرفش دويد.

افغانی توبره‌اش را برداشت و دويد. به عم که رسیدند بازوبانی افغانی را توی پنجه‌عایش گرفت و نوق زده فترد:

— ببین چی میگم. من حواسم نبود. نمی‌تونم برم سر یه کار بیس روزه. قول دادم که پس فردا برم سر یه کار دیگه... — راست؟ پس امروز فردا را... — بی‌خیالش. جور میشه... و او را به طرف کلاه شاپویی، که لای در ماشین را باز کرده و آنها را می‌پایید، کشاند.

جلوی ماشین که رسیدند دستش را

روی شامی افغانی گذاشت. او را جلو داد و با اطمینانی که می‌کوشید صدایش را از آن بر کند خطاب به کلاه شاپویی گفت:

— این رفیقون کارگر واریدیه! خیلی ام جون داره. نیگلا به لافیش نکن. سه ماه باهم تو کوره‌ی زخونه کار کردیم، از همه نفس دارتر بود... از اون استخوان داراس... کلاه شاپویی که هنوز بهشت نشکسته بود، قد و قواره‌ی افغانی را از نظر کتراند. سری تکان داد. لبی روچید، و در حالی که در ماشین را می‌بست گفت:

— باشه! بپر بالا دیر شد!

وجودش از شوق سرشار شد. گرمی آفتاب دلچسبتر می‌نمود. ششم کودکانه‌ای روی لبهایش لرزید. توبره افغانی را که گنج مانده بود برداشت و به طرف دستی که از توی کمیرسی آویزان شده بود نراز کرد. برگشت. دست افغانی را توی دستهایش گرفت و فترد. توی چشمهایش زل زد و زیر لبی گفت:

— بگو بلوچم! نگم افغانی ام!

نو سر مزدم می‌زنس... — سوار شدی؟ بریم؟

افغانی پایش را روی رینگ چرخ گذاشت که خودش را بالا بکشد. یکی از توی کمیرسی مکش کرد. بالا رفت. توبره‌اش را گرفت و گوشه‌ای ایستاد. خشکش زده بود. یک آن توی ذهنش کبخت: "راست نکفت. قول و قراری عم نیست. کار پس فردا کجا بود؟ نه! اگر بود که از صبح تا حالا حرفش می‌افتاد... پس چرا...؟" نشست خیردار شد. دعانش باز شد که چیزی بگوید، اما چشمها و لبهایش که توی صورت او می‌خندیدند جلوی او گرفت. بازعم تلاش کرد، ولی نتوانست. کلمه‌ها به زبانش چسبیده بودند. چیز به درد بخوری پیدا نمی‌کرد: "چی بگویم آخر؟ چی دارم که بگویم؟ بگویم فدایت؟ که خود فدایم شد. بگویم که... چی بگویم آخر...؟" چشمانش دو دو می‌زد و می‌رفت که به اشک بنشیند. کرسنگی را از یاد برده بود. توی وجودش چیزی در حال فوران و پیر کشیدن بود. دستها و پاهایش می‌لرزیدند. نمی‌توانست خودش را کنترل کند.

موتور زوزه کشید. دود ضخیمی از اکوزور بیرون زد و چرخها خس خس کنان روی آسفالت سه کردش بر آمدند. بیلبش را برداشت. یکی دو قدم دنبال ماشین دويد. بغض و شادی کلوبش را بر کرد و توی فریادش نشست: — خیر پیش!

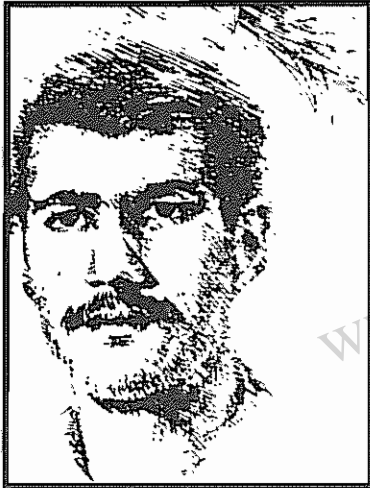
د.ک. — اردیبهشت ۱۳۶۵

حضرت آقای باقر مومنی

پس از سلام بسیار، بهتر است موضوع را بی‌هیچ مقدمه‌ای شروع کنم: جلال آل احمد برای خودش حسابی مساله‌ای شده است. آن خدا بی‌امرز خوب فحش می‌داد، حرف‌های کنده می‌زد، لفاظی و حرافی خوب بلد بود، جار و جنجال راه می‌انداخت و خلاصه خودش را حسابی جا می‌کرد. نثرش هم، یعنی زیانش عم خوب پانزده چرب و نرم بود. به هر حال از برکت این همه زیرکی برو برویی عم پیدا کرد. در میان این قحط الرجال ادبی و غیره، خوب، وقتی کسی فحش می‌دهد، ازون فحش‌ها هم میدهد، طبعاً عده‌ای را و عده‌ی زیادی را هم می‌تواند دور و بر خودش جمع کند. کسی هم نیست که این نورسیده‌ها را راهنمایی کند و به‌شان بگوید که بابا وضع فلانی از کجا خراب است - بکنریم از اینکه عده‌ای از دانایان قوم عم که فی‌نفسه آل احمدی بودند و یا آل احمدی بیش نبودند، تاییدش می‌کردند.

پس از مرگ آن مرحوم عم که وضع بدتر شد. آل احمد شهید شده بود (!) و آل احمد‌های دیگر هم برایش سینه می‌زدند، هر شهیدی عم که متاسفانه عزیز است. در نتیجه گرایش خلق‌الله به کتاب‌های او بیشتر شد. ناشرین هم آتش شور را شورت‌ر کردند. خلاصه، فعلاً چنین است که کتاب‌های آل احمد برو بروی زیادی دارد، تند و تند چاپ می‌شود و خیلی از آن‌هایی را که به هر حال می‌خواهد مغزشان تکانی بخورد، به چاله چوله می‌اندازد، گرفتار کننده‌گویی‌ها و پرت و پلاگویی‌های روشنفکری یرمدا و در عین حال مرتجع می‌کند. هیچ نقد درست و حسابی عم درباره‌ی او و آثار او وجود ندارد. خلاصه مگر کسی ذهن خیلی فعالی داشته باشد تا بتواند از چنگ این مزخرفات فرار کند، یا اینکه اتفاقی با آدمی برخورد کند که چیزی سرش بشود، ورنه باید همانجور

نامه‌ای از حمید مومنی



فدائی خلق حمیدمومنی

غوطه بخورد توی مردابی که توش افتاده. تازه تلف کردن اندیشه و نیروی فکری جوانان تنها ضرر مساله نیست، سرگرمی‌های تلویزیونی و غیره عم این کار را می‌کنند. مساله‌ی اساسی این است که آن خدای‌بیمارز مرتجع بود و حسابی عم مرتجع بود و در نتیجه آثارش ارتجاع را در زیر پوشش فریبنده‌ای رواج می‌دهد. این را عم می‌دانم که آل احمد ممکن است زندگی تمیز و پاک و چنین و چنانی هم داشته بوده، ولی به من چه مساله کاربرد نهایی کارهای اوست. او اگر به قدرت مندان فحش می‌داد، ولی موضعش موضع ارتجاع بود. اگر هم از چیزی محروم می‌کردند، خوب کسانی دلشان برایش می‌سوخت، ولی چیزی نداشت که به دلسوختگان خودش بدهد، بجز همان حرف‌هایی که به صورتی دیگر از دهان ظالم در می‌آید و یا از دهان از ظالم مرتجع‌تر در می‌آید. او با هر چیزی که برخورد می‌کرد، موضعش موضع ارتجعی بود: با خط و تعبیر خط، با روستا، با علم، با فرهنگ، با تکنولوژی و با هر چیزی دیگر. ساده دلان هم می‌دیدند که خوب همه‌ی این چیزها، به این صورتش بد است، در نتیجه نظر آقا را ترجیح می‌دادند. عیب کار از همینجا بود.

الفصه، من شما را حلال بالقوه‌ی این مشکل می‌دانم، مثل اینکه می‌گویند، قرار است آقای به‌آذین کاری راجع به آل احمد بکنند، راستش من ایشان را قبول ندارم، البته برای این کار. محافظه‌کاری خواهند کرد، مراعات طرف را خواهند کرد و خلاصه نخواهند توانست پته‌ی طرف را روی آب بریزند. خلاصه آقای مومنی دست ما به دامانتان، این کار را بکنید، حتماً بکنید، احتیاج عست. زودتر هم بکنید، لازم نیست شکل آکادمیک داشته باشد. قابل استفاده باشد، فقط.

نایب برحق

ای که پنداشتی امام خر است ، بل زخر نیز کند عوش تر است ! غلطی ، مان ! مخور فریب نمود ؛ این نمود است ، بود او دگر است . ای بسا خر که او به پوست شیر ، وی بسا شیر کاو به جلد خر است . خر نماید امام ؛ لیک ، به بود ، نیز درنده تر ز شیر نر است . اوست سرخیل شرزه جانوران ... نی ، غلط گفتم ، او نه جانور است . آدمی خواره ایست مرک سرشت ؛ عزیزی به قالب بشر است . جاں او گردباد منقلبیست کز جنونش دوار ما به سر است . سر او گر کسیست مرک اندیش کهش عم از جنسی مرک بال و پیر است . دل او دوزخیست مرک انبار که به نفت قتال شعله ور است . فتنه کاری بُود ، به عوش و به نوش ، که خود از فتنه نیز فتنه تر است . عوش او عوشی هرزه ای ابلیس ، توش او توش دیو سحرگر است . حیلہ بازیست ماکیاول و ش ، کز سران جهان به حیلہ سر است . نایب برحق امام زمان ، خلف صادق پیامبر است . عمجو آن ، آیت نمیراشی ، عمجو این ، ختم دانش و عمر است . بل کز آن نیز عم نمیراتر ، نیز از این عم شکفت کارتر است . کر امام زمان به چه ره برد ، نایبش سوی چاه راجع است . اگر او خود به چاه اندر شد ، خلقی از نایبش به چاه در است . آن یک آخر زمان غایب بود ، این یک آخر زمان درحضر است . ورنبی تا به قوزکان خون ریخت ، خلفش موج خونش تا کمر است . اگر او خاتم النبوت بود ،

خلفش بین که خاتم البشر است . آن یک اریک قبیله را می کشت ، این یکش عمر قبیله یک نفر است . عمر و دانشی امام نگر که ، به حق ، ختم دانش و عمر است . کر عمر آینه ست و دانش سرو ، آن او سنک و این او تبر است . عمر او بت ز بی عمری ، دانش او ز جهل عم بتراست . سیم و زر نیستش خدای ، اما بدتر از بندکان سیم و زر است . آرمان غمگتنش ، آرمانش ، لیک ، آرمان زمانه ای حجر است . جانور نیست - گفتم این - ور غمگتن ، بی کمان ، از تبار دینوسور است . خصم آزادی است و شادی ، کهش این دو زادگان کفر در شمر است . با زمستان ، چو زاغ ، در پیوند ، وز گلستان ، چو بوم ، بر حذر است . گوید از زندگی ، و لیک او را مرکزاری سترک در نظر است . بنده باشد خدای نغرت را که تو کویی به دوزخش مقر است ؛ دوزخش اصلی عالی ساواک ، خود ، در آنجای ، سرشنجده کر است . کار او دادن " عذاب الیم " عمرکه را برکنام او کبر است . به خدای خود است مانده ؛ بر پیامبر عم این امام سر است . سهمی از مرک می دهد عمه را ؛ نیک ، در کار ظلم ، دادگر است . کان چور و جنایت است و جمود ؛ معدن خوف و خدعه و خطر است . خلق را خدعه و خیانت او خنجر و تیر بر دل و جگر است . از عبايش مگو ، که مرچه بلاست اندرین ستر شوم مستتر است . کور گردد ، چو مصلحت ببیند ؛ نیک ، در کار خویش ، دیده ور است .

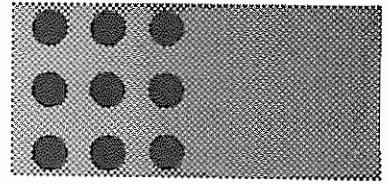
کویی از کین اگر ، به جان شنود ؛ کویی از مهر اگر ، چو کینه ، کر است . تیر مهرش به سینه در نخلد ؛ که زخارای کینه اش سیر است . علم اگر گویدت ، بدان ، جهل است ؛ سود اگر گویدت ، بدان ، ضرر است . آرذت زعر کاین بُود تریاق ؛ دعوت زغبوت کاین شکر است . باغ سبز ارنمایدت ، دوزخ ؛ گل سرخ ار دعد تو را ، شرر است . به بدی ، بدتر از هر آنچه بدی ، به شرارت ، شیرتر ز شر است . حق بُود باطل ، اوست کر برحق ؛ بشریت شر است ، ار او بشر است .

◀ ◊ ▶

چند گویم به خیره ذم امام ؟ ریشه خود دیگر است ، او ثمر است . پروریده ای اصیلی اسلام است ؛ یعنی این دین چو بیخ و او چو بر است . میوه غای بهشت چشم مدار از درختی که دوزخی کهر است . کی رسد شاخ از او به باغ بهشت ؟ - ریشه ای این درخت در سفر است . خیره ، بر شاخ او دخیل میند ؛ شجر عاقبت نه این شجر است . راست گویم ؛ دروغ را بکنار ، بخردا ! گوش عوشت ار نه کر است . دین دروغ است ، راستینش مجوی ؛ راستی دیگر است و دین دگر است . کل بُود گل ، و کر شر بینیش ؛ ور ببینیش گل ، شرر شرر است . تا ندانی گل از شر ، به یقینت هستی مرچه غمگتن در خطر است . بگبل از دین و سوی علم کرای ؛ کاین پیر باز و آن لکلام خر است .

◀ ◊ ▶

نهم مرداد ۶۵ - بیدرکجا
فرعنگ یادار



دنباله‌ای بر مقاله

شاعر بودن ، شاعر شدن



اتهامهایی که رفیق دادستان "س" به من زده است به دو دسته بخش پذیرند:

نخست، اتهامهایی که رفیق دادستان خود نیز آنها را چندان جدی نمی‌گیرد و تنها به قصد جیغ و داد کردن در دادگاه و ترساندن متهم - یعنی برای خالی کردن توی دل " اینجانب غیر نظامی اسماعیل خوبی فرزند محمد ابراهیم متولد سال ۱۳۱۷ دارای شناسنامه‌ی ۲۷۳ صادره از مشهد - است که آنها را به میان می‌کشد؛

و، دوم، اتهامهای جدی به بیان دیگر، صفت‌هایی که "س" در توصیف من به کار برده است به دو دسته بخش پذیرند:

نخست ، صفت‌هایی که، در متن " یادداشت " "س" ، یعنی در کاربرد ویژه‌ای که در زبان و بیان او یافته‌اند، عیج یک چیزی بیش از یک " دشنام " نیستند؛

و، دوم، صفت‌هایی که معنا و محتواشان را می‌توان و می‌باید، در زبان و بیان ویژه‌ی "س" نیز، جدی گرفت.

اینک نخستین دسته از این صفتها :
" حضرت آقا " ،
" بی‌شرم " ،
" احمق " ،
" پرمدها " ،
" شکم بزرگ " ،
و
" تهی مغز " .

دشنام را تنها می‌توان به دشنام

دهنده بازگرداند. یعنی که، اگر من بخواعم " یاسخ " این دشنامها را به "س" بدهم تنها می‌توانم بگویم :

- " حضرت آقا خودتی! بی‌شرم خودتی! احمق هم خودتی! پرمدها هم خودتی! شکم بزرگ می‌خواهی باش، می‌خواهی نباش. اما تهی مغز هم خودتی!"

از این راه، اما، کار ما به جایی نمی‌رسد، یا که، تنها و به ناکزیر، به کتک کاری می‌کشد. چرا که رفیق دادستان می‌تواند صدایش را بالاتر ببرد و، با مشت‌های گره کرده، به من پرخاش کند که:

- " نخیر! خودتی وجد اندر جدت، مرتیکه‌ی ..."

اما دادگاه که جای کتک کاری نیست. هست؟

جدی‌تر باشم. معنا و محتوای هر یک از نخستین دسته از صفتها را نیز، البته، می‌توان جدی گرفت.

برای نمونه، " بزرگ شکمی " نمودی نسبی‌ست. این که اندازه‌ی دور کمر کسی از اندازه‌ی دور کمر کسی دیگری بیشتر باشد، به‌خودی‌خود، نشان‌دهنده‌ی این نیست که اولی بزرگ شکم است و دومی لاغر میان. ممکن است اولی پهلوان اکبر باشد و دومی یکی از آشپزباشی‌های خیله و شکم‌باره‌ی بارگاه ناصرالدین شاه. خنده ندارد. و ناگفته پیداست که اندازه‌ی دور کمر لاغرترین شیر نیز از اندازه‌ی دور کمر فربه‌ترین سوسک بسی بیشتر است. اما، از شما می‌پرسم - و خنده عم ندارد. کدام

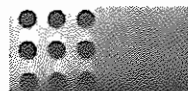
یک شکم گنده‌تر است: شیر یا سوسک؟ " بزرگ شکم " به کسی می‌گویند که اندازه‌ی دور کمرش از اندازه‌ی دور سینه‌ی خودش - با هر معیاری از اندازه گیری که این دو را بسنجیم، (بسی؟ چه اندازه؟) - بیشتر باشد. و، تازه، " بزرگ شکمی "، به خودی‌ی خود و همیشه، " کتبی " نیز نیست. ممکن است کسی، بیچاره، شکمش آب آورده باشد، یا باد کرده باشد. بی‌دلیل نیست، انکار، که نیما یوشیج، در سخن گفتن از " جهانخواران "، از " یای تاسر شکمان " سخن می‌گوید و نه از " بزرگ شکمان " .

باری، و، باز عم برای نمونه می‌گویم، " پرمدها بودن " ، یا " پرادعا بودن " ، نیز نمودی نسبی‌ست.

" ادعا داشتن " یعنی چه؟ " ادعا داشتن " ، برای هر کس در هر زمینه‌ی مشخصی، یعنی گفتن یا باز نمودن اینکه: " من در این زمینه‌ی ویژه توان یا دانش درم یا کافی برای انجام دادن یا انجام ندادن این کار یا گفتن یا رد کردن این سخن یا این اندیشه را دارم " .

شاعر می‌گوید:
" می‌گویم و می‌آیمش از عهده برون " .
بدینسان، برای آنکه بدانیم کسی در زمینه‌ای ویژه پرادعا هست یا نیست، به ترازو یعنی به " ادعا سنج " ویژه‌ای نیازمندیم که کمان نمی‌کنم عنوز اختراع شده باشد. و بگذارید " اندیشه‌ی " اختراع چنین افزاری را، در عمینجا، به نام خود به ثبت

دنباله‌ای بر مقاله شاعر بودن، شاعر شدن



که می‌نویسد: " بسیار متاسفم که ما امروزه در زمینه‌های سیاسی و فرهنگی از دیروزمان عقب‌تریم ((۰)) آنجا که احساس مسئولیت نباشد و قلم به دست آزاد نیز فراوان ((۱)) ما باید شاعر چینی نتایجی باشیم ((۰))" من باور ندارم که " ما " - یعنی " چپ انقلابی " - امروزه در زمینه‌های سیاسی و فرهنگی از دیروزمان " واپس مانده‌تر یا واپس‌گرا تر باشیم. اما، به طور کلی یعنی در سطح جامعه یکی از علتهای واپس ماندگی یا واپس‌گرایی سیاسی و فرهنگی، بی‌گمان، نه " فراوان " بودن بلکه درست برعکس، فراوان نبودن قلم به‌دستان آزاد است.

باری.

و، پس، سخن بر سر، "حق و اجازه داشتن" نیست. سخن بر سر "به خود حق و اجازه دادن" است. سخن بر سر نمودی درونی - اخلاقی است که "س"، خود، آنرا " احساس مسئولیت " می‌خواند. می‌گویند: " در دیزی باز است، حیای کربه کجا (رفته) است؟ " سخن بر سر " پرادهایی " است که عمیقه، و به‌ناگزیر، رنگ و انگی از "بی‌شرمی" نیز برخوردار.

و به راستی که آدم باید بسیار بسیار پر ادعا و بی‌شرم باشد تا اندیشه‌های دیگران را به آسانی " احمقانه " و، در نتیجه، خود ایشان را " احمق " بداند و بخواند.

احمقی چیست؟

احمقی نمودی ویژه از ندانستن نیست. آنکه نمی‌داند، اگر بخواید می‌تواند بیاموزد و بداند. احمقی نمودی است از نتوانستن. احمقی همانا ناتوانی از درست به‌کار بستن دانسته‌هاست. در یادداشتی در کتاب شعر چیست؟ نیز نوشته‌ام که " میان آموختن و دانستن، از یک سو، و درست به‌کار گرفتن آموخته‌ها و دانسته‌ها، از سوی دیگر، شکافی، شکافی ژرف حتی، در کار است. و تنها توانایی

زبان فارسی را به درستی نمی‌شناسد و، با اینهمه، و از سوی دیگر، به خود حق و اجازه می‌دهد که در زمینه‌ی عنری‌ترین و نازک‌کارانه‌ترین کاربرد این زبان که همان، همانا، کاربرد شعری آن باشد نظریه پردازی کند و، یعنی که، " گفتار "ی نیز داشته باشد، به راستی که آدم بسیار بسیار پرادهایی است.

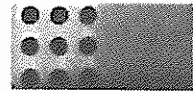
می‌گویم: " به خود حق و اجازه می‌دهد " و بیم آن دارم که این سخن بد فهمیده شود. تا چنین نشود بگذارید بی‌درنگ بیافزایم که " به خود حق و اجازه دادن " تفاوت دارد با "حق و اجازه داشتن". "به خود حق و اجازه دادن" یک مفهوم اخلاقی است " حق و اجازه داشتن"، اما، مفهومی حقوقی است. وجدان فرد است که، عم از درون، به او حق و اجازه می‌دهد یا نمی‌دهد تا، در فلان زمینه چنین و چنان بکند یا نکند. از سوی دیگر، همیشه، یک سازمان یا سازمانگونه‌ی اجتماعی است که، از بیرون، به فرد حق و اجازه می‌دهد یا نمی‌دهد که در فلان زمینه، چنین و چنان بکند یا نکند.

در کستری عنر و ادبیات، سازمانها یا سازمانگونه‌هایی اجتماعی (سیاسی یا دینی، برای نمونه) که به هنرمند یا اندیشمند یا نویسنده یا شاعر حق و اجازه می‌دهند یا نمی‌دهند که، در زمینه‌ی کار خویش، چنین و چنان بکند یا نکند همان، همانا، دستگامهای رسمی یا نیمه رسمی یا نارسمی سانسورند. و من با عجیگونه و با عیج شیوه‌ای از سانسور سر آشتی ندارم و بر آنم که "س" از اندیشه‌ای بس خطرناک - از آنگونه‌ای که، عم درآمداد پیروزی انقلاب، ژدانفیسیم از آن سر بر می‌آورد- سخن می‌گوید آنجا

تاریخ برسانم! باری. با چنین ادعا سنج یا، یعنی، توان سنج و دانش سنجی قواعد بود که ما خواهیم توانست پرادها بودن یا نبودن عرکس در هر زمینه‌ی ویژه را " اندازه گیری" کنیم. در " سنجش " عر " ادعا " بی، باید توان و - یا - دانش " مدعی " را در یک کفه‌ی ادعا سنج " ریخت " یا " گذاشت " و " ادعا "ی او - که گاه کرده یا گفته‌ی اوست و گاه کار یا یا گفته (یا اندیشه) است که تعهد کرده و، اما، از عهده‌ی آن برون نیامده است - را در کفه‌ی دیگر. اگر توان یا - و - دانش او از کاری که کرده یا سخنی که گفته است " سنگین‌تر " یعنی " بیشتر " باشد، باید بپذیریم که او " کم ادعا " ست. اگر توان و - یا - دانش او درست " برابر " یعنی " همسنگ " کاری که کرده یا سخنی که گفته است باشد، باید بپذیریم که او - چگونه بگویم؟ - " بی ادعا " (؟) است. و اگر، اما، توان یا - و - دانش او از کار یا گفته (یا اندیشه) ای که " تعهد " کرده و، اما، از عهده‌اش برنیامده است " سبک‌تر " یعنی " کمتر " باشد، باید بپذیریم که او " پرادها " ست. و - اگر خوش داری، بفرمایید - اینهم " قانون ادعاسنجی ":

مرجه کفه‌ی توان و - یا - دانش یادرعوات - مدعی پرادها ترا

بدین سان کسی که، همچون "س"، برای نمونه، از یک سو، با نوشتن جمله‌هایی همچون " اینک راه کدام است خود حرفی ست درخور تعمین " و " حیف که ماعی سیاه کوچولو در دسترم نیست آنجا که نرس از پیشرفت سنک بزرگی می‌شود برای رخوت و سکون " و " آیا برای نویسنده درکی از این جمله هست "، نشان می‌دهد که وارثان و بافت دستوری و منطق معنایی



دنباله‌ای بر مقاله شاعر بودن، شاعر شدن

داوریست، کانت می‌گوید که می‌تواند بر این شکاف پلی استوار بزند. بسا کسان، اما، که به "نقص تواناییی داوری" دچارند. کانت می‌گوید و این نقص عمان است - کانت می‌گوید - که در روان شناسی احمقی نامیده می‌شود.^۱

نه تنها بسا کسان، که ای بسا سازمانها نیز، که اصول جهان‌نگری خویش را خوب می‌دانند و به جان و دل باور می‌دارند، اما، در به کار بستن این اصول، همچون خر، پای در کل می‌مانند.

حزب توده، برای نمونه، تنها سازمانی سیاسی نیست، در جهان و حتی در ایران، که با همه‌ی برخورداری خویش از کتبیینه‌ی دانش مارکسیستی، عر جای و حر گاه سخن - به سخن لنین - از "تحلیل مشخص از شرایط مشخص" است، یعنی که در برخورد با عر موقعیت پر امکان تاریخی، پی در پی "خائن" از کار درمی‌آید.

و، دور نروم، کسی که همچون "س"، این سخن نادقیق اما درست را که "ماشیفته‌ی شکل عنری نمی‌توانیم باشیم" پشتوانه‌ای می‌گیرد برای نفی کردن مرگونه شکل عنری و نابوده گرفتن همه‌ی معیارهای سنجش ادبی یا - مشخص‌تر بگویم - "شاعر"ی همچون "س"، که از این سخن درست که "همواره جدایی‌ست میان کهنه و نو"، و که، یعنی که، نورا با معیارهای کهنه‌نمی‌توان سنجید! چنین "برداشت" می‌کند که:

"بد چیست و خوب کدام است؟"

۱ - "شعر چیست؟"، دکتر محمود عومن - اسماعیل خوبی، چاپ دوم، ۱۳۵۶، انتشارات امیرکبیر: ص ۸۴.

یا که:

"غلط چیست و درست کدام است؟"

و، در کاربرد شعری خویش از این "برداشت"، به چنین - مثلاً - "شعر"ی دست می‌یابد:

"درموسم گل می به قدح باید ریخت
وزخون عدو کم نه، بیش باید ریخت

تا اینکه شود ذله‌وکلزار وطن

ایمن رزخان، بیش زیبیش باید ریخت"

بی‌کمان، به "نقص تواناییی داوری" دچار است. و "نقص تواناییی داوری" - گفتم که - کانت می‌گوید، همان است که در روانشناسی...

نه! از این راه نباید بروم. از این راه اگر بروم، سرانجام، شاید به "پیروزی" بر رفیق دادستان - "س" را می‌گویم - دست بیایم؛ اما به حقیقتی نخواهم رسید که باز گفتن آن برای دیگر یاران نیز سودمند باشد. آنچه را که تا اینجا - و بی‌کمان "آزر درد" - نوشتم با این خواست و امید نوشتم تا کسانی همچون "س" که بگمگوی رفیقانه را با ناسزاگویی و پرخاشگری یکی می‌گیرند، دریابند که زعرابه‌ی جگرسوزی را که خود با یا از، مایه‌های خشم و عیاو فراع می‌آورند و جام جام آنرا به دیگران می‌نوشانند می‌توان، اگر و آنگاه که لازم باشد، عم در اوج خونسردی و آرامش، به خود ایشان نیز بازچشانند. باری.

و گفته بودم که به سخنان "س" بیش از عمه خواهم پرداخت و، اما، نه - البته - بیش از عمه و کمان می‌کنم آنچه تا همینجا گفته‌ام در برخورد با سخنان ویژه و - به ویژه - آعنک "گفتار" او بس باشد. روی سخنم از این پس، با یارانی خواهد بود که با مقاله‌ی شاعر بودن، شاعر شدن برخوردی منطقی داشته‌اند. و...

نه! نمی‌خواهم بگویم که از "س" روی برمی‌گردانم. من "س" را نیز، به‌رغم آنچه تا اینجا در یاسخ او نوشتم، همچنان تنی از یاران می‌دانم. و یاران با یکدیگر به آسانی قهر نمی‌کنند. و چرا نکویم، که، اگر از آعنک زنده‌ی گفتار "س" بگذریم - و چرا نگذریم؟ - و، یعنی که، اگر اندیشه‌های او را از پوستش زبان پرخاش‌گرانه و پر ناسزای او برعنه کنیم - و چرا نکنیم؟ - با برخی نکته‌های اندیشه‌انگیز رویارو خواهیم شد. با اهمیت‌ترین این نکته‌ها عمنا نکته‌هایی‌ست که پشتوانه‌ی منطقی دومین دسته از صفت‌هایی‌ست که "س" در باره‌ی من به‌کار برده است. اینک آن صفتها.

"ایده‌آلیست"

و دارای "اندیشه (ها)ی پوسیده‌ی فزون وسطایی".
نخست بپردازیم به نخستین این صفتها.

آیا مرا می‌توان، یا باید، یک "ایده‌آلیست" یا - چرا برابر فارسی‌ی این واژه‌ها به‌کار نبریم؟ - یک "تصورگرا" خواند؟

یاسخ خودم به این پرسش به فشرده‌ترین بیان، این است:
عم نه و عم آری.

در کاربردهای بودن شناسانه‌ی واژه‌ی "تصورگرا" - یا - "ایده‌آلیست" - نه، در معنای اخلاقی‌ی این واژه اما، آری.

باید روشن کنم که چه می‌گویم. و، تا روشن شود که چه می‌گویم، بهترین کار این است که نخست سخنانی را که، یادداشت‌وار در بخش پایانی کتاب شعر چیست؟ در روشنگری مفهومیهای "بودن شناسی"، "دانش شناسی"، "ماده‌گرایی" ("ماتریالیسم") و "تصورگرایی" ("ایده‌آلیسم") نوشته‌ام در اینجا نیز بیاورم:

"بودن شناسی حوزه‌ای‌ست از فلسفه که پرسشهای بنیادی آن



این نظریه که بودن عمان به اندیشه آمدن است یعنی که هر چه عست به اندیشه می‌آید و مرچه به اندیشه بیاید عست.

"اندیشه"، در این بیان مبهم است. می‌توان آنرا "تصور" فهمید، یا "ادراک"، یا "فهم"، یا، حتی، "احساس" یا "نگرش".

پیشنهاد کننده‌ی باستانی این نظریه پارتمید است.
تصورگرایی نیز، البته، گونه‌هایی دارد.

من کرایبی (سولیسیسم)) دکارت و برخی پوزیتیویست‌های منطقی، همچون رودلف کارناپ و اوتونویرا، را داریم؛ و تصورگراییی دانش‌شناسانه‌ی کانت و شوپن‌هوفر را؛ و تصورگراییی خداشناسانهی بارکلی را؛ و تصورگراییی مطلقی هگل را؛ و عمه‌خداییی اسپینوزا را.

روشنگریی گونه‌های تصورگرایی را نیز، اما، اینجا و اکنون نژم نمی‌بینم.^۳
بسیار خوب.

اکنون می‌توانم به اینهمه‌بیافزایم که من، در بودن شناسی، گونه‌ای از ماده‌گرایی را که عمان، عمانا، ماده‌گراییی علمی باشد باور می‌دارم. باور می‌دارم، یعنی، که مرچه عست یا مادیست و یا از فرانمودهای ماده است و که ماده عمانا ماده‌ی در حرکت است که عستی آن وابسته به عیج چیز دیگر نیست و تضادهای درونی آن خاستگاه هرگونه تحول و تکامل است.

کفتم دارد، در اینجا، که "علمی" خواندن اینگونه از ماده‌گرایی درست به این دلیل است که این گونه از ماده‌گرایی "علم" یعنی- دقیق‌تر بگویم - "علوم دقیق" را پشتوانه‌ی خود می‌گیرد، بی‌آنکه، در زمینه‌ی عیج یک از این علوم عیجگونه دعوی پیشین

۳ - 'شعر چیست؟'، صص ۹۹ تا ۱۰۱

ماده‌گرایی خام: از مثلا، ماده‌گراییی مکانیستی، به گونه‌ای که، برای نمونه، لامتری و کلسندی از آن سخن می‌گفتند. و، پس، برای نمونه، از چیزی به نام "اندیشه" نمی‌توان سخن گفت؟ یا، باز عم برای نمونه، از چیزهایی به نام "ارزشهای اجتماعی"؟

- چرا! اما "اندیشه" چیزی جدا و فراتر از ساختمان مادی منز و دستگاه عصبی نیست. و "ارزشهای اجتماعی" چیزهایی جدا و فراتر از زیرساخت مادی جامعه‌های انسانی نیستند. "اندیشه"، به خودی‌خود ماده نیست: اما از "فرانمود"های ماده است. و همچنین اند "ارزشهای اجتماعی".

پس، ماده‌گرایی، در بنیاد، یعنی این نظریه که مرچه عست یا مادیست، و یا از فرانمودهای ماده است. و "ماده"، البته، "ماده‌ی در حرکت" است، که عستی آن وابسته به عیج چیز دیگر نیست و تضادهای درونی آن خاستگاه هرگونه تحول و تکامل است.

و این صورتیست از بیان ماده‌گراییی علمی، که مارکس و انگلس و پیروان ایشان، بر بنیاد آن، و با به‌کار بستن روش دیالکتیک هگلی می‌کوشند تا چگونگی پدید آمدن جهان و روند تکامل یافتن انسان را روشن کنند.

در روشنگریی گونه‌های ماده‌گرایی، می‌باید با اندیشه‌های عراکلیت، دموکریت، لوسیپ و برخی دیگر از فیلسوفان باستانی آغاز کرد و نیز، و به‌ویژه، بنیادهای دیالکتیک هگلی را بازشناساند. و...

اینجا و اکنون، اما، کمان نمی‌کنم جا و هنگام این کار باشد.

و تصورگراییی، در بنیاد، یعنی

اینهاست:

بودن (وجود، عستی... چیست؟
بودن (وجود؟ عستی‌ی) چه چیزهایی را، و به چه دلیل، می‌توان باور داشت؟

انسان چیست، کیست، چگونه هست و چرا هست؟

باید روشن باشد که بودن شناسی، بدینسان، عم از جهان سخن می‌گوید و عم از انسان: هم جهان‌شناسیست و عم انسان‌شناسی، از دیدگاه و در معنایی فلسفی، البته.

دانش‌شناسی، اما، حوزه‌ایست از فلسفه که یرسهای بنیادی آن اینهاست:

شناسایی (علم، دانش، پندار... چیست؟

شناسایی از کجاست؟ یعنی شناسایی از چه، از کجاست، که سرچشمه می‌گیرد؟ (از حس برای نمونه؟ یا از تجربه؟ یا از خرد؟ یا...)

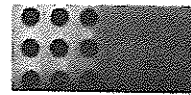
شناسایی تا کجاست؟ یعنی گستره‌ی شناساییی انسانی چه مرزهایی دارد؟ یعنی چه یا چگونه چیزهایی برای انسان شناختنی و دانستنی‌اند (وجه چیزهایی نه؟)

در دانش شناسی، بدینسان، سخن بر سر ذات شناساییست، و خاستگاه آن، و گستره یا مرزهای آن.^۴

"ماده‌گرایی، در بنیاد، یعنی این نظریه که کور، یا- بهتر بگوییم - خمیرمایه‌ی کیهان عمانا ماده است:

یعنی که، پس، فراتر از مرزهای گسترده‌ی ماده، یا ماده‌ی گسترده، عیج نیست؛ یعنی که، پس، مرچه عست مادیست. این، اما، خام‌ترین صورت بیان ماده‌گراییست: یا، بیانیست از

۴ - 'شعر چیست؟'، صص ۹۶



دنباله‌ای بر مقاله

شاعر بودن، شاعر شدن

و ویژه‌ی علمی داشته باشد. اینگونه از ماده‌گرایی درست به این دلیل "علمی" است که در باره‌ی ساخت یا ساختار ماده هیچگونه دعوی پیشین و ویژه‌ی علمی ندارد. به بیان روشن‌تر، اینگونه از ماده‌گرایی تنها می‌پذیرد که ماده در خود، برای خود و به‌خودی خود هست و - یعنی که - هستی آن وابسته به هیچ چیزی فراتر از آن نیست. در زمینه‌ی این پرسش که "ماده چیست؟"، اما، اینگونه از ماده‌گرایی هیچگونه پاسخ پیشین و ویژه‌ای ندارد. گونه‌های باستانی ماده‌گرایی در یونان کهن برای نمونه، که یکی بر آن بود که جهان از اتمهای بخش ناپذیر ساخته شده است و دیگری بر آن بود که گوهر جهان آب است و سومی بر آن بود که گوهر جهان آتش است و مانده‌های اینها، عیج یک "علمی" نبودند و درست به این دلیل "علمی" نبودند که در باره‌ی گوهر یا ساختار جهان یا ماده هر یک دعوی "علمی"ی ویژه‌ای داشتند؛ و طبیعی بود که دیر یا زود همه‌ی آنها، هر یک به گونه‌ای با یافته‌های علمی در تضاد افتند. ماده‌گرایی علمی، اما، تنها می‌پذیرد که ماده هست و این پرسش را که "ماده چیست؟"، در نیست، به "علم" یعنی به علوم همچون فیزیک وامی‌گذارد.

باری در بودن شناسی، پس، من خود را یک "ماده‌گرا" می‌دانم؛ و معنای این سخن اینست که من، منطقی، نمی‌توانم عیج یک از گونه‌های بودن شناسانه‌ی تصورگرایی را - نیز - باور داشته باشم.

در برابر گونه‌های بودن شناسانه‌ی ماده‌گرایی و تصورگرایی، اما، گونه‌ی ویژه‌ای از ماده‌گرایی و گونه‌ی ویژه‌ای

از تصورگرایی را - نیز - داریم که می‌توان آنها را، به ترتیب، "ماده‌گرایی ارزشی" و "تصورگرایی اخلاقی" (یا "انسانی") نامید.

ماده‌گرایی ارزشی همان "ماده پرستی" است؛ سرسپردگی و دل‌سپردگی به "مال" و به "داشتن" است. و این، به روزگار ما به‌ویژه یکی از ویژگیهای آشکار منش بورژوازی "است". تصورگرایی اخلاقی (یا انسانی)، اما، یعنی سرسپردگی و دل‌سپردگی به آرمانهای اخلاقی (یا انسانی). واژه‌ی "ایده‌آل" به معنای "آرمان" نیز هست. و "ایده‌آلیسم"، در این معنا، یعنی "آرمان‌گرایی": یعنی "آرمان‌داری" و "آرمان‌خواهی": یعنی سرسپردگی و دل‌سپردگی به آرمانهای والایی که انسانیت انسان را می‌سازند: یعنی سرسپردگی و دل‌سپردگی به آرمانهای والایی همچون آزادی، برابری، راستی، زیبایی و نیکی. و این یکی از ویژگیهای منشی‌ست که، در سراسر تاریخ، به‌ویژه همه‌ی انقلابیان از آن برخوردار بوده‌اند.

و انگلس کمان می‌کنم نخستین کسی باشد که درمی‌یابد که بسیاری از کسانی که در بودن‌شناسی تصورگراییند - شکفتا که - در اخلاق بیش از همگان ماده‌گرایند؛ و که، برعکس، بیشتر کسانی که در بودن‌شناسی ماده‌گرایند به راستی که - در اخلاق بیش از همه تصورگراییند - باری.

و من، پس، خود را در بودن‌شناسی یک ماده‌گرا می‌دانم و در اخلاق یک تصورگرا.

اما آیا این پاسخ کافیست؟ کمان نمی‌کنم.

این همه می‌تواند، در دعان یا از قلم من، "ادعایی بزرگ و بی‌بنیاد بیش نباشد."

خود را چنین و چنان دانستن به‌راستی نه شرط لازم چنین و چنان بودن است و نه شرط کافی آن.

نمونه‌وار بگویم: بسیار بوده‌اند و هستند، از یک سو، کسانی که، بی‌آنکه خود بدانند، ماده‌گرا بوده‌اند و هستند؛ و بسیار بوده‌اند و هستند، از سوی دیگر، کسانی که خود را، در جهان نکری، کمونیست می‌دانسته‌اند و می‌دانند و، اما، در زندگانی روزانه‌ی خویش، یاد بسیاری یاد برخی از کفار عالم یا کردارهای خود، خرده‌بورژواهایی تنگ چشم و کوتاه بین، یا حتی دین زدگانی سخت‌گیر و واپس‌گرا بیش نبوده‌اند و نیستند.

اینکه من خود را یک "ماده‌گرا" می‌دانم، پس، به عیج روی کافی نیست. یعنی، بسا که من با اینهمه، دانسته یا ندانسته، اندیشه‌هایی داشته باشم، یا اندیشه‌هایی را باور داشته باشم، که با اصول ماده‌گرایی منطقی عمخوانی نداشته باشند. ماده‌گرایی علمی یک نظریه‌ی فلسفی پیشرفته و پیشرو است. بسا، اما، که من، دانسته یا ندانسته، اندیشه‌هایی داشته باشم یا اندیشه‌هایی را باور داشته باشم، که ریشه در باورهای "پوسیده‌ی قرون وسطایی" داشته باشند.

من آیا، در مقاله‌ی شاعر بودن، شاعر شدن، سخن یا سخنانی گفته‌ام که بیانگر یا نشانگر داشتن یا گرایش من به یک "اندیشه‌ی پوسیده‌ی قرون وسطایی" باشد؟

"س" چنین می‌پندارد. با "اندیشه (ع)ای قرون وسطایی".

این دومین صفت از دسته‌ی دوم از صفت‌هایی است که "س" در باره‌ی من به‌کار می‌برد. و یاران دیگری نیز هستند که در این زمینه، در بنیاد، با او هم‌پندارند.

اکنون باید بگویم تا نشان دهم که این پندار نارواست. (دنباله در شماره‌ی آینده)

میتوانید نشریات "کار"، "ریگای گول"، "بامی استار"

و "جهان" را از نشانی های زیر درخواست کنید

۶ شماره - ۱۵۰ شیلینگ ۱۲ شماره - ۲۹۰ شیلینگ	I.S.V.W. Postfach 122 Post AMT 1061 Wien, Austria	اتریش
۶ شماره - ۲۰ مارک ۱۲ شماره - ۳۵ مارک	R.E. Postfach 831135 6230 Frankfurt M80 West Germany	آلمان غربی
۶ شماره - ۸ دلار ۱۲ شماره - ۱۵ دلار	Hadi P.O.Box 419 N.Y., N.Y. 10185 U.S.A.	آمریکا
۶ شماره - ۶ پوند ۱۲ شماره - ۱۱ پوند	O.I.S BM Kar London WC1N 3XX England	انگلستان
۶ شماره - ۱۲۰۰۰ لیر ۱۲ شماره - ۲۲۰۰۰ لیر	Masoud-M C.P. 6329 Roma Prati Italia	ایتالیا
۶ شماره - ۵۰۰ فرانک ۱۲ شماره - ۹۰۰ فرانک	E.I. B.P. 8 1050 Bruxelles 5 Belgique	بلژیک
۶ شماره - ۹۰ کرون ۱۲ شماره - ۱۸۰ کرون	I.S.F. P.B. 998 1500 Copenhagen .V Denmark	دانمارک
۶ شماره - ۸۰ کرون ۱۲ شماره - ۱۲۰ کرون	I.S.F. Box 50057 10405 Stockholm Sweden	سوئد
۶ شماره - ۷۰ فرانک ۱۲ شماره - ۱۲۰ فرانک	A.E.I.F. , B.P. No 401 75962 Paris Cedex 20 France	فرانسه
۶ شماره - ۱۰ دلار ۱۲ شماره - ۱۸ دلار	ISS P.O. Box 372 Ahuntsic Station Montreal, P.Q. H3L 3N9/ Canada	کانادا
۶ شماره - ۹۰ کرون ۱۲ شماره - ۱۷۰ کرون	I.S.O.U. P.B. 12 7082 Kattem Norway	نروژ
۶ شماره - ۲۲ فلورن ۱۲ شماره - ۴۰ فلورن	P.B. 11491 1001 G.L. Amsterdam Netherlands	هلند
۶ شماره - ۳۰ روپیه ۱۲ شماره - ۵۰ روپیه	P.O. Box 7051 New Delhi 65 India	هند

برای تماس با کمیته خارج از کشور سازمان چریکهای فدایی خلق ایران با نشانی زیر مکاتبه کنید:

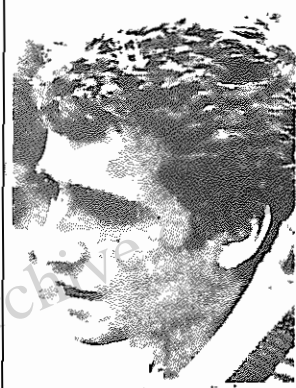
A.C.P.
B.P. 54
75261 Paris Cedex 06
France.

★
صدای فدایی

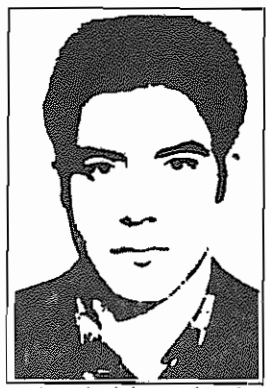
برای تماس با
با نشانی زیر مکاتبه کنید:

A.C.A.
B.P. 43
94120 Fontenay-sous - Bois
France .

یادواره به خون تپیدگان



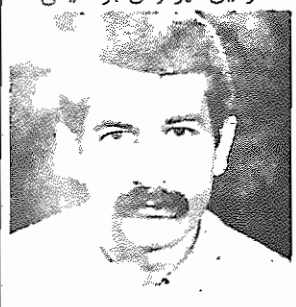
رفیق مسعودبیری



رفیق کبیرسیامک اسدیان



رفیق مهرنوش ابراهیمی



رفیق حمیدصفری



رفیق محمدکسوزانی

آیا میرزا کوچک خان

یک انقلابی بود؟

گسترده‌تر ند، که ما به نوبه‌ی خود سعی خواهیم کرد در آینده گامهایی در این جهت برداریم.

اما از این جنبه که بگذریم، پاره‌ای از انتقادات رفقا کاملا ناروایند. از آن جمله انتقاد رفیقی است که جهان را به سوسیالیست دانستن کوچک خان متهم ساخته است. عمین رفیق، در بخشی از نامه‌ی خود، اضافه کرده است که "عنوان کردن جمله تشکیل جمهوری سوسیالیستی گیلان از سوی میرزا کوچک خان جنگلی نمی‌تواند درست باشد". بدیهی است که در عین کجای مقاله‌ی مذکور کوچک خان "سوسیالیست" خوانده نشده است و در مورد جمهوری گیلان گفته شده: "در تاریخ ۱۴ مرداد ۱۲۹۹ تشکیل جمهوری سوسیالیستی گیلان از سوی میرزا کوچک خان جنگلی اعلام شد" (جهان ۴۳، صفحه‌ی ۲۲). کوچک خان، در میان اهالی گیلان، شخصی سرشناس و مورد احترام بود، در صورتی که دیگر رهبران جنبش، که اغلب از سایر نواحی ایران و برخی از پاکو آمده بودند، در میان اهالی منطقه چهره‌های شناخته شده‌ای نبودند. حتی احسان‌الله خان، که قبل از تشکیل جمهوری مدتها در جنبش جنگل شرکت داشت و در کنار کوچک خان مبارزه کرده بود، به اندازه‌ی میرزا در میان اهالی شناخته شده نبود. خود او در خاطراتش اشاراتی به محبوبیت میرزا در میان دهقانان و اهالی شهرها کرده و گفته است که چگونه، قبل از سخنرانی در اجتماعات، از سوی میرزا به حضار معرفی می‌شده است. بنا بر این، طبیعی است که واقعه‌ی مهمی همچون اعلام یک جمهوری مستقل از حکومت مرکزی توسط چهره‌ی محبوب و سرشناسی چون کوچک خان انجام پذیرد. خصوصا که او سمت ریاست دولت موقت انقلابی را نیز عهده‌دار بود. به این گفته سلطانزاده در مقاله‌ی تحت عنوان "وضع اقتصادی

مدف از درج آن مطلب مختصر همانا بزرگداشت تشکیل اولین جمهوری سوسیالیستی در ایران، چون یک واقعه‌ی مهم تاریخ کشور، بود نا ارایه دادن یک بررسی تاریخی از اتحاد بین جنگلیها و کمونیستها و توان ایدئولوژیک - مبارزاتی نیروی موجود در این اتحاد. بدیهی است که مطلبی بدین کوتاهی به عین روی نمی‌توانست، برای نمونه، نتیجه بگیرد که جنبش گیلان در اثر محافظه‌کاری و بعضا "خیانت" کوچک خان مذمعی، یا تندروی برخی عناصر خرده بورژوازی چپ و یا اشتباغات و ندانم کاریهای رهبری حزب کمونیست ایران، به شکست کشیده شده است. این مسایل و بسیاری مسایل دیگر، عمجان که از انتقادات متنوع رفقا نیز مشهود است، در خور مطالعه‌ای به مراتب دقیق‌تر و

به دنبال درج مطلبی تحت عنوان "در گرامیداشت سالروز تشکیل جمهوری سوسیالیستی گیلان" در جهان ۴۳، نامه‌های انتقادآمیزی از خوانندگان جهان دریافت داشتیم. برخی از خوانندگان بر ما خرده گرفتند که در این نوشته به جنبش جنگل اعمیتی زیاده از حد داده و "بی آنکه اصولا صحبتی از ضعف و زبونی افکار خرده بورژوازی ارتجاعی و مذمعی میرزا کوچک خان مطرح باشد"، به اشتباه سعی کرده‌ایم، "یک خرده بورژوازی مذمعی متزلزل را که به جنبش دمکراتیک خیانت می‌کند به یکی از کبیرترین و معروف ترین کمونیستهای ایران"، یعنی حیدرخان عموآوغلی، "برتر" جلوه دهیم. رفیقی نیز، ضمن انتقاد از فقدان تحلیل تاریخی در نوشته‌ی مذکور، ما را متهم به "سرعم بندی کردن چند جمله و معرفی میرزا به عنوان یک سوسیالیست" کرده است.

دسته‌ای دیگر از رفقا، ضمن اشاره به لزوم ارایه‌ی بحثی با تحلیل بیشتر از جنبش جنگل، نیاز به یک بررسی غنی‌تر از نقش میرزا کوچک خان از یک سو و کمونیستها از سوی دیگر و دستاوردها و اشتباغات هر دو جناح را تاکید کرده‌اند. ما در مقاله‌ی کنونی سعی خواهیم کرد، به اختصار، به پاره‌ای از این انتقادات پاسخ دهیم. * قبل از هر چیز، باید بگوییم که

* - برخی از نامه‌های انتقادآمیز رفقا در صفحات "از خوانندگان" در جهان ۴۵ درج شده‌اند.



در ایران و حزب کمونیست ایران" توجه کنید: " نام و شهرت کوچک خان در سال ۱۹۶۰ هنگامی که او پس از طرد انگلیسیها توسط قوای روسیه شوروی از کیلان، در رشت جمهوری را اعلام کرد و حکومت موقت را تشکیل داد، در سراسر ایران پیچیده" (تاکید از ماست)

انتقاد دیگر در رابطه با اشاره‌ی ما به برنامه‌ی مبارزاتی جنبش جنگل مطرح شده است. رفیق انتقادکننده می‌پرسد ، " در صورتی که میرزا با مصادره‌ی اموال خانها و ملاکین مخالف بود " ، " پس مبارزه‌ی گسترده علیه خانهای محلی چه مفهومی دارد ؟ " " عمین رفیق در جای دیگر اضافه می‌کند " هدف جنگلیها در سالهای اول به جز مشت‌ی الفاظ و عبارات شیوا، حاوی افکار و اندیشه‌های اجتماعی و اقتصادی شخصی نبود "

به احتمال زیاد، ادعای رفیق در مورد مخالفت میرزا کوچک خان با امر مصادره‌ی زمین درست است، اما آنچه ما در جهان ۴۳ گفته‌ایم در اشاره به کل جنبش جنگل است. میرزا کوچک خان، علی رغم موقعیتش چون رهبر جنگلیها، تبلور مجموع آرمانهای سیاسی - اجتماعی طیفهای مختلف درون جنبش جنگل نبود. از جمله جناحهای طرفدار خالو قربان و به ویژه احسان‌الله خان طیفهای چپ این جنبش را تشکیل می‌دادند. از آن گذشته، این جنبش، آنچنان که رفیق ما پنداشه است، فاقد برنامه و هدف نبود. برنامه‌ی جنگلیها حاوی اندیشه‌های اجتماعی و اقتصادی شخصی است که حتی با معیارهای امروزی نیز ترقی خواهانه به شمار می‌روند. از آن جمله‌اند، " تساوی زن و مرد در حقوق مدنی و اجتماعی " ، " آزادی فکر، عقیده، اجتماعات، مطبوعات، کار، کلام، تعطیل " ، " انفکاک روحانیت از امور سیاسی و معاشی " ، " ممنوع بودن کار

مزدوری برای اطفالی که نشان به ۱۴ سال نرسیده " ، " تحدید ساعات کار در شبانه روز منتها به هشت ساعت ... " و بسیاری دیگر. " در بخش اقتصادی این برنامه در مورد حق مالکیت ارضی چنین تصریح شده است: " مالکیت اراضی با ملاحظه تامین معیشت عمومی تا حدی تصدیق می‌شود که حاصل آن عاید تولیدکننده شود. " (تاکید از ماست) این بند آشکارا در جهت تضعیف بزرگ مالکی و بسط خرده مالکی و حمایت از خرده بورژوازی روستا تدوین شده است. حتی قبل از تشکیل جمهوری کیلان، جنگلیها اموال و اراضی بسیاری از حکمرانان محلی، افسران دولتی و خانهای وابسته به حکومت را مصادره کرده بودند. "

پس از تشکیل جمهوری در کیلان، سوسیال دموکراتهای ایرانی به دنبال تبلیغات گسترده و ترویج افکار انقلابی در میان دافعان، رفته رفته از محبوبیت و نفوذ ویژه‌ای برخوردار شدند. اشاره‌ی رفقا به وحشت میرزا و جناح محافظه‌کار جنگلیها از " ریشه‌دار شدن انقلاب " کاملا صحیح است. ما، در مقاله‌ی مزبور، از این چگونگی چون یکی از عوامل موثر در رویکردان

شدن میرزا از جنبش انقلابی نام برده‌ایم. اما همچنان معتقدیم که، ضمن در نظر گرفتن اعمیت این امر، نمی‌توان آن را تنها دلیل شکست جنبش انقلابی کیلان دانست. انقلابیون کمونیست ایران، علی رغم مصوبات کنگره‌ی انزلی مبنی بر اتحاد مقطعی با جنگلیها و شخص میرزا، در بسیاری موارد عملا شیوه‌هایی را به کار می‌بستند که در جهت نفی این اتحاد بود. اختلاف نظرها در میان رهبران حزب کمونیست و عشایری دشمنان در بهره‌برداری ارتجاعی از این اختلافات جنبه‌ای دیگر از مساله است که در خور مطالعه‌ی دقیق و بحث و تبادل نظر است.

جنبه‌ی با اعمیت دیگری از مساله عمده تغییر سیاست دولت انقلابی شوروی نسبت به حکومت مرکزی ایران پس از قرارداد ۱۹۲۱ است. فشار مقامات شوروی بر جنگلیها مبنی بر مشارکتی جنگ علیه دولت مرکزی، به نظر ما، تاثیر قابل توجهی در عرجه تیره‌تر شدن روابط کوچک خان با انقلابیون کمونیست گذاشت. روتشتین، سفیر شوروی، در مراسلات خود با میرزا، همراه از او تقاضا می‌کند که دست از مبارزه بکشد و در دستگاه دولتی در منطقه شغلی بپذیرد.

در بخشی از نامه‌ی روتشتین به میرزا آمده است: " شما ملتفت هستید که از روی مواد قرارداد ما مجبور هستیم که دولت را از وجود و عملیات رولوسیونرهای ایرانی مستخلص سازیم " (تاکید از ماست) . در بخش دیگری از همان نامه آمده است: " در ملاقات اولی که من ((روتشتین)) با سعدالله درویش کردم او را از نظریات خود یعنی ضرر امتداد عملیات انقلابی در شمال مستحضر ساخته و خواهمش کردم که شما را از نظریات آگاه ساخته تا عملا مجری دارید. "

احمد سلطانزاده، در مقاله‌ی ارزشمندی در مورد اوضاع اقتصادی



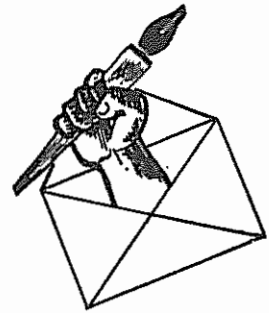
و وضعیت جنبش انقلابی در ایران، در سال ۱۹۲۲، برخوردی گزرا به دلایل شکست جنبش و نقش میرزا در این امر می‌کند. او، با اشاره به گذشته‌ی مذعبی، دید خرافی و محدود میرزا می‌نویسد، "بزرگ‌ترین اشتباه او و گروهش در آن بود که فکر می‌کردند می‌توانند نفوذ انگلیسها و حکومت شاه را تا حد معینی با کمک مالکان 'لیبرال' یعنی عمان کسانی که درست یشتیان عم‌شاه و عم انگلیسها هستند از بین ببرند." سلطانزاده اضافه می‌کند که، بر اساس عمین چکونکی، بین میرزا و کمونیستها از یک سو و جناحهای درون جنبش جنگل از سوی دیگر اختلافاتی پدید آمد که بعداً موجب انشعاب شد. "گروه دست چپ به ریاست احسان‌الله خان فایق شد و باتکاء دسته‌های مسلح، طرفداران کوچک خان را برکنار نمود (اواخر ژوئیه ۱۹۲۰) و حکومت جدید را تشکیل داد. این کشمکشهای داخلی که ما امرانه توسط عمال شاه دامن زده می‌شد تاثیر شومی بر روند آتی حوادث گذاشت؛ و با گرویدن خالوقربان، با واحد مسلح تحت فرماندهی خود به فشون شاه پایان یافت. این خیانت بی‌سابقه سرنوشت انقلاب کیلان را از پیش تعیین کرد." ۱۱ در حاشیه‌ی عمین مطلب، سلطانزاده این توضیح را اضافه کرده است، "خالوقربان پس از وساطت سفیر شوروی در تهران و کنسول آنان در رشت جنبش جنگل را ترک کرد و به شهرداری انزلی نیز کهارده شد. احسان‌الله خان نیز در اثر عمین وساطت خانه نشین شد و بعداً به شوروی عزیمت کرد. میرزا برعکس علی‌رغم وساطت مکرر نمایندگان شوروی حاضر نشد با دولت مرکزی کنار آید." (عمانجا) در دنباله‌ی عمین

مقاله، سلطانزاده به بررسی نقاط قدرت و ضعف حزب کمونیست می‌پردازد. او، ضمن اشاراتی به کم‌تجربگی اعضای حزب و فقدان آمادگی کافی تنوریک ایشان، اضافه می‌کند که، "عمیات رمبری حزب در اثر این نارسایی‌ها، خطاها و انشعابات زیادی مرتکب شد که به منازعات داخلی و انشعاب منجر گردید ولی در آغاز سال ۱۹۲۲ پس از مداخله‌ی جدی کمیته‌ی اجرایی بین‌المللی کمونیست، تمام این مشاجرات فرساینده از بین رفت." ۱۲ رفیق جزئی نیز، در اثر خود "جمع بندی مبارزات سی‌ساله‌ی اخیر در ایران" اشاراتی به عوامل کوناکونی که شکست جنبش انقلابی کیلان را باعث شد می‌کند. جزئی مشخصاً دو عامل را متذکر می‌شود: یکی فشار و کارشکنی "ملیون تهران در کار ائتلاف کیلان" و دعوت میرزا به "جدایی و طرد کمونیستها" ۱۳ و، دیگر، تضعیف جنبش جنگل در اثر خروج شورویها و تجزیه‌ی جنبش ۱۴. ایوانف نیز، "در کتاب تاریخ نوین ایران" (علی‌رغم کاستیهای جدی این کتاب در امر تاریخ‌نگاری) بسیاری از عوامل طرح شده در بالا را در امر شکست جنبش کیلان، متذکر می‌شود. جمع‌بندی کنیم. ما در مورد ماعت خرده‌بورژوازی میرزا کوچک خان و جنبش جنگل بارفقای انتقادکننده هم‌عقیده‌ایم، اما معتقدیم که ارزیابی از جهت‌گیری سیاسی یک جریان خرده‌بورژوا، از یک‌سو، و انقلابی و یا ضدانقلابی شناختن آن، از سوی دیگر، باید در چارچوب یک مطالعه‌ی تاریخی و با درنظر گرفتن مجموع عوامل اجتماعی موجود صورت بگیرد. ما، در یادنامه‌ی مختصر از تشکیل جمهوری کیلان سعی کردیم تنها خطوط کلی این چارچوب

مطالعاتی را، هرچند به‌طور ناقص، شناسایی کنیم. تاریخ جنبش انقلابی در کیلان یکی از دوره‌های بسیار مهم تاریخ تحولات اجتماعی در ایران است که هنوز مورد مطالعه‌ی دقیق و علمی واقع نشده است. ما امیدواریم که، با یاری رفقای علاقمند، بتوانیم گامی، هرچند کوچک، در جهت دستیابی به شناختی دقیق‌تر از این دوره‌ی مهم تاریخ سیاسی برداریم. ■

یادداشتها

- ۱ - رجوع شود به "خاطرات احسان‌الله خان، شرکت کننده در جنبش جنگل"، اسناد تاریخی جنبش کارگری، سوسیال دموکراسی و کمونیستی ایران، جلد ۳، ص ۲۵۶-۲۳۵.
- ۲ - "وضع اقتصادی در ایران و حزب کمونیست ایران"، اسناد تاریخی، ص ۱۰۴-۶۱.
- ۳ - برای دیدن لیست کامل مرامنامه‌ی جنگلیها رجوع شود به کتاب "سردار جنگل"، ابراهیم خرابی، ص ۴۶.
- ۴ - تحقیقی در این باره تعدادافسران، خانها و تجاری را که تا سال ۱۹۲۰ توسط جنگلیها اعدام شده و اموالشان مصادره شده بود را بین ۸۰۰ تا ۱۰۰۰ نفر تخمین می‌زند. رجوع شود به: H. Kapour, Soviet Russia and Asia 1917- 1927, A Study of Soviet Policy Towards Turkey, Iran and Afghanistan. P.117.
- ۵ - برای دیدن متن کامل نامه‌ی روتشتین به میرزا کوچک خان و جواب میرزا رجوع شود به "تاریخ بیست ساله‌ی ایران" تالیف حسین مکی، جلد ۱، ص ۵۱۱-۵۰۳.
- ۶ - برای دیدن متن کامل رجوع شود به اسناد تاریخی، ص ۹۴، جلد ۱، ص ۹۴.
- ۷ - عمان ماخذ، ص ۱۰۰.
- ۸ - "جمع‌بندی مبارزات سی‌ساله"، ۱۹ بهمن شماره‌ی ۵ و ۶، ص ۱۷.



☆ هند - رفیق مازیار س. - نامه شما را برای اطلاع خوانندگان جهان عینا درج می‌کنیم.

"بعد از مطالعه مقاله جهان در مورد جنبش کیلان، مواضع بیطرفانه و ناصریج جهان در این خصوص برایم تقریبا غیرملموس بود و فکر کردم جهان شیوه‌ای پوریتانیستی (منزه‌طلبی) اتخاذ کرده که موضع بینابینی نه شیخ بسوزد و نه کباب را داشته باشد. اما با مراجعه مجدد به اسناد و منابع کاملا متناقض در اینمورد به این نتیجه رسیدم که موضع جهان در قبال چنین بررسی تاریخی خطیری که مطالعه تدفیفی مفصلی راملزم میسازد، اصولی بوده، اما با انتشار نامه‌هایی با نگرش‌های یک بعدی بعضی از خوانندگان که کمر به تیرته یک طرف و محکومیت طرف دیگر را بسته، ضروری یافتم، نظر (برداشت‌های خود) را بنگارم.

"اولا - اینکه جنبش جنگل در دو مقطع قبل و بعد از ورود ارتش سرخ به انزلی قابل بررسی است. میرزا و اطرافیانش (اتحاد اسلام‌چی‌ها) قبل از ورود ارتش سرخ با توهم و تمایل به ارتجاع عثمانی و از آن طریق آلمان عملا در خدمت انقلاب نبوده‌اند. (در منصفانه‌ترین ارزیابی) ولی، بعد از ورود ارتش سرخ و تدوین برنامه‌ها جنگل (پذیرش برنامه اجتماعیون عامیون)، این جنبش ماعتی

مناقوت بخود گرفته و برنامه دمکراتیکی (در آن موقع) ارائه می‌دهند، که بعضی از بندهایش امروز هم بندهایی از برنامه پیرولتاریا در انقلاب پیرولتاری است، که میتوان از جدائی و عدم دخالت روحانیون از دولت و عدم دریافت مستمری از دولت، خلع ید از روحانیون و سلطه شان بر موفوفات، خلع ید آنها از انحصارشان بر آموزش، اجباری و رایگان بودن آموزش و مبارزه با بیسوادی و جهل، محدود کردن مالکیت زمین تا حد معشیت، بهداشت رایگان، کوشش در جهت احداث صنایع و غیره و مهمتر از همه استقلال (که البته در کشور استعمار زده آنزمان استقلال معنی قابل تعمق‌تری داشت) اینها همگی در برنامه جنگل مستترند. اگر کلیت این برنامه را "مشتی الفاظ شیوا و بی‌محتوی" (به نقل از حیدر خان چکیده انقلاب - ملک) دانست، چیزی نیست جز کمان تاریخی، و مصادره فاکت‌های تاریخی در جهت اثبات ادعای موعود. اما رجوعی به برنامه حزب کمونیست ایران مصوب کنکره موسس انزلی، بیانگر تقلید (امیناسیون) انتزاعی و کپی برداری از شرایط شوروی آنزمان است، بخصوص اغراق در کمیت و کیفیت درجه تشکیل طبفه کارگر، و آوردن بندهای غیر ضروری چون "تنظیم دستمزد کارگران زن توسط حکومت" (توجه اینکه در آنزمان، زنان ایران در زیر وحشیانه‌ترین ستم مضاعف بود و نیروی زنان در تولید نه تنها رها نگشته بود، بلکه زنان بر حسب سن دیرین کاملا محصور در "آشیزخانه" و "اندرن" بوده‌اند)، و بندهای دیگر چون "اشاعه دانش آگرونومی بین دهقانان" و "تعمیر ماشین‌آلات کشاورزی دهقانان" (باز هم توجه دهقانان بیسواد و آلات کشاورزی در ایران برخلاف خیلی از کشورها در همان زمان بسیار ابتدائی بوده و ماشینی برای دهقانان در کار نبوده)، نشان می‌دهد که "جامعه

مورد ارزیابی"، نه ایران عقب‌مانده، بلکه احتمالا یکی از استانهای (ایالتها) شوروی آنها نه آسیای اش، بلکه اروپایی روسیه بوده است، جالب‌تر آنکه، تاکیدات مکرر خود سلطان زاده بر سوسیالیستی بودن مرحله انقلاب ایران + مسکوت بودن برنامه خلع ید از روحانیون در تسلطشان بر آموزش و پرورش، افشاگر آن است که در آن "ایالت مورد ارزیابی قسمت اروپایی شوروی" چنین مشکلی از اولویت برخوردار نبوده، پس در "تطبیق خلاق" این ارزیابی بر جامعه ایرانی که درصد بیسوادی در آن بین ۸۰ تا ۹۰ درصد گزارش شده، از قلم افتاده و از جدائی دین از دولت هم در برنامه خبری نیست. طبق نوشته‌های سلطان زاده "مبارزه حاد در آن موقع مبارزه پیرولتاریا و بورژوازی در سطح جهانی است (که شکی نیست) ولی در ایران، این مبارزه بین پیرولتاریای ناموجود (پیرولتاریای متشکل در سازمان همت، در باکو، در ایران کاربرد نداشت) و بورژوازی تجاری و سنتی متمایل به زمین که سرمایه‌اش سمت زمین داشت (در عین حال ملاک بودن بورژوازی تجاری) به چه شکلی بوده و اینکه چرا به مبارزات ضد استعماری کم بهاء داده میشد؟ در کنار این مسئله چیروهیای دولت چپ کرای چند ماهه احسان‌اله خان (مورد حمایت سلطان زاده و یاران) تا حد مصادره غلات و خواربار دهقانان میانه حال، در شکست جنبش دخیل بوده‌اند. در کنار این عوامل، کمیته مرکزی منتخب کنکره انزلی، در اولین یلنوم بعد از کنکره برکنار شده و حیدر خان به سمت دبیر کلی انتخاب و تزغای حزب کمونیست تصحیح می‌گردد. با تاکید بر اینکه - سمت اصلی مبارزه در ایران، مبارزه‌ای ضد استعماری و ضد انگلیسی است و این نقطه مرکزی تبلیغاتی سوسیال دمکراسی بمنظور بسیج کلیه اقدار تحت ستم باشد (که تا اینجا

مورد قبول کمینترن هم بوده است) ولی اذعان دارد که انقلاب ایران باید از مرحله انقلاب دمکراتیک بورژوازی گذر کند. اما حزب کمونیست، در بند آخر مصوبات تاکید می‌کند که برای بسیج و جلب دهقانان به انقلاب حتی قبل از اخراج نیروهای خارجی، تقسیم اراضی مالکین ضروری است (در مناطق آزاد شده تا تحت نفوذ حزب) و انقلاب از این عمل نه تنها ضربه نخواهد خورد بلکه تقویت می‌گردد، زیرا نکیه‌گاه دربار و انگلستان همان فئودالها هستند که مورد تنفر دهقانان می‌باشند. ولی هشدار می‌دهد که در این مقطع از اقدام علیه بورژوازی (تجاری) بعلت یتانسلیش در مبارزه علیه استعمار و رژیم اشراف فئودالی دست نشانده‌اش اجتناب ورزیده شود. "برخورد کمیته مرکزی جدید با کوچک خان، اتحاد است، ولی با نکیه بر دهقانان تهی‌دست و رنجبران برای فلج کردن نایبگیری خرده بورژوازی عمل میکند. طبق تحلیل آنها میرزا کوچک نماینده اقدار متوسطی است که تحت حاکمیت فئودال اشراف کمیرادوری، تحت ستم میباشند ولی تزلزلات خاص خود را نیز دارند. ولی مناسفانه روند حوادث و تمایلات شکل یافته میرزا کوچک خان (تمایلات طبقاتی سیفل داده شده) امکان چنین اتحاد و بازسازی روابط وحدت را محدود کرده بطوریکه میرزا به آن جنایت ننگین دست می‌زند. خود شخص میرزا کوچک اما نیز بعنوان یک عنصر خرده بورژوا می‌توانست کانالی باشد برای تبلیغ تا زمان نضج گرفتن خود سوسیال دمکراسی و نه تا سر منزل سوسیالیسم - گذار به سوسیالیسم تحت رمبری خرده بورژوازی عبث تام است، اما آیا زمان لازم رسیده بود که کمونیست‌ها!! ابتکار عمل را به دست بگیرند؟ (علامت تعجب بدلیل اینکه، احسان‌الله خاں خرده بورژوا بود و خالو فربان عامی - که مناسفانه جواهرانش توسط رضا

خان به یغما رفت!! نقل از نشریه پیکار - سال ۱۳۲۷ ه. ش.)
 "مسئله دیگر، برخورد دولت شوروی بود که چندگانه بود؛ نظرات ابوکف و شویلی مبنی بر اینکه انقلاب ایران صرفاً ضدانگلیسی است (مبارزه ضد استعماری از مبارزه با فئودالیسم جدا نبوده - در صورتیکه ابوکف و شویلی اشاره‌ای به مسئله ارضی نمی‌کردند).
 "قطعنامه کمینترن در مورد میرزا و نهضت جنگل که انقلاب ایران را ضدانگلیسی ارزیابی کرده و مطرح کرده که بعد از بیرون راندن انگلیسها از خاک ایران (بخوان امن شدن مرزهای شوروی) مبارزه طبقاتی صورت می‌گیرد که بغایت نادرست است (و بود) - نکته‌ای دیگر، بعد از ورود ارتش سرخ به ایران و حصول توافق با میرزا، ابوکف می‌پذیرد که تبلیغات در ایران ممنوع باشد. مضمون این تبلیغات مشخص نبود، که دست میرزا کوچک را کاملاً باز گذاشته بود که امر اقدام حزب کمونیست را نقض قرارداد اعلام کند. و در ثانی، آیا مکر سوسیال دمکراتی (و نه حتی کمونیست) که حق تبلیغ را از او بگیرد دیگر حق حیات دارد یا صرفاً زیست کردن، تبلیغ و اژیتاسیون یکی از برنده‌ترین شیوه‌ها در پیشبرد کار می‌توانست باشد. چگونه کمونیست‌های ایرانی بایستی از تبلیغ احتراز میکردند محرز نیست. نکته دیگر، شوروی با توجه به دو فاکتور، ارزیابی غلطی از اوضاع ایران ارائه میدعد، یکی اینکه به غلط رضا شاه و حتی سید ضیاء را نمایندگان بورژوازی ملی قلمداد میکند (در ابتدا) که گویا، نقشه بیگانگان را مبنی بر تجزیه ایژان را با سرکوب خوانین مورد حمایت انگلیس چون سمیتقو، شیخ خزعل و دوستمحمد خان بلوچ را نقش بر آب کرده است و طالب استقلال ایران، ملی‌گرا، خواغان روابط حسنه با شوروی، ضامن جلوگیری از نفوذ بیگانگان است. این مفاهیم

از ارزیابی را میتوان از لابلای نامه روتشتین - سفير شوروی در ایران خطاب به کوچک خان و ترغیب او به تسلیم به حکومت استقلال طلب و ملی‌گرای رضا شاه، دریافت. ناکفته نماند با توجه به معنی مغشوشی که حتی امروزه از انترناسیونالیسم فهمیده میشود، بعید نیست که چنین ارزیابی در اتخاذ تاکتیکهای حزب کمونیست در رابطه با رضا شاه عم بی‌تاثیر نبوده. و این اشتباه در مورد ارزیابی رضا شاه مختص صرف شوروی نبوده، بلکه دامنگیر، دمکراتها و انقلابیون دیگری نیز چون عشقی، لاعتوی، فرخی یزدی - مصدق، و حتی سلطان‌زاده عم شده است که البته با توجه به شانناژهای رضا شاه و نقش بازی کردن انگلیس، چنین اشتباهاتی قابل فهمند (گویا شوروی از مفاد و خود معاعدهء اعواز منعهده بین رضا شاه و انگلیس بی‌اطلاع بوده است) پس میرزا کوچک عامی که فروتنانه به روتشتین می‌گوید چون شما از سیاست عالم خبر دارید من نظر شما را می‌پذیرم، پذیرش چنین پیشنهادی و مذاکره با رضا شاه از طرف او بعید نیست.
 "در آخر، از میرزا کوچک تاریخ انتظار زیادی ندارد، انتظار از کمونیست‌هاست. که گویا بایستی درک دیالکتیکی از روند متحول تاریخ می‌داشته‌اند (که صد البته داشته‌اند) والا اشبات تزلزلات و نایبگیریهای خرده بورژوازی نه کار بدیعی است و نه کشفی محیرالعقول. خلاصه: شکست جنبش جنگل را در مجموعهء فاکتورهای بالا بایستی در نظر گرفت و یکی دیگر اینکه تحت حکومت سرمایه داری وابسته (بورژوازی کمیرادور) با حکومت فئودال کمیرادور، اگر شرایط اصلاً فرق نکند!!؟ حداقل در صفتبندی نیروهای طبقاتی فرقهایی داشته و دارند. با معیارهای امروزی در مورد دیروز قضاوت کردن، کج و یا ذغال را سنگ محک فرض کردن است."

شعرهای از کردستان



چه کوش و داسیکی دهم یان بوو؟

ع* ره‌نجدهر
۸۷/۹۰ ۱۱

خنجیلانه بچکۆله‌که
پیتاوسه ناسکۆله‌که

کز وه‌ستاوی
مه‌لی بیرت بو چ‌لایه عه‌لفریوه؟

له‌بهر چاوما
وه‌ک پیریکی چه‌ه‌ساوه‌ای
که‌له ژیانیا کۆلی نازادی نه‌دیوه
بیر له‌دوینیی فرمیسک و خوین

ده‌که‌و‌پته‌وه

یان له‌ نه‌مرو
یا له‌دوا رۆژ پکی روناک بو
فرمیسکت قه‌تیس ماوه
پیم بلئی بو؟

نایا نۆش له‌ژیان ده‌که‌ی؟
له‌ سه‌رکۆت و تاوان ده‌که‌ی؟
به‌دّم بۆنا کۆژه‌یه‌ی شیرین
عه‌ر تۆ نه‌بووی؟
یه‌که‌م وشه‌که فی‌ری‌مووی
فرمیسک و ته‌یاره و نان بوو؟
یه‌که‌م وینه‌ش درستت کرد

☆ رفیق د - اوپسالا - مطلبی که از رفیق سعید سلطانیور فرستاده بودید، به دستمان رسید. از آن در شماره‌های بعدی جهان استفاده خواهیم کرد. بازهم از این گونه مطالب برای ما بفرستید.

☆ رفیق ب - کلمبوس - نقدی که در مورد کتاب در تاریکی هزاره‌ها (نوشته‌ی ایرج اسکندری) برایمان فرستاده بودید، به دستمان رسید. از آن استفاده خواهیم کرد. پیروز باشید.

☆ رفیق ر - اژکان - آمریکا - ترجمه‌ی شعرهایی که برایمان فرستادید، همه قابل چاپ‌اند. به تدریج آنها را در جهان چاپ خواهیم کرد. لطفاً از این پس متن اصلی شعرهایی را که ترجمه می‌کنید برای ما بفرستید. شعری را نیز که خودتان سروده‌اید، چاپ خواهیم کرد.

☆ رفیق ب - فرانکفورت - پیشنهادهای شما را در مورد صفحات واژه‌ها حتماً مورد توجه قرار می‌دهیم. رفقای مسئول این صفحات عم‌اکنون در تلاشند که با سبک جدیدی به تعریف واژه‌ها بپردازند. امیدواریم که در کارهای تحقیقی خود موفق باشید و همان‌طور که نوشتید نتایج تحقیقاتتان را برای درج در جهان برایمان ارسال کنید.

☆ رفیق سعید پ - کراچی - نامه‌ی شما را دریافت کردیم. امیدواریم در کارهای پناهنده‌گی‌تان موفق بوده باشید. نامه‌ی شما کمی دیر به دست ما رسید و از این رو ما نمی‌توانسیم کاری برایتان انجام دهیم. شما بهتر است با رفقای عوادار سازمان در پاکستان تماس بگیرید. شعرهایی را که برایمان فرستادید، در شماره‌های بعدی جهان چاپ خواهیم کرد.

☆ رفیق الف - ن - آلمان فدرال - مطلبی که تحت عنوان " شاعر، شعر و نقش اجتماعی آنها " برایمان فرستاده بودید، رسید. آن را برای چاپ کردن مورد بررسی قرار خواهیم داد.

☆ رفیق ج - استکهلم - خیرمایی که برایمان فرستاده بودید، بسیار جالب‌اند. بازهم از این گونه مطالب برایمان بفرستید.

☆ رفیق س - بن - مطلب شما در مورد اکثریتی‌های خائن به دست ما رسید. در شماره‌های بعدی جهان از آن استفاده خواهیم کرد.

☆ رفیق د - یوکوسلاوی - اخبار و گزارشهای شما در مورد مسایل پاکستان مرتباً به دست ما می‌رسد. برایتان آرزوی موفقیت داریم.

☆ رفیق س - ص - یوکوسلاوی - مطالب شما به دستمان رسید و از آنها استفاده خواهیم کرد. امیدواریم در کارهای ادبی‌تان موفق باشید.

با کمکهای مالی خود سازمان چریکهای فدایی خلق ایران را در امر انقلاب یاری رسانید

کمکهای مالی خود را به حساب

AAH
739066 F
Credit Lyonnais
134 Bd. Voltaire
75011 Paris
France

واریز نمایید و رسید بانکی را به همراه کد
دلخواه خود به نشانی زیر بفرستید

ACP
BP 54
75261 Paris, cedex 06
France

۲۰ رفیق احمدزاده
۲۵ زنده باد سوسیالیسم
۲۰ حمید اشرف
۲۰ پویان
۲۰ شوراهاى کارگری

آلمان
برلین
مهرنوش
۱۰۰ ابراعیمی
۵۰ بامی استار
۱۰۰ واحد برلین
کوتینکن
الف
۵۰ رفیق چوپانزاده
۵۰ واحد
فرانکفورت
پناهندهى سیاسى
۴۰ رفقای بلوچ
رفقای

۳۰ سرمچار فدایی
یوگوسلاوی
پتک آعنین (مارک) ۲۰۰

ایتالیا
ونیز
۳۰ یادوا
۲۵ بلونیا
۵۰ میلان
۱۰ چنوا
۲۰ ساساری
۴۰ پروجا
۱۰ رم
۱۵ یادوا
۹۰ اطلاعیهای کمک
۵۰ مالی - بلونیا
میلان
سعید فدایی
خلق
۲ حسن شریعتی
۲ شهید فدایی خلق
۲ محمود مستعان
۱ حسن

ب - آرش
۴۵۰ پنسیلوانیا
۵۰ کمیته خارج از کشور
۴۰ رفیق کاوه
۳۰ رفیق اسکندر
۳۰ رفیق حسن
۶۵ صدای فدایی

انگلیس
رفیق صمد
۵۰ صدای فدایی
۵ رفیق پیشمرگ
۲۶ مرک بر عوامل
۵۰ رنگارنگ بورژوازی
۵۰ رفقای منچستر
۱۵ ت - ۳
۳۴ ت - ۴
۱۰ منوچهر کلانتری
۲۰ ت - ۲
به یاد رفقا کاوه،
۱۰ حسن و اسکندر
۱۰ کمیتهی مرکزی
۱۵ ن - م ۴
۸۵ رفقای رادیو - لزوم
۲۰ قیام مسلحانهی توده ای

آزاد - کردستان
۱۰۰ تحریریهی کار
۵۰ تحریریهی کار
۴۰ د - کلاسکو
۱۰ سرمچاران
۵ فدایی
زنده باد حکومت
۱۲ کارگری
به یاد رفقا اسکندر،
۱۵ حسن و کاوه

سوئد
استکهم - هواداران
سجفخا
۲۴۰۰ ارچوان ۷۶۶
۵۰ رفیق کیوان
۵۳ ژ - م
۱۰۰ لین شویینگ -
۶۰۰ عواداران سجفخا
یوله -
۱۰۰ داریوش مولوی
۶۰۰
آمریکا
کنگره ی ششم
۳۰۰ ۱۷ شهریور
۲۰

فرانسه
روز جهانی زن
۱۰۰ استراسبورگ ۱
۱۰۰ صدای فدایی -
استراسبورگ
۲۰۰ رفقای تولوز ۱
۳۰۰ رفیق ساسان - م
۱۰۰ رفقای تولوز ۲
۳۰۰ مسعود رحمتی ۵۹ -
لیل
۲۰۰ لیل - س - ۵۹
۹۰ رفقای تولوز ۳
۳۰۰ رفیق مسعود رحمتی
لیل - ۵۹ (۲)
۲۰۰ رفیق مسعود رحمتی
لیل - ۵۹ (۳)
۲۰۰ لیل - س
۵۰ لیل - ب
۵۰ رفقای تولوز ۴
۳۰۰ لیل - ک - الف
۱۵۰ رفقای تولوز ۵
۳۰۰ رفقای بردو
۷۰۰ رفقای بردو
۳۰۰ سوند
عدیهی شما
رسید
شویه
فرانک لوکزامبورگ
۱۰۰ شویه
فرانک بلژیک
۱۵۰ س - لیل
۲۰۰ لیل -
مسعود رحمتی ۵۹
۱۰۰
اسکاتلند
پ - ادینبورو
۸۰ ادینبورو - آزاد
۱۵ رفقای کلاسکو
۲۰ رفقای ادینبورو
۱۴ آزاد - کردستان
۱۰ ب - کلاسکو
۵ پیپزلی ۲
۱۰ رادیو صدای
فدایی
۵ م - داندی
۸

امید

امیدی که زیباست:
 به سان شکفتن يك گل،
 و یا لبخند يك کودک،
 در هنگامی که زیباترین رویایش را
 با دستهای کوچک و نحیفش گرفته است:
 رویای تکه نانی گرم.
 امیدی که تجلی اش
 موجهایی سرکشند که بر
 صخره ها می کوبند.
 امیدی که نجلی اش
 آوای یال کبوترانی است
 که شبانگهان
 به پرواز در می آیند؛
 تا کلبرکهای سرخ را
 بر بام مرخانه و کارخانه رها کنند.
 امیدی که تجلی اش

فراوان بیداری اند
 که سرود آزادی سر داده اند.
 امیدی که تجلی اش
 گردبادی است که در هر کوی
 و برزنی می پیچد
 تا براندازد
 هر آنچه نشانی از شب دارد.
 امیدی که
 جهان سرمایه را به لرزش افکنده است؛
 امیدی که
 جهان زحمت را به جوشش آورده است؛
 امید رسیدن به جهان فردا؛
 به سوسیالیسم.
 ارس - هند ، ۲۱ ژوئن ۸۶



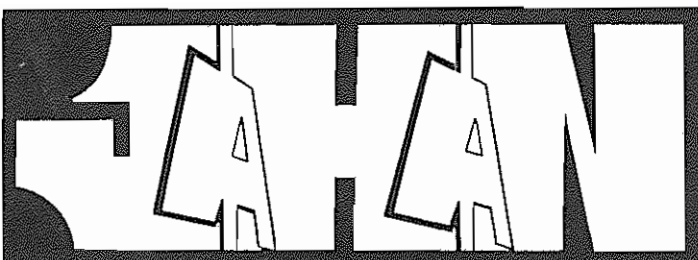
ج ۰ هـ ۰ ۸۶/۶/۲۹

اعدام

به یاد عمو
 □
 نیرباران خواهند کرد
 مردی را
 با دستان بسته.
 و برای اعدام
 چهار سرباز
 چهار سرباز ساکت
 با دستانی بسته
 همانند اعدامی.
 □□
 نمی توانی فرار کنی؟
 "نمی توانم بدوم!"
 عم اکنون شلیک خواهند کرد.
 "چکار می شود کرد؟"
 شاید که تفنگها پر نباشند...
 "با هر سرباز
 تنش کلبه است
 از سرب سخت."
 شاید که
 سربازان شلیک نکنند!
 "عجیب ساده دلی!"
 □□□
 تیربارانش کردند
 (پارای شلیک چگونه بودندشان؟)
 کشتندش
 (پارای کشتن چگونه بودندشان؟)
 چهار سرباز ساکت
 و افسری
 که فرود آمدن شمشیرش
 آتش را فرمان داد.
 چهار سرباز
 با دستانی بسته
 همانند اعدامی.

ترجمه: ر - اژکان

سروده‌ی نیکولاس کیلن شاعر مارکسیست
 کوبایی در دوران قبل از انقلاب.



Organ of the student supporters of the Organisation
of Iranian Peoples' Fedaii Guerrillas -abroad

www.iran-archive.com